

# زندگی در خانواده مسیحی

## CHRISTIAN LIVING IN THE HOME

مؤلف : جی آدامز (Jay Adams)

مترجم : شاهرخ صفوی



## پیشگفتار مترجم

در ترجمه این کتاب، تا جایی که مقدور بوده سعی کرده ام روش تحت الفصی را بکار ببرم. نویسنده این کتاب زبان عامیانه انگلیسی را بکار برده و به همین خاطر من نیز سعی کرده ام در ترجمه این کتاب به زبان فارسی، از همان طریق استفاده نمایم.

بدیهی است که میان فارسی زبانان این دنیا مسائلی وجود دارد که مختص فرهنگ و جامعه آنان می باشد و در این کتاب اشاره به آن ها نشده است. البته اکثر مواردی که در این کتاب عنوان شده مربوط به فارسی زبانان نیز می شود، ولی نمی توان وجود مسائل خاص فرهنگی و اجتماعی را نادیده گرفت. یقیناً پس از رواج جزئیاتی که در این کتاب توسط جی آدامز فاش گردیده، فارسی زبانانی که دارای عطیه حل مسائل و مشکلات از طریق کلام خدا می باشند، تشویق به نوشتن کتبی که شامل چنین مسائلی که منحصر به قوم و فرهنگ فارسی زبان می باشد خواهند شد.

آیات ذکر شده در این کتاب از دو ترجمه مختلف کتاب مقدس برداشته شده اند. آیاتی که مربوط به عهد قدیم می باشند از ترجمه "قدیم" کتاب مقدس و آیاتی که مربوط به عهد جدید می باشند از ترجمه "هزاره نو" برداشته شده اند.

کتاب های جی آدامز که به زبان انگلیسی چاپ شده اند را می توان از طریق آدرس کامپیوتری [www.timelesstexts.com](http://www.timelesstexts.com) خریداری کرد.

شاهرخ صفوی  
سال ۲۰۰۵ میلادی

## فصل اول

### خانه ای که مسیح در صدر آن است

در این دنیای پر از گناه و مشقات، آیا امکان دارد که مسیح را در صدر خانه خود قرار دهیم؟ اگر شما مسیحی هستید، یقیناً با چنین مشکلی روبرو می‌باشید. شاید اوضاع در خانه شما آنگونه که خدا می‌خواهد نیست. اگر اینطور است، شما تنها نیستید. خانواده‌هایی هستند که اگر بخواهید بی‌پرده صحبت کنند، خواهند گفت که با چنین مسئله‌ای روبرو می‌باشند. در حقیقت اکثر خانواده‌های مسیحی دور از اصول کلام خدا بسر می‌برند.

حال ببینیم خانه مسیحی چیست و چه فرقی با خانه‌های غیر مسیحی دارد. آیا خانه مسیحی جایی است که در آن صلح و صفا در کمال مطلوب برقرار است و آسایش و نشاط دائماً فضای آن را پر کرده است؟ البته که اینطور نیست! اولین و مهمترین موضوعی را که در باره يك خانه مسیحی باید در نظر داشت، این است که آن مکانی است که گناه کاران در آن زندگی می‌کنند.

تصور آنکه خانه مسیحی جایی بی‌عیب و نقص می‌باشد، خلاف آنچه کلام خدا گفته است. والدین در آن خانه مرتکب اشتباه می‌شوند، حتی بطور فلاکت بار مرتکب اشتباه می‌شوند. نسبت به یکدیگر مرتکب اشتباه می‌شوند، نسبت به فرزندانشان مرتکب اشتباه می‌شوند، و مسلماً نسبت به خدا مرتکب اشتباه می‌شوند. فرزندان خانه نیز اشتباه می‌کنند. در تحصیلات خود نمرات بد می‌گیرند و حتی رفوزه نیز می‌شوند. از والدین اطاعت نمی‌کنند و خشم و گریه زاری ایشان دائماً فضای خانه را پر کرده است. زن و شوهر نیز با یکدیگر دعوا می‌کنند و در مواقعی اختلافاتشان به حد خطرناکی می‌رسد. البته دستاورد‌هایی نیز وجود دارند، اما نکته‌ای را که می‌خواهم عنوان کنم این است که معمولاً اوضاع دور از کمال است. این وضعیت حقیقی يك خانه مسیحی می‌باشد.

شاید از خود سؤال کنید: "پس این خانه چه فرقی با خانه غیر مسیحی دارد؟ چرا خانه مسیحی را اینگونه تشریح نموده‌اید؟" دلیل آن این است که کلام خدا از اول تا آخر، از افرادی که نجات یافته‌اند ولی هنوز به کمال نرسیده‌اند، اینگونه تعریف می‌کند. در واقع تمام کلام خدا مربوط به این است که چگونه عیسی مسیح مردم را از گناه نجات می‌دهد. نجاتی کامل است، که شامل عادل شمرده شدن، پاکسازی شدن، و جلال یافتن می‌باشد. از طریق فیض و با ایمان، خدا ایمانداران را در يك لحظه عادل می‌شمارد. عیسی مسیح جزای کسانی را که متعلق به او هستند را با مرگ خود پرداخت نمود تا نیکی‌وی به حساب آنها شمرده شود. نتیجتاً، در لحظه‌ای که ایمان می‌آورند، خدا ایشان را عادل اعلام می‌نماید. سپس، عیسی مسیح آنها را با جریانی که تمام عمرشان درکار می‌باشد پاکسازی می‌نماید. در این مسیر پاکسازی است که ایمانداران شباهت به عیسی مسیح را دریافت می‌نمایند. اما جریانی که تمام عمر طول می‌کشد تنها زمانی به هدف نهایی خود می‌رسد که عمر ایماندار به پایان رسیده باشد. در موقع مرگ است که ایمانداران به جلال می‌رسند، و آنوقت است که برای اولین بار به کمال دسترسی پیدا می‌کنند. اما تا زمانی که ایماندار در این دنیا زندگی می‌کند، گناه نیز می‌کند.

حال شاید بپرسید: "پس زندگی يك خانواده مسیحی چه فرقی با زندگی خانواده غیر مسیحی دارد؟" جواب این سؤال را در ادامه خواندن این کتاب بدست خواهید آورد.

همانطور که قبلاً گفته شد، خانه مسیحی جایی است که گناهکاران در آن زندگی می کنند. اما، علاوه بر آن جایی است که اعضای آن به گناهکار بودنشان اعتراف می کنند، مسئله خود را درک می کنند، می دانند در مورد آن چکار کنند، و در نتیجه از طریق فیض خدا رشد می نمایند. حال به این سه فرق عمده به تفصیل خواهیم پرداخت، و خواهیم دید که يك دنیا فرق را ایجاد می کند.

**۱. مسیحیان به گناهان خود اعتراف می کنند.** چون می دانند که کلام خدا فرموده هیچ مسیحی در این دنیا به کمال نمی رسد (اول یوحنا ۱: ۸ تا ۱۰) توانایی قبول کردن آن را دارند، و در وقت خود می آموزند تا چگونه گناه را تشخیص داده و در مقابل آن خود را آماده کنند. مسیحیان نباید گناه را توجیه کنند و یا برای خود بهانه بیاورند و یا کسی جز خود را مقصر بدانند (با وجود آنکه چون گناهکارند، بعضی مواقع چنین می کنند). لزومی ندارند که سرپوش بر گناه خود بگذارند، چون می دانند که همه مسیحیان مرتکب گناه می شوند. در خانه مسیحیان کمتر چیزی پنهان باقی می ماند، و نتیجتاً از صداقت و درستی و آرامش بیشتری برخوردار است. البته منظور من این نیست که در مقابل گناه باید آرامش داشته باشیم. آنچه می خواهم ابراز کنم این است، که مسیحیان اجباری ندارند گناهان خود را پنهان کنند. احتیاج ندارند دیگران را فریب بدهند تا بنظر برسد که مسیحیان بی عیب و اشکالی هستند. می توانند در آزادی کامل (بدون ترس و واهمه) به آنچه می دانند حقیقت دارد اعتراف کنند، و آن این است که خواست خدا را انجام نداده اند. آزادی اعتراف به گناه است که توبه را امکان پذیر می گرداند، و با توبه، بخشش خدا و بخشش یکدیگر را دریافت می کنند. نتیجتاً، مسیحیان توانایی خروج سریع از زندگی گناه آلود را دارند. امکان آن را دارند تا وقت و قوای خود را صرف بدست آوردن زندگی که مطابق با کلام خدا است بنمایند. بجای آنکه وقت خود را صرف پوشش و یا نادیده گرفتن گناه بکنند، مسیحیان توانایی تمرکز بر ریشه کن کردن گناه را دارند.

والدین مسیحی نیز از بزرگ کردن فرزندانشان پریشان نمی شوند، چون می دانند که فرزندانشان در منزل و مدرسه و دیدگاه عموم، مرتکب اشتباه خواهند شد. احتیاجی ندارند که فرزندان خود را در معرض انضباط سخت و نامناسبی که معمولاً سرچشمه از خجالت زدگی است قرار بدهند. وقتی والدینی توانایی پذیرش اصل موروثی بودن گناه را بدست می آورند، و حاضرند قبول کنند که فرزندانشان گناه را در وجود خود دارند، آنوقت به آرامی خواهند توانست به آن رسیدگی نمایند (از طریق کلام خدا). البته باز تکرار می کنم که این به آن معنی نیست که افکار و اعمال گناه آلود فرزندانشان را نادیده بگیرند و یا آن را توجیه نمایند. خیر به هیچ وجه اینطور نیست. بعکس، گناه را نسبت به آنچه در واقع است، تصدیق می کنند، و سپس از طریق کلام خدا به آن رسیدگی می نمایند. و این فرق دوم را پیش می آورد:

**۲. مسیحیان می دانند با گناه خود چکار کنند.** چون کتاب مقدس را بعنوان معیار و طریق ایمان خود در دست دارند، نه تنها دلیل ایجاد مسائل و مشکلات خانه خود را می دانند، بلکه می دانند با آنها چکار نیز بکنند. در نتیجه، فرقی که يك خانه مسیحی واقعی، با خانه دیگری دارد این است، که اعضای خانه مسیحی می توانند از اصول و مثال هایی که در کلام خدا وجود دارند، بطور مؤثری استفاده نمایند تا با هر گناهی روبرو شده و به آن رسیدگی نمایند. این فرق بسیار مهمی است. کتاب مقدس نه تنها دستور رسیدگی به هر گناهی را داده، بلکه فراتر از آن رفته و نشان می دهد چکار می توان کرد تا در آینده چنین گناهی تکرار نگردد. چون کتابی که در دست دارید در مجموع مربوط به مسائلی است که در خانواده رخ می دهد، در اینجا بیش از این راجع به آن صحبت نخواهم کرد.

**۳. مسیحیان از گناه خود دست بر می دارند.** در جایی که حیات روحانی وجود داشته باشد، رشد روحانی نیز وجود خواهد داشت. هیچ مسیحی نمی تواند همانگونه که دیروز بود، امروز نیز باشد، و همانگونه که امروز است، فردا نیز بماند. یک پیش فرض اساسی در خصوص ایمان مسیحیان وجود دارد، و آن این

است که رشدی از سوی گناه به نیکی ایجاد می‌سازد. در جایی که مطالعه کلام خدا، دعا، شهادت، و جماعت مقدسین وجود دارد، روح القدس کار خواهد کرد تا میوه خودش را بیار بیآورد. و این میوه، نیکی مطلق است. در این کتاب، من راه هایی را که می‌توان از کلام خدا برای جلوگیری از مسائل و مشکلات عمومی استفاده کرد را نیز اضافه کرده‌ام.

پس خانه مسیحی، جایی است که گناه کاران به مسائل گناه آلود زندگی در این دنیا، رسیدگی می‌کنند. و در این راه تنها نیستند، بلکه خدا با ایشان است، و امکانات عظیم خود را که در عیسی مسیح متمرکز است (کولسیان ۲ : ۳)، در اختیارشان گذاشته است. درست است که گناه کاران در خانه مسیحی زندگی می‌کنند، اما آن نجات دهنده بی‌گناه نیز با ایشان زندگی می‌کند. و همین است که فرق بزرگی را ایجاد می‌کند.

## فصل دوم امید و امداد برای خانواده شما وجود دارد

امروزه از شکست های بسیاری خبر می رسد. جامعه شناسان و روان شناسان و سیاست مداران، همه خبر از میان رفتن زندگی خانوادگی را بما می دهند. می گویند، والدین در تربیت فرزندانشان شکست خورده اند، دولت در امور رسیدگی به مسائل جرم و قانون شکنی شکست خورده است، و از کشیشان می شنویم که کلیسا نیز شکست خورده است. پس تعجبی ندارد که حتی در بعضی مواقع مسیحیان نیز تردید دارند که امیدی برای حل مسائل ایشان وجود دارد.

مسیحیان ممکن است از خود بپرسند: "آیا کاری اساسی می توان انجام داد؟" ممکن است بگویند: "مسائل دنیا بقدری زیاد شده که دیگر امیدی وجود ندارد". این حرف ها را دنیای غیر مسیحی می زند، و متأسفانه مسیحیان نیز آن را بزبان آورده اند. اگر امیدتان را از دست داده اید، این خود قسمتی از مسئله شما است.

نظریه ای از جانب بی ایمانان این دنیا رواج داده شده که منشأ بسیاری از مسائل و مشکلات ما را بر بیماری می گذارد. اما در جایی که دنیا صحبت از بیماری می کند (مثلاً بیماری روانی)، خدا غالباً صحبت از گناه می کند. کلام خدا دنیا را بیمار نمی خواند، اما این عقیده ایست که عموماً در دنیا رواج دارد.

اشکال اینجا است که این عقیده اصطلاحی بیش نیست. البته استفاده از چنین اصطلاحی بمنظور جلوه دادن گناه به نوعی بیماری، قابل قبول است<sup>(۱)</sup>، اما در صورتی که تنها يك اصطلاح باقی بماند. منتها، عموماً مردم بیماری را تنها یک اصطلاح نمی دانند بلکه آن را واقعی و حقیقی شمرده و منشأ مسائل و مشکلات ما را در بیماری بخصوصی می دانند. بطور مثال بیماری روانی را واقعاً نوعی بیماری می دانند. اما بیماری روانی چیزی جز آسیب دیدگی مغزی (اشکال جسمانی، فیزیکی) نمی تواند باشد. ولی امروزه در مورد دانش آموزانی که در درسهایشان موفق نمی شوند، و بچه هایی که با والدین خود مسئله دارند، و یا زندگی زناشویی که در حال از هم پاشیدگی است، صحبت از بیماری روانی می کنند. این دیگر یک اصطلاح معمولی نیست که بکار برده شده است، بلکه جنبه حقیقی را بخود گرفته است. در جایی که نشانه ای از اشکالات جسمی چون آسیب دیدگی مغزی، مسمومیت، و یا نارسایی غده ای موجود نمی باشد، صحبت از بیماری و مریضی اشتباهی جدی است. باید توجه داشت که دنیای امروزه مسائل و مشکلات بیشماری را نوعی بیماری توجیه نموده است.

حال برای ما مسیحیان مشکل پیچیده نیز گشته، چون در حقیقت می توان بخاطر انجام ندادن کلام خدا بیمار شد. بطور مثال، نگرانی ممکن است ایجاد زخم معده کند، و یا ترس و وحشت ایجاد فلج شدن ماهیچه گردد، و غیظ دلخوری ایجاد التهاب قولون (کولیت) نماید. اما در تمام این موارد توجه داشته باشید که بیماری نتیجه آن موارد بخصوص است، نه عامل و دلیل آن. عامل و دلیل تمام موارد، گناه است.

عنوان کردن گناه به نوعی بیماری جنبه حیل و نیرنگ را بخود می گیرد. وقتی مسائل و مشکلاتی که به دلیل سرپیچی از کلام خدا ایجاد شده اند را، "بیماری" یا "روانی" نام می بریم، کلام خدا را ناچیز شمرده ایم. البته ممکن است نیت بکار بردن این کلمات خوب بوده باشد (و معمولاً اینطور است)، اما نتیجه ای که دارد ویرانگرانه است. فکر می کنند گناه کلمه خشنی است و باید از کلمه بیماری استفاده کرد چون بنظر محبت آمیزتر است. اما با این کارشان در واقع حیل بی رحمانه ای را بکار برده اند. گناه را نوعی بیماری عنوان کردن محبت را نمی رساند، امید را از بین می برد.

برای "بیماران روانی" چه درمانی وجود دارد؟ هیچ. وقتی مسئله را نوعی بیماری عنوان می کنید، هیچگونه امیدی را بجای نمی گذارید. هیچ گونه دوا و درمان مؤثری برای آن وجود ندارد. اگر به او بگویید که بیماری مرموزی از خارج بر او غلبه کرده که هیچ اختیاری بر آن ندارد و طبیبان دارویی را نیز برای آن ندارند، آیا امیدی برای او باقی گذاشته اید؟ چنین بینشی نسبت به این مسئله، تنها تاریکی، یأس و افسردگی ببار می آورد. کمتر کسی است که از شنیدن آنکه بیمار روانی است، شاد بشود. اما وقتی آن را به نام واقعی خود، یعنی گناه عنوان می کنید، امیدی واقعی را بجا گذاشته اید. اگر به ایماندار بگویید: "دلیل مسئله شما این است که گناه کرده اید"، به او امید نیز داده اید، چون او می داند که عیسی مسیح بخاطر همین گناه جانش را داد. او می داند که عیسی مسیح که بجای او بر صلیب میخکوب شد، راه حل مسئله او را دارد. او می داند که کلام خدا جواب سؤالات او را دارد. نتیجتاً وقتی مسئله او را در گناه می یابید، کاری پر از مهر و محبت را می کنید، همانگونه که طبیب به بیمار حقیقی می گوید علاج شما عمل است.

چنین بینشی مسؤلیت شخص را نیز از میان می برد. او می گوید: "من بیمارم، به این خاطر نمی توانم خودم را کنترل کنم". و یقیناً چنین برداشتی او را به گناه بیشتری فرا خواهد خواند. ممکن است حتی خود را قانع کند که گناهی نکرده است. زمانی بخوبی می دانست چرا در مشکلی قرار گرفته، ولی حال به او می گویند: "خیر شما مسئول آن نیستید"، و "اختیار آن را ندارید". منظورشان را اینطور بیان می کنند: "شما بخاطر کاری که والدین شما و یا جامعه بر سرتان آورده، بیمار شده اید"، و یا "مسئله شما از تجربه بد روانی که سالهای پیش بر شما وارد شده بدست آمده"، و یا "شما مریض هستید، و لازم نیست خود را بیش از این ناراحت کنید، چون اختیاری بر آن ندارید". نتیجتاً، بینش او نسبت به مسئله تغییر می کند، و امید و اعتماد او نسبت به کلام خدا ضعیف می گردد. با مرور زمان، گناه را آنگونه که می دانست دیگر نخواهد دید. و بالاخره، ممکن است پیش آمد ناگواری برایش رخ دهد تا دوباره با گناه و عوارض آن آشنا شود. ولی چرا باید این دوره سخت و تأسف بار را سپری کند تا متوجه حقیقت بگردد؟ آنچه لازم است انجام دهد توبه است. به چیزی جز تغییر کاملی که تنها روح القدس انجام می رساند ندارد. وقتی گناه شناخته می شود و این چنین نیز عنوان می گردد، درد و رنج بسیاری از بین می رود.

با در نظر داشتن چنین موضوعات، خوب است به مسائل خانوادگی نیز بپردازیم. اکثر مسائل خانوادگی بخاطر بیماریهای جسمانی و یا چیزی که واقعاً بتوان بیماری عنوان کرد نیست. البته مشکلات جسمانی تأثیر بر رفتار نیز دارند، اما اینگونه مسائل به ندرت ایجاد می شوند، و من در این کتاب به آنها نخواهم پرداخت. بجای آن، تمرکز بر مسائلی خواهم کرد که خانواده های مسیحی به دلیل گناه بدست می آورند. این مسائل به این خاطر ایجاد می شوند که ایمانداران از مطالعه کلام خدا و بکار بردن آن کوتاهی می کنند.

امیدی حقیقی برای خانواده شما وجود دارد. امید هست، چون خدا خود امید را بنا ساخته است. شما دیگر لزومی ندارد در شکست و ناامیدی بسر ببرید. بجای آن می توانید به پیروزی فکر کنید، یعنی پیروزی حتمی. شما به نجات دهنده ای تعلق دارید که روح و جانش را بشما داده است. کتاب مقدس راه حل مشکلات شما را دارد. با قدرتی که از روح القدس سرچشمه می گیرد، خواهید توانست مطابق با کلام خدا زندگی کنید. پس اولین موردی را که باید بخاطر بسپارید این است که امید برای شما پا بر جاست.

واقعاً امید هست. بسیاری از مسیحیان این جهان در ناامیدی بسر می برند، و به همین دلیل لازم به تکرار این موضوع شده ام. معمولاً مسیحیان آخرین کاری که می کنند این است که به کشیش خود رجوع می کنند. امیدیشان به انتهای خود رسیده. قبلاً با اشخاص بسیاری صلاح و مصلحت کرده اند و راه های



مختلفی را دنبال کرده اند که معمولاً بدون نتیجه بوده. در ابتدا امیدشان زیاد بود و مشتاق بدست آوردن هر چه زودتر آن نتیجه مطلوبی که وعده آن داده شده بود بودند، ولی تمام راهها و پیشنهادها توخالی از آب درآمده بود. دیگر از امیدوار بودن و مأیوس شدن خسته شدند. کشیش‌ها دائماً با اشخاصی که ایمانشان کم است روبرو می‌گردند. شما نیز شاید این مشکل را داشته باشید. اگر شما نیز بیم آن را دارید که دوباره امیدوار باشید، بدانید که جای امید باقی است، با وجود شك و بدگمانی و شکست‌های متعددی که داشته‌اید. چون این بار امیدتان بر پایه‌های محکم وعده و برنامه‌های کلام خدا استوار خواهد بود. اگر راه و روش کلام خدا را دنبال کنید، امید برای حل مسائل و مشکلات خانواده شما موجود است. بلکه حتی مسائل شما نیز حل خواهند شد. مثلاً امید برای حل مسئله فرزندی که شروع به استعمال مواد مخدر کرده وجود دارد. امید باقی مانده است.

ممکن است بگویید: "شما بسیار خوشبین هستید؛ اما اگر مسئله‌ای را که من دارم بشنوید، امکان دارد نظرتان را تغییر بدهید. و اصولاً به چه مناسبت باید حرف شما را قبول کنم؟ افراد بسیاری نظرهای امیدوارکننده‌ای را ابراز داشته‌اند که فایده‌ای نداشته است. من فکر نمی‌کنم مسئله من چیزی است که بتوان در کلام خدا پیدا کرد." من مشکلی که شما دارید را درک می‌کنم و با شما همدردی نیز می‌کنم. ولی باید با نتیجه‌ای که گرفته‌اید مخالفت نمایم، چون خلاف کلام خداست. کلام خدا می‌فرماید:

### اول قرن‌تین ۱۰

۱۳: "هیچ آزمایشی بر شما نمی‌آید که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه‌گزینی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید."

مفهوم آنچه خدا در این آیه گفته را می‌توان اینطور بازگو کرد: من می‌خواهم بدانید که هیچگاه از شما نخواهم خواست با مسئله خاصی روبرو گردید. آیا این حرف امیدوارتان نمی‌کند؟ عیسی مسیح نیز با مسئله شما روبرو شد و راه عبور از آن را نشان داد. مسیحیان دیگری که در قدم‌های او راه رفتند نیز، با قدرتی که از روح القدس بدست آوردند، توانستند بر آن چیره شوند. منظور این است که شما نیز خواهید توانست با قدرت روح القدس بر مسائل و مشکلات خود چیره شوید. یکی از دلایلی که خدا چنین حرفی را در کلام خود گفته این است که به فرزندان امید و قوت قلب بدهد. آیا شما نیز نباید از این امید برخوردار بشوید؟

البته وقتی گفته می‌شود که مسئله منحصر بفرد وجود ندارد، بنظر افرادی مسخره می‌آید و باور نمی‌کنند. مثلاً زمانی را در نظر می‌گیرند که این آیه به مسیحیان شهر قرن‌ت داده شد. می‌گویند حال شرایت زندگی با زمان قدیم فرق بسیاری دارد. مورد دیگر فرق فرهنگی است که میان مردم قرن‌ت و ما وجود دارد. نظر به مسئله خود می‌کنند و می‌گویند: "هیچ کسی نبوده که اجباری برای زندگی با چنین شوهری را داشته" و یا "هیچ فرزندی احتیاج به تحمل پدر و مادری چون من را نداشته است". شاید شما می‌گویید: "بچه من غیر عادی است، اگر او فرزند شما بود اینگونه صحبت نمی‌کردید". من می‌دانم چه احساسی را دارید، ولی باز باید بگویم که اشتباه می‌کنید. خدا حقیقت را گفته، و حرف او با حرف شما مقابرت دارد، و نتیجتاً شما در اشتباه هستید. خدا می‌گوید که امید وجود دارد. وقتی تمام فرق‌های ظاهری و سطحی مسئله را بردارید، که ضمناً موردی است انفرادی که در نظر شما فرق را نشان می‌دهد، متوجه خواهید شد که مسئله بی‌ظنیر و منحصر بفردی نیست. وقتی هر مسئله‌ای را موشکافی کنید، می‌بینید که در درون عمومیت دارد. هیچ مسئله‌ای وجود ندارد که غیر عادی و یا فوق‌العاده بوده باشد. هیچ مسئله‌ای نیست که شما و من و یا هر شخص دیگری با آن مواجه شده باشیم که انسان از زمان آدم و حوا با آن مواجه نشده باشد. هیچ مسئله‌ای وجود ندارد که مسیحیان تا بحال صد بار با پیروزی با آن

مواجه نشده باشند. می پرسید روی چه حسابی این حرف ها را می زنم؟ چون خدا خود فرموده است. آیه ای را که نقل کردم چنین می گوید.

زندگی مردم شهر قرنت فرق زیادی (از لحاظ ظاهری) با زندگی قوم یهود، در زمانی که در صحرای سینا بسر می بردند داشت. تضاد این دو نوع زندگی را نه تنها از لحاظ زمان و مکان می توان تشخیص داد، بلکه فرهنگشان نیز فرق بسیاری داشت. قرنت شهر پر جنب و جوشی بود که دارای دو بندر بزرگ بود. در آنجا مسابقاتی پر پا می شد که در دنیا معروف بود. مردم از سراسر اروپا برای دیدن این مسابقات به شهر قرنت میآمدند. دو بندر این شهر نیز مکان عمده تجارت میان شرق و غرب دنیا بود.

شهر قرنت از لحاظ وسوسه و شرارت نیز مشهور بود. چون دارای دو بندر بزرگ بود، شهر خوش گذرانی ملوانان و بازدید کنندگان بود. افکار و عقاید گوناگون، از اکثر نقاط جهان به این شهر آورده می شد. به بدسرشتی و هرزه گری معروف بود. اگر شخصی را اهل قرنت خطاب میکردید بی احترامی به او بود.

حال از شما می پرسم، چقدر تفاوت میان زندگی اهالی این شهر و زندگی مردم کوچ نشینی که در صحرای بی آب و علف بسر می بردند و غذایشان روز و شب منا بود، وجود دارد؟ در واقع نمی توان تفاوت بیشتری را میان زندگی یهودیان کوچ نشین و قرنتیان خوش گذران مجسم نمود. با این حال، توجه کنید کلام خدا چه کار کرده است. پولس رسول در قسمت اول فصل دهم، از قصد این دو زندگی مغایر با هم را در مقابل هم آورده و گفته که در حقیقت با هم یکی هستند. می گوید آنچه صد ها سال پیش بر سر یهودیان آمد، نمونه و سرمشق خوبی است برای اهالی شهر قرنت، چون صحبت از وسوسه هایی میکند که با هم مشترك می باشند. این چیز ها بر سر کوچ نشین های صحرا آمد، اما همان ها بر سر قرنتیان نیز آمد، با وجود آنکه صد ها سال بعد از آن زندگی میکردند:

### اول قرنتیان ۱۰

۱۱: "این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می بریم که در آن غایت همه اعصار تحقق یافته است."

شما نیز می توانید با اطمینان قبول داشته باشید که اتفاقاتی که بر یهودیان و قرنتیان افتاد، مربوط به شما نیز می باشد، با وجود آنکه صد ها سال از زمان آن می گذرد. تنها یهودیان و قرنتیان نبودند که "در پی بدی بودند"، بلکه امروزه نیز اکثر مردم جهان این مسئله را دارند. آنچه رخ داد، "نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما". کلام خدا به زندگی امروزه ما مربوط و مطرح است، و در زمان حال با ما صحبت میکند. دلیل آن این است که هیچ کس در تاریخ بشر الزامی را نداشته که با مسئله منحصر بفردی روبرو گردیده باشد. در تمامی تاریخ بشر، انسان در شباهت به خدا خلق شده است. خدا همان خداست، گناه همان گناه است، و انسان نیز در طول تاریخ خود، همان بوده است. ممکن است مسائل به شکل های گوناگون ظاهر شوند، در زمانی های متفاوت ایجاد گردند، یا ترکیبات مختلفی را با مسائل دیگر ایجاد نمایند، اما اساساً همان هستند که انسان در طول تاریخ خود با آن مواجه بوده است. این باید باعث امید و آرامش شما گردد. راه حل مسائل و مشکلاتی را که خدا به یهودیان و قرنتیان ارائه کرد، قادر به حل مسائل و مشکلات امروزه نیز می باشد.

در ایام قدیم، معمول بود که اتفاقات تدریجاً و از نسل به نسل رخ میداد. نسل های زیادی لازم بود تا تغییرات عمده ای صورت بگیرد. اما امروزه تغییر و تحولات آنقدر سریع ایجاد می گردند که در همان

لحظه که انسان پای بر کره ماه میگذارد، ما شاهد آن در خانه های خود میشویم. از طریق تلویزیون تقریباً خودمان را آنجا می بینیم. دیگر مانند قدیم، روزها طول نمیکشد که از جریانی با خبر شویم؛ همان لحظه خبردار میشویم. مردم راجع به مسائلی نسلها بحث و گفتگو میکردند، اما اکنون قبل از آنکه عقیده ای منتشر بگردد، قدیمی شده است. امروزه نسل ها سوار بر یکدیگر شده اند. مسائلی که در قدیم بود، حال سریعتر و ضخیمتر شده اند. مسائل و مشکلات امروزه بنظر می رسند که فرقی را با مسائل و مشکلات گذشته دارند، اما در حقیقت اینطور نیست و تنها چیزی که فرق کرده این است که امروزه ما با مسائل و مشکلات بیشتری روبرو هستیم و احتیاج داریم سریعتر به آنها بپردازیم.

تغییر و تحولات امروزه بقدری سریع رخ می دهد که تصمیم گرفتن مشکل شده است. اما مسائلی که پدران ما با آن مواجه بودند، و فرزندان ما با آن مواجه خواهند شد، در بطن یکی هستند. و خدا در مشیت الهی خود، منابع جدیدی را برای پرداختن به حجم و سرعت مسائل و مشکلات امروزه داده است. حال با استفاده از وسایل حمل و نقل و ارتباطات و کامپیوتر می توان با سرعت بیشتری به مشکلات امروزه پرداخت. ولی در میان انبوه مشکلات، اساس و بنیاد یکی است. مشکل اساسی انسان و راه حل اساسی که خدا داده فرقی نکرده است.

در فصل های بعد به این مسائل و راه حل آنها می پردازیم. اما ابتدا باید به موضع ارتباطات میان اعضای فامیل پرداخت، بطوری که پولس در کتاب افسسیان به آن پرداخته است.

## فصل سوم

### قدم اول ایجاد ارتباط صحیح است

در قسمت دوم کتاب افسسیان، پولس رابطه های مختلفی را میان مسیحیان مورد بحث قرار داده است. ابتدا در آیه ۵: ۲۲، با زنان متأهل صحبت می کند و بعد در آیه ۵: ۲۵ با شوهرانشان صحبت می کند. او در این آیات نقش اساسی و رابطه صحیح میان این دو را بیان کرده است. در فصل بعد، ابتدا در آیه ۶: ۱ با فرزندان، و در ۶: ۴ با والدینشان صحبت می کند. سپس در آیه ۶: ۵ غلامان و در آیه ۶: ۶ اربابانشان را تشویق و ترغیب می نماید. نتیجتاً در فصل های ۵ و ۶ افسسیان، اصول رابطه ای که مسیحیان باید اتخاذ کنند را می بینیم<sup>(۱)</sup>.

قسمت اول کتاب افسسیان مربوط به نقشه عظیم و عالی نجات خدا است (فصل های ۱ تا ۳). در این قسمت، پولس با مهارتی بی نظیر، نشان می دهد چگونه خدا از آغاز، نقشه نجات بشر را با ریخته شدن خون عیسی مسیح بر صلیب طرح ریزی کرد و اجرا نمود. شگفتی اندازه ای که خدا بر جهانیان گناه کار محبت نمود، و جلال کلیسای نجات یافتگان در مسیح، را نمایان می سازد. اما بعد از این مباحث اصولی و DOCTRINAL، در فصل چهارم به قسمت عملی این موضوعات می پردازد.

فصل چهارم با صحبت از طریق زندگی روزانه شخص مسیحی آغاز می گردد. پولس می گوید:

#### افسسیان ۴

۱: "پس من که به خاطر خداوند در بندم، از شما تمنا دارم به شایستگی دعوتی که از شما عمل آمده است، رفتار کنید،" (کلماتی که خط کشی شده اند از من است و بمنظور تأکید می باشند).

در آیه ۱۷، این موضوع را دوباره بیان می کند:

#### افسسیان ۴

۱۷: "پس این را می گویم و در خداوند تأکید می کنم که رفتار شما دیگر نباید همانند اقوام دور از خدا باشد که در بطالت ذهن خود رفتار می کنند."

در فصل پنجم می گوید: "با محبت رفتار کنید" (آیه ۲)، و در آیه ۸ می گوید: "پس همچون فرزندان نور رفتار کنید." در آیه ۱۵ نیز چنین می گوید:

#### افسسیان ۵

۱۵: "پس، بسیار مراقب باشید که چگونه رفتار می کنید، رفتاری نه چون نادانان بلکه چون دانایان."

موضوع رفتار مسیحی که در فصل چهار و پنجم کتاب افسسیان مورد بحث قرار گرفته، نقش اساسی را در روابط مسیحی دارد.

در فصل چهارم، پولس اهمیت زیادی را به یکدلی و مصاحبت و محبت داده است. او چنین می گوید:

#### افسیان ۴

- ۳: "به سعی تمام بکشید تا آن یگانگی را که از روح است، به مدد رشته صلح حفظ کنید."  
 ۴: "زیرا يك بدن هست و يك روح، چنانکه فراخوانده شده اید به يك امید دعوت خویش؛"  
 ۵: "يك خداوند، يك ایمان، يك تعמיד؛"  
 ۶: "و يك خدا و پدر همه که فوق همه، از طریق همه و در همه است."

تأکید در اینجا بر همبستگی و یگانگی در کلیسا (بدن) است. این بدن نجات یافته در واقع وحدتی از خود ندارد، و به این خاطر متصدیان خود را فرستاد تا در میانشان کارکنند و یگانگی در روح را ایجاد نمایند (افسیان ۴: ۱۱ تا ۱۳).

در فصل چهارم، پولس ایمانداران را از زندگی (رفتار) گذشته شان یادآوری می کند. پس از نمایان ساختن تصویر ناامید کننده ای از آنچه در گذشته بود، می گوید اگر شخصی واقعاً متعلق به مسیح بوده باشد، باید فرقی در زندگیش ایجاد شده باشد. به آن معنی، که در مسیح، آن شخص قبلی را پشت سر گذاشته و شخص جدیدی را که بر اساس کلام خدا است، بر تن کرده است:

#### افسیان ۴

۲۲: "شما آموختید که باید به لحاظ شیوه زندگی پیشین خود، آن انسان قدیم را که تحت تأثیر امیال فریبنده دستخوش فساد بود، از تن به در آورید."

۲۳: "باید طرز فکر شما نو شود،"

۲۴: "و انسان جدید را در بر کنید، که آفریده شده است تا در پارسایی و قدوسیت حقیقی، شبیه خدا باشد."

منظور اینست که آنچه در ابتدای ایمانتان به مسیح آغاز گردید، حال باید در تمام زندگی شما اثر بگذارد. روزانه آنگونه که در مسیح هستید، باشید<sup>(۳)</sup>. این زیر بنا و مایه اصلی رابطه مسیحی است. رابطه مسیحی باید اتحاد را چه از نظر جمعی و چه انفرادی رشد بدهد، تا ما که در بدن عیسی قرار گرفته ایم، مجموعاً "به بلندای کامل قامت مسیح برسیم" (۴: ۱۳).

این قسمت عملی رساله پولس به افسسیان است (که البته از لحاظ الهیات هیچ کمبودی ندارد)، و تمرکز بر شیوه عملی می کند. يك مسیحی چگونه می تواند رابطه ای که با دیگران دارد را رشد بدهد؟ این موضوعی است که پولس به آن می پردازد. در درجه اول، پولس می گوید، ارتباط مسیحی عامل حیاتی در ایجاد و حفظ روابط سالم می باشد. روابط سالم میان زن و شوهر، بدون ایجاد ارتباط سالم میان آن دو، غیر ممکن است. روابط سالم میان والدین و فرزندان احتیاج به داشتن ارتباط سالم میانشان می باشد. کارفرمایان و کارگران نیز باید اول ارتباط سالم را میانشان ایجاد کنند تا بتوانند با همدیگر کار کنند. به همین خاطر است که پولس اولین مورد در بازسازی شباهت به خدا را ایجاد ارتباط صحیح می نامد.

در خصوص ارتباط، پولس از آیه ۲۵ شروع می کند.

#### افسیان ۴

۲۵: "پس، از دروغ روی برتافته، هر يك با همسایه خود، سخن به راستی گوید، چرا که ما همه، اعضای یکدیگریم."

مسیحیان نمی توانند با هم در صلح و یگانگی زندگی کنند، مگر آنکه با یکدیگر رازگشا بوده و در صداقت و راستی با هم باشند. بعنوان یکی از اعضای بدن عیسی مسیح، باید حقیقت در میانمان باشد تا بتوانیم با یکدیگر خدمت کنیم. این اساس موضوعی است که پولس می گوید و در فصل چهارم این رساله به جزئیات این موضوع می پردازد. در اینصورت، توجه خود را به آیات ۲۵ تا ۳۲ متمرکز خواهیم نمود.

همانطوری که قبلاً گفته شد، ارتباط سالم عنصر اصلی ایجاد روابط صحیح میان زن و شوهر و والدین و فرزندانشان می باشد.

خدمتی پس چند سال خدمت در کشوری همراه همسرش به خانه خود برمی گردد. زن او دچار افسردگی می شود و پس از چند جلسه با کشیشان کلیسا، زن به شوهرش می گوید: "مسئله من از آنجا شروع شد که وقتی با تو ازدواج کردم تو را دوست نمی داشتم. تو را تا بحال نیز دوست نداشته ام، ولی جرات افشای این حقیقت را به کسی نداشته ام". حال این دو خادم خدا به مأموریت خود بازگشته اند، و یکدیگر را دوست می دارند. آن زن مسئله ای را داشت که حل شدنی نبود، چون حقیقت را به کسی نگفته بود. در نتیجه نمی دانست چگونه مسئله را حل کند، و شوهر او نیز نمی توانست کاری را انجام بدهد. اما وقتی ارتباط صحیح مجدداً برقرار شد، مسئله نیز شروع به حل شدن نمود. تا زمانی که حقیقت آشکار نشده بود، او زندگی متظاهر و عذاب دهنده ای را داشت، و صدمه آن به شوهر و خدمت به مسیح نیز وارد می شد. تمام بدن از تأثیر آن صدمه دیده بود.

مهرداد و ویدا نیز مسئله ای را داشتند. ویدا صریحاً گفت: "اطمینان دارم که شوهرم رابطه نامشروعی را با زن دیگری دارد، چون از حقوقی که می گیرد برای آن زن خرید کرده است. من می دانم که حقوقش کم کسری را داشته، و می خواهم بدانم برای چه منظوری مصرف شده است". کشیش از مهرداد پرسید که با پول چه کار کرده، و مهرداد به آهستگی مدرکی را از جیب خود در آورده و روی میز گذاشت و گفت: "من در حال پس انداز وجهی بودم تا بتوانم برای سالگرد ازدواج مان هدیه ای برای ویدا بخرم".

ارتباط در این ازدواج خراب شده بود. ویدا حاضر شده بود بخاطر سوءتفاهم ازدواجش را به مخاطره بیندازد. او نتوانسته بود ارتباط سالم میان خود و شوهرش را حفظ کند، و در نتیجه شك و تردیدش راه را برای طعنه و تنفر آماده ساخته بود.

شما نیز شاید چنین مشکلاتی داشته اید. شما می دانید که وقتی مسائل حل نشده باقی می مانند، ارتباط را میان اعضای فامیل خراب کرده و نهایتاً آن را از میان می برند. ممکن است مسئله شما میان شما و همسرتان، و یا میان شما و فرزندانان باشد. شکافی در میانان ایجاد شده که بنظر می رسد چاره ای نیز نداشته باشد و از روی ناچاری آن را به آینده موکول کرده باشید. اما رابطه میان شما و همسر و فرزندانان می تواند درخشنده باشد، اگر موضوع را به آینده نسپارید، بلکه توکل به خدا و اطاعت از اوامر او بکنید. ابتدا، باید از این آیه شروع کنید: "پس، از دروغ روی برتافته، هر يك با همسایه خود، سخن به راستی گوید، چرا که ما همه، اعضای یکدیگریم" (۴: ۲۵).

با کمال شهامت حقیقت را به خدا و خانواده خود اعتراف نمایید. ترمیم روابط و مصالحه همیشه با اعتراف حقیقت آغاز می گردد. سپس به آیه بعد توجه کنید:

#### افسیان ۴

۲۶: «هنگامی که خشمگین می شوید، گناه نکنید»: مگذارید روزتان در خشم به سر رسد،»

این نقل قولی است از مزمو ۴، که مزمو شبانگاه است. مقصود این مزمو این بود که شخص را یادآور کند تا بهنگام غروب آفتاب، دلش را از تیرگی های روز خالی نماید. نباید گذاشت هیچ موردی که بخشوده نشده، حل نشده، و افشا نشده، به روز دیگری راه بیابد. مسائل و مشکلات میان افراد باید روزانه به آنها رسیدگی بشود. خشم به خودی خود بد نیست، و همه احساسات بشر از خداست، اما در صورتی که در راه خدا مصرف بشود. "مگذارید روزتان در خشم به سر رسد".

خشم را می توان در دو راه غلط مصرف نمود: از شدت خشم منفجر شدن و خشم را در دل خود نگاه داشتن. در امثال مکرراً می خوانیم که خشمی که از تسلط خارج شده و منجر به پرخاش می شود، گناه است (امثال ۲۵: ۲۸؛ ۲۹: ۱۱ و ۲۲). خانواده های مسیحی زیادی هستند که از اثرات بد چنین خشمی رنج می برند. روانشناسان پیشنهاد می کنند که خشم را باید بروز کرده و از خود خارج کرد، و این را نوعی درمان می دانند. می گویند، هیچ چیز ناخوشایندی را درون خود نگاه ندارید، بلکه بیرون بریزید، و اگر لازم است، به شخص نزدیک خود پرخاش کنید، و یا بالشی را نمونه کله شخصی بدانید، و آن را با مشت خوب بکوبید! در تمام اینگونه پیشنهادات، تنها احساس شخص است که مورد توجه می باشد، و البته نه احساس شخصی که مورد حمله قرار گرفته است. شخص دیگر مطرح نیست. اما کلام خدا چنین رفتار هایی را رد می کند:

### رومیان ۱۵

- ۱: "ما که قوی هستیم، باید ناتوانیهای ضعیفان را متحمل شویم و در پی خشنودی خویش نباشیم."
- ۲: "هر يك از ما باید همسایه خود را خشنود سازد، در آنچه برای او نیکو باشد و باعث بنایش شود."

### افسیان ۴

- ۳۱: "هر گونه تلخی، خشم، عصبانیت، فریاد، ناسزاگویی و هر نوع بدخواهی را از خود دور کنید."
- ۳۲: "با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشایید."

در امثال می خوانیم که شخصی که بر خشم خود تسلط ندارد، مانند شهری است که حصارى بر دور خود ندارد. از شدت خشم منفجر شدن مسیحی نیست.

منتهای دیگر خشم، دلخوری و رنجش را در دل خود نگاه داشتن است. مسیحیان تقریباً هر روز با این مشکل روبرو می شوند. بی دلیل نیست که این مسئله را پولس بعنوان مسئله اصلی میان زن و شوهران ایراد نموده است. مانند منفجر شدن از شدت خشم، آن را بر درون دل نگاه داشتن نیز گناه است.

بعضی مسیحیان نه تنها می گذارند آفتاب بر خشمشان غروب کند، بلکه ماه ها نیز سپری شود. خسرو و میترا به کشیش کلیسای خود رجوع کردند. میترا با اعصاب دگرگون گفت: "من با پیشنهاد طبیب خود به اینجا آمده ام. او بمن گفت که دارم زخم معده می گیرم، و دلیل آن مسئله روحی است". شوهرش در گوشه ای از اطاق کز کرده بود. میترا دست برون کیف چرمی بزرگی کرد و کتابچه حدود صد برگی را جلوی کشیش گذاشت و گفت: "دلیل آنکه من دارم زخم معده می گیرم اینجا است". کشیش آن را ورق زده و متوجه شد مدرک چندین ساله ای از بدی هایی است که شوهرش به او کرده است. شاید ماه ها طول می کشید تا همه آن را بخواند. اگر شما جای کشیش بودید، به این زن چه می گفتید؟

کشیش رو به زن کرده گفت: "خیلی وقت است که به شخصی به عصبانیت و دلخوری شما برخورد نکرده ام". آن زن با شنیدن این حرف کشیش، یکه خورد. کشیش ادامه داد: "این مدرک نه تنها نشانه آنچه شوهر

شما بر شما کرده می باشد، بلکه نشانه آنچه شما در خصوص آن کرده اید نیز می باشد. این نشانه گناه شما نسبت به خدا و شوهرتان و خودتان نیز می باشد. این مدرکی است که نمی توانید انکار کنید، چون خودتان آن را نوشته اید. این نشانه رنج و دلخوری است که مخالف با آنچه کلام خدا در اول قرنیتان ۱۳ گفته می باشد. زمانی که سنجش با کلام خدا صورت گرفت، اساس رسیدگی به مسئله بوجود آمد. البته خسرو نیز لازم بود که رفتارش را تغییر بدهد، و میترا نیز لازم بود طریق برخوردش را با بدی هایی که شوهرش می کرد، تغییر بدهد.

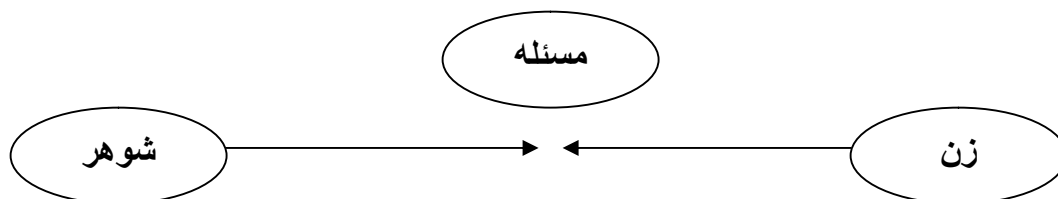
در اکثر مسائل زناشویی میان ایمانداران، آنچه لازم است تعیین مسئولیت طرفین در مقابل خدا است. شوهران تقصیر را گردن زنانشان می اندازند، و زنان تقصیر را گردن شوهرانشان. معمولاً موارد تقصیر نیز زیادند. اما مقصر داشتن یکدیگر مسئله را حل نمی کند. برای آنکه مسائل زناشویی حل بشود، لازم است زن و شوهر هر یک خود را مقصر بدانند.

### متی ۷

۳: "چرا پر کاهی را در چشم برادرت می بینی، اما از چوبی که در چشم خود داری غافل؟"  
 ۴: "چگونه می توانی به برادرت بگویی، "بگذار پر کاه را از چشمت به در آورم؟" حال آنکه چوبی در چشم خود داری؟"

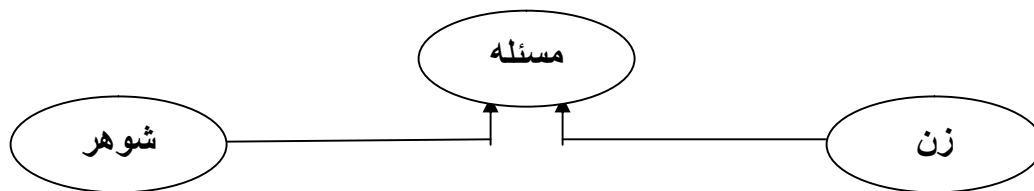
۵: "ای ریاکار؛ نخست چوب را از چشم خود به در آر؛ آنگاه بهتر خواهی دید تا پر کاه را از چشم برادرت بیرون کنی."

این موردی است که اکثر زن و شوهران با آن مشکل دارند. مسئله را می توان با تصویر زیر نشان داد:



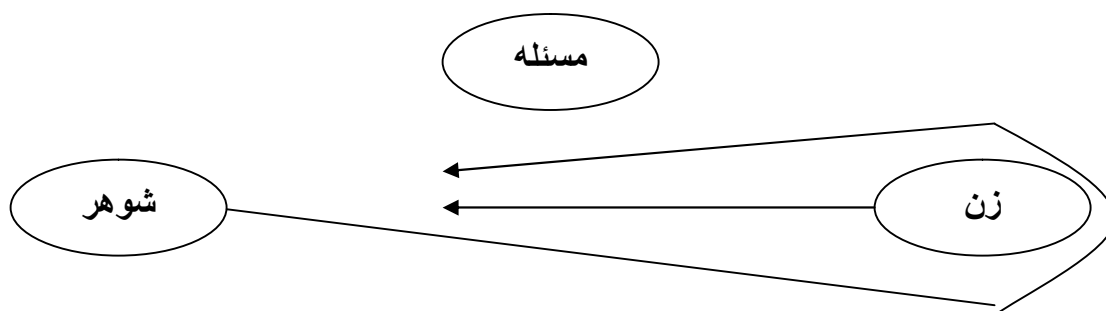
وقتی طرفین در برابر یکدیگر قرار گرفته و بر ضد هم در تلاش می باشند، چطور می توان رابطه سازنده ای را ایجاد ساخت؟

تنها در يك صورت است که رابطه سازنده امکان پذیر است، و آن زمانی است که هر دو توافق کنند که متحد شده و در يك مسیر حرکت کنند:





اما چگونه می توانیم فلش هایی که به هم برخورد کرده اند را، به جانب دیگری انحراف دهیم؟ چگونه می توان حملات به یکدیگر را انحراف داده و به مسئله منتقل کرد؟ چطور می توان زن و شوهران خشمگین را هدایت کرد تا قدرت و توانایی خود را در راه حلی که خدا فراهم ساخته قرار دهند؟ جواب آن: ایجاد ارتباط صحیح می باشد. آغاز چنین کاری از خود شروع می شود. هر يك باید به عیب های خود بپردازند. هر يك می توانند پیش قدم شده و خود را مورد سنجش و ارزیابی قرار بدهند.



کافی است که یکی از فلش ها بر عکس شده و آنوقت هر دو در يك جهت خواهند بود. شاید برای اولین بار، هر دو فلش ها يك مسیر را خواهند پیمود. وقتی یکی از طرفین می گوید: "من به تو بد کردم" تعجب است که به چه سادگی ناسازگاری نسبت به همه چیز در این عالم تبدیل به موافقت و تفاهم می گردد. آشتی تنها از این طریق آغاز می شود. هیچوقت درب ذباله دانی شخص دیگر را باز نکنید مگر قبلاً ذباله دان خود را شستشوی داده اید. ارتباط صحیح از اینجا شروع می شود. آیا شما ارتباط نادرستی را با عضوی از فامیل خود دارید؟ شاید خشمگین شده و پرخاش نیز کرده اید. مسئله ممکن است میان شما و مادر زنتان، و یا مادر شوهرتان بوده باشد. معمولاً مسائل میان دو زن اتفاق می افتد، و این رابطه ممکن است بقدری ناخوشایند گردد که کسی جرأت شوخی کردن با آن را نداشته باشد.

شاید مسئله شما با والدین شما است، یا میان شما و فرزندان می باشد. با هر که است، باید ارتباط را با او برقرار کنید. اگر نمی توانید به راحتی با او صحبت کنید، همیشه يك مورد هست که می توانید راجع به آن صحبت کنید، و آن بدی هایی است که به او کرده اید. اگر خلاقی از خود را بیاد نمی آورید (و من نمی خواهم خلاقی را به دروغ از خود بسازید)، بگذارید خلاقی را که یقیناً وجود داشته را پیشنهاد کنم. همان چیزی است که تا بحال راجع به آن صحبت کرده ایم. اگر مصالحه با کسی را به تعویق انداخته اید، نسبت به او خلاف کرده اید.

آنچه بیش از هر چیز دیگری باعث ضعف کلیسا می شود، کدورت و عدم ایجاد مصالحه و بخشش میان اعضای آن می باشد. این مسائل بعضی مواقع ماه ها پای بر جای می مانند، و مانند دیواری آهنین میان اعضای کلیسا سد معبری را ایجاد می نمایند. با هم نمی توانند خدمت مؤثری را داشته باشند، چون با هم توافق ندارند. بجای آنکه دوش بر دوش هم در جنگ با دشمن، مردم را اسیر عیسی مسیح کنند، همچون لشکری شکست خورده بجان هم افتاده اند. هیچ ضربه ای محکم تر از آن مسائل کوچکی که میان اعضای کلیسا وجود دارد نیست که امروزه بر بدن عیسی وارد شده است. بهانه ای برای چنین وضعی در کلیسا وجود ندارد، چون کلام خدا آن را رد کرده است. حال نگاه کنیم به راهی که خدا برای از میان برداشتن این مسائل فراهم ساخته است.

**متی ۵**

۲۳: "پس اگر هنگام تقدیم هدیه ات بر مذبح، به یاد آوردی که برادرت از تو شکایتی دارد،"  
 ۲۴: "هدیه ات را بر مذبح واگذار و نخست برو و با برادر خود آشتی کن و سپس بیا و هدیه ات را تقدیم نما."

می بینید که مصالحه میان اعضای کلیسا حتی واجب تر از پرستش خدا است. این کار را همین حال تا دیرتر نشده انجام بدهید؛ آن را پشت سر نیندازید. "مگذارید روزتان در خشم به سر رسد،" (افسیان ۴: ۲۴).

وقتی مسئله ای میان زن و شوهران بوجود می آید، غالباً فکر می کنند که مشکلشان جنسی است چون هنگام عشق ورزیدن به هم دچار مشکل می شوند. ولی معمولاً مشکلی که شب در تخت خواب ایجاد شده بخاطر مسائل حل نشده روز می باشد که به تخت خواب آورده شده است. خدا نمی خواهد این مسائل سر از آنجا در آورند. مسئله انجام ندادن خواست خدا است، نه مسئله جنسی.

زن و شوهران باید بیاموزند چگونه خشم را از میانشان بر دارند.

در متی ۱۸: ۱۵ تا ۱۷ عیسی مسیح تصویر دیگری از این مسئله را عنوان کرده است:

**متی ۱۸**

۱۵: "اگر برادرت به تو گناه ورزد، نزدش برو و در خلوت خطایش را به او گوشزد کن. اگر سختت را پذیرفت، برادرت را باز یافته ای؛"

۱۶: "ما اگر نپذیرفت، يك يا دو نفر ديگر را با خود ببر تا "هر سخنی با گواهی دو یا سه شاهد ثابت شود."

۱۷: "اگر نخواست به آنان نیز گوش دهد، به کلیسا بگو؛ و اگر کلیسا را نیز نپذیرفت، آنگاه او را اجنبی یا خراجگیر تلقی کن."

در وحله اول شما باید تمام سعی و کوشش خود را بکنید تا برادر و یا خواهر خود را پس گرفته و رابطه سالم میان یکدیگر را مجدداً بر قرار کنید تا بتوانید در يك روح قدم بردارید. توجه داشته باشید که عیسی مسیح اجازه نمی دهد کدورت میان ایمانداران ادامه یابد. ضمناً، می گوید اگر شخص دیگری به شما بدی کرده، شما پیش قدم بشوید: "و نخست برو و با برادر خود آشتی کن" (۵: ۲۴) "نزدش برو و در خلوت خطایش را به او گوشزد کن" (۱۸: ۱۵).

شما نباید انتظار داشته باشید تا او که بدی را کرده قدم بردارد. عیسی مسیح چنین اجازه ای را به شما نداده. خواست خدا چنین است که شما قدم را بردارید، چون بر طبق کلام خدا، آن وظیفه شما است. البته ایده آل چنین خواهد بود که پس از فروکش کردن تشنج اعصاب، طرفین هر دو بخاطر مصالحه نزد یکدیگر بیایند.

مسیحیان باید روزانه به مسائل مشکلاتی که میانشان آمده رسیدگی نمایند. و چنین کاری بیشتر در منزل مسیحیان باید انجام بگیرد، چون روابط میان خانواده نزدیکتر است و نتیجتاً برخوردها نیز نزدیک و نارواتر می گردند. وقتی تسلط بر افکار و رفتارمان را از دست می دهیم، تشنج احساسات ما را به رفتار

هایی می کشد که تصورشان را نمی کردیم. به مسائل میان همدیگر باید هر چه زودتر رسیدگی کنیم و جرأت تأخیر در این امر حیاتی را بخود راه ندهیم. عیسی مسیح وقتی راجع به آینده صحبت می کرد، چنین گفت: "مشکلات امروز برای امروز کافی است!" (متی: ۳۴). مشکلات امروز را نباید به فردا محول کرد چون نگرانی را بیار می آورند. دوش انسان تنها قادر است مسائل همان روز را تحمل کند. و اگر چنین حقیقتی مربوط به آینده می باشد، پس بر گذشته نیز صدق می کند. شما نمی توانید مسائل گذشته خود را حمل کرده و انتظار روابط خوبی را میان خود و خانواده خود داشته باشید. خدا شما را برای حمل چنین باری نساخته، و به همین دلیل نمی خواهد آن را به فردا نیز بسپارید. کار و خدمت شما سالم و مؤثر نخواهد بود. تأثیر بر همه جوانب زندگی شما خواهد گذاشت و نهایتاً شما را از پای در خواهد آورد. "مشکلات امروز برای امروز کافی است!" صلیب خود را روزانه بردارید. یعنی آن فردی را که در مقابل شرارت دیگران قد علم کرده و رضایت خود را طالب است در خود مصلوب کنید. کلام خدا ما را مسئول زندگی روزانه خود می داند و رسیدگی به امور برادر و خواهران مان را فوری می نماید.

چنین جراتی را به خود راه ندهید که مسائل را نادیده گرفته و یا به بعد موکول کنید. اگر کسی هست که مشکلی با شما دارد، و یا شما با کسی مشکلی دارید، در پیشگاه خدا به موضوع رسیدگی کنید. آن نامه ای را که قصد نوشتنش را داشته اید را بنویسید، آن تلفن را بزنید، و اگر مقدور است شخصاً نزد او بروید. با خانواده خود دور یک میز جمع شده و قبل از غروب مسائل را حل کنید.

وقتی رابطه را بر قرار کردید، وقتی گناه خود را به خدا و یکدیگر اعتراف کردید و آشتی و مطالعه را بر قرار نمودید، کارتان هنوز تمام نشده؛ تازه کارتان شروع شده. شما تنها خرابی های گذشته را از میان برداشته اید. حال که روال زندگی به حالت صحیح و سالم خود برگشته، نباید اجازه بدهید تا دوباره دستخوش چنین مسائلی بشود. و به همین خاطر طریق رفتار شما نیز باید تغییر کند. پولس می گوید:

#### افسیان ۴

۲۹: "دهانتان به هیچ سخن بد گشوده نشود، بلکه گفتارتان به تمامی برای بنای دیگران به کار آید و نیازی را بر آورده، شنوندگان را فیض رساند."

از این پس اساس ارتباط میان شما و خانواده تان باید چنین باشد. این روال جدیدی است که روابط جدیدی را بنا می سازد.

منظور پولس چیست؟ وقتی از "سخن بد" صحبت می کند یعنی هر حرفی که دیگری را پایین می کشاند. در زبان فارسی متأسفانه اصطلاحی میان جوانان رایج است که می گوید: "رویش را کم می کنم". برای ما مسیحیان شنیدن چنین حرف هایی مایه تأسف است. زبانی که ما داریم عطیه خدا است برای ابراز آنچه از خداست، و نه کوبیدن همدیگر.

تنها جوانان نیستند که زبان را برای ابراز شرارت بکار می گیرند، زن و شوهران نیز چنین می کنند. بعضی از آنها در استفاده شرارت آمیز از آن استاد نیز می شوند. وقتی حملات مستقیم دیگر فایده ای را ندارد، به اصطلاح به در می گویند تا دیوار بشنود. لازم است تا دیگری را در اعماق آتش ببینند که دارد دست و پا می زند، تا راضی شوند. هنگام رجوع به کشیش و مشایخین کلیسا نیز چنین رفتار هایی دیده می شود. به هر حیل و نیرنگی متصل می شوند تا خود را در صدر بنشانند. در چنین موقعی شیخ کلیسا می گوید: "باید ابتدا به مسئله ای که مشخص می باشد پردازیم. شاید چنین رفتاری را در خانه خود دارید، ولی من اجازه نخواهم داد اینجا نیز چنین رفتاری را داشته باشید. اگر ادامه بدهید، جلسه را خاتمه خواهم داد." کشیشان اجازه تخلف از خواست خدا را نخواهند داد. کلام خدا اجازه نمی دهد از چشمه ای

هم آب شور در آید و هم آب شیرین. مسیحیان اجازه ندارند نام عیسی را بر خود داشته و عطیة زبان او را برای پیشبرد مقاصد شیطان استفاده نمایند.

در افسسیان، پولس استفاده بهتری را برای زبان نشان داده. بجای استفاده از کلمات برای پایین کشاندن دیگران، کلماتی را بکار ببریم که آنها را بنا سازد. وقتی کلمات را در جهت مسئله بکار می بریم بجای آنکه در جهت شخص بکار برده باشیم، آنوقت او را خواهیم ساخت تا مسئله ای که دارد نیز حل شود. بجای آنکه کلمات را به جانب اشخاص استفاده کنیم، ما مسیحیان باید حرف هایمان به جانب مسئله باشد. هر چه می گوییم صرفاً برای حل مسئله باشد. از کلمات برای حمله به مسائل استفاده کنید، نه برای حمله به یکدیگر.

سعید و فرزانه بقدری حرفهای زشت و بُرنده ای بهم زده بودند که اگر طرز برخوردشان تغییر نمی کرد، امکان نداشت مسئله شان حل گردد. باید توجه داشته باشید که معمولاً در هر کشمکشی میان افراد، دو مسئله وجود دارد. اول موضوعی است که راجع به آن اختلاف نظر دارند، و دوم طرز برخوردی است که به خاطر آن موضوع نسبت به هم دارند. در آن ساعت اولی که در دفتر کشیش بودند، دائماً حرف های همکدیگر را رد کرده و به یکدیگر حمله می کردند. کشیش از همان آغاز به این رفتار خاتمه داد. به ایشان گفت: "اگر می خواهید به شما کمک کنم تا مسئله تان حل شود، باید از حمله به یکدیگر دست بردارید. باید هر دو تصمیم بگیرید روحیه ای که نسبت به هم داشته اید را کنار گذاشته و هر يك مثل يك مسیحی رفتار کنید". آن دو متوجه شدند که مسیح از آنها می خواهد که چنین قدمی را بردارند.

این زوج بخاطر مشکلاتشان خانه خود را نیز جدا کرده بودند و شوهر در خانه دیگری زندگی می کرد. در این رابطه کشیش به شوهر گفت: "شما باید به منزل خود برگردید و مسئولیت زندگی را بعهده بگیرید. نمی توان دو نفر را بهم پیوند داد اگر از یکدیگر جدا می باشند. کلام خدا در اول قرن نهم باب ۷ می گوید شما باید با هم آشتی و مصالحه کنید. برای شروع، این کار هایی است که این هفته باید انجام دهید.....".

آنها قبول کردند و شروع به انجام کار شدند. از خدا و یکدیگر طلب بخشش کردند، و سپس شروع به رفع مسئله ارتباط میان خود شدند. موضوع اصلی اجالتاً به وقت دیگری موکول گردید تا بر طبق کلام پیش رفته باشند. وقتی مسائل و مشکلات ارتباطی رفع شدند و طرز برخوردشان با یکدیگر سالم شد و ازدواجشان استحکام خود را پس گرفت، آنوقت به حل و فصل موضوع اصلی پرداختند. پس از ایجاد ارتباط سالم بود که سعید و فرزانه توانایی آن را داشتند که با هم به مسئله اصلی بپردازند. در هفته های قبل آموخته بودند چگونه از حرف هایشان استفاده کنند تا مسائل را از طریق خدا حل کنند. آنوقت با آمادگی به مسئله اصلی پرداختند. دلیل آنکه قبلاً نتوانسته بودند این کار را بکنند این است که نمی دانستند ارتباط مسیحی یعنی چه و چه شکلی را دارد. از کلمات برای ضربه زدن بهم استفاده می کردند، و انرژی خود را صرف پایین کشاندن یکدیگر به هدر می دادند. هنگامی که پس از توبه به گناه، به خود مسئله حمله ور شدند بجای آنکه یکدیگر را بکوبند، شوق و نشاط استفاده از کلام در وجودشان رخنه کرد. این نشاط از وجود روح القدس بود، و نتیجتاً مسائل دیگری که میانشان بوجود آمده بود شکل دیگری را بخود گرفتند. وقتی ارتباط میان آن دو سالم شد، مسئله نیز شروع به حل شدن شد.

مسیحیان قادرند بیاموزند که بدون تلخی و بدخواهی، افترا و تهمت، آشوب و هياهو، و خشم و غضب، زندگی کنند. باید با آرزوی خوب برای همدیگر آغاز کنند. چنین طرز برخوردی، ریشه بسیاری از مسائل میان افراد را خودبخود از میان برمی دارد. چنین برخوردی را تنها از طریق مهربانی و دلسوزی می توان نگاه داشت:

**افسیان ۴**

۳۲: "با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشایید."

چه نجات دهنده عالی را داریم. بخاطر افراد خوش اخلاق و خوش برخورد نبود که جانش را داد؛ بخاطر خدا شناسان بود، بخاطر دشمنان خود بود. بخاطر قانون شکنان جان خود را فدا کرد. او ما را محبت کرد در زمانی که ما دشمنان او بودیم. پولس می گوید چنان که مسیح ما را محبت کرد، ما نیز باید دیگران را محبت کنیم.

محبت در آغاز با احساس شروع نمی شود. محبت ابتدا با دادن شروع می شود. اگر شخصی آنچه که در خود دارد را بدهد، احساسش نیز به دنبال آن خواهد رفت. محبت کردن یعنی دادن آنچه در وجود خود داریم؛ وقت خود، جسم خود، مال خود، و کلاً هر چه مقصود محبت را به دیگری می رساند. دادن اساس محبت مسیحی است:

**یوحنا ۳**

۱۶: "زیرا خدا جهانیان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگرده، بلکه حیات جاویدان یابد."

**متی ۵**

۴۴: "اما من به شما می گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می رسانند، دعای خیر کنید،"

**رومیان ۱۲**

۲۰ الف: "بر عکس، «اگر دشمنت گرسنه باشد، به او خوراک بده، و اگر تشنه باشد، به او آب بنوشان»."

محبت همیشه از دادن آغاز می شود. این روحیه فضای تازه ای را نیز در خانه یک مسیحی ایجاد می سازد. در چنین جوی، ارتباط میان افراد رشد می کند و رونق می گیرد.

در مورد آنچه تا بحال گفته شده فکر کنید. شاید کاری هست که شما باید انجام بدهید. شاید لازم است گناهی را به خدا و شخص دیگری اعتراف کنید و ارتباط خود را با او مجدداً برقرار کنید تا رابطه مسیحی شما دوباره برقرار بشود، و در این راه خدا را نیز خوشنود کرده باشید.

## فصل چهارم

### کلام خدا راجع به خانواده شما چه می گوید

شکی نیست که ارزش ها و راه و روشهای ما مسیحیان روزانه از همه جهات تحت حمله می باشند. اصول اخلاقی و آداب و رسوم دیرینه ما در معرض خطر می باشند. راه و روش های قدیم را جوانان رد می کنند. البته بعضی از روش های قدیم باید رد می شدند. بسیاری از آنها با کلام خدا مطابقت نمی کردند. اما امروزه جوانانی را می بینیم که پا فراتر گذاشته، سعی می کنند اساس جامعه را تغییر بدهند. بعنوان مثال، ازدواج را برای مدت دو یا سه سال قبول دارند، و بعضی می خواهند ازدواج را مانند بیمه ماشین، لازم به تمدید سالیانه بکنند. وقتی چنین صحبت هایی را می شنویم و رفتاری را می بینیم، وقت آن رسیده که بعنوان فرزندان خدا اصول ازدواج را مطابق کلام خدا دوباره اعلام نمائیم.

ازدواج بنیادی رسمی و الهی دارد. موضع ازدواج و خانواده و زندگی زناشویی، پایه و اساس جامعه را تشکیل می دهد. کلیسا (انگونه که رسماً وجود دارد) قبل از ایجاد خانواده وجود نداشت. دولت نیز قبل از آنکه خانواده ایجاد شود، وجود نداشت. خانواده پایه و اساس همه است. آن اول بود، چون اساس همه است. و چون در کلام خدا آن را در ابتدای همه می بینیم، باید در حفظ آن کوشا بمانیم. تفنگ ها به جانب تار و پود خانواده نشانه گیری شده، و ما در خطری جدی خواهیم بود اگر از آن دفاع نکنیم. و به همین خاطر لازم است که ما مسیحیان اصولی که کلام خدا در این رابطه بنیان کرده را بازگو کنیم و آموزش دهیم.

اول از هر چیز باید توجه داشت که خدا ازدواج را مقرر فرمود. ازدواج انتخابی نیست. اگر تصور می کنید صد ها سال پیش درون غاری، افرادی تصمیم گرفتند که ازدواج کار خوبی است و از آنجا شروع شد، در اشتباهید. این عهد نامه اجتماعی نیست که مردم در زمانی از تاریخ برای پیشبرد مقاصد خود منظور داشتند. اگر اینطور بود، می توانیم دنبال راه و روش های بهتری برای آینده آن بگردیم. در حقیقت آنانی که فکر می کنند ازدواج اختیاری است، همچنین فکر می کنند که امکانات بهتری نیز وجود دارد. می گویند: "ازدواج برای زمانهای گذشته خوب بود، اما جامعه امروزه دیگر نمی تواند آن را قبول کند. حال که قرص های ضد حامله گی و سقط جنین آزاد شده اند، بیشتر مهردادات ازدواج بی ارزش شده اند".

خیر، ازدواج این نیست. نمونه های بسیاری در زندگی هستند که برای مدت زمانی خوب و پای بر جا می باشند، و جای خود را به چیز بهتری می دهند. اما ازدواج با اینها فرق دارد. ازدواج اساس جامعه می باشد، چون خدا آن را برای همیشه چنین مقرر فرمود، نه فقط برای مدت زمانی از تاریخ.

اولین تشریفات ازدواج را خدا شخصاً در باغ عدن برگزار نمود. لازم است توجه به کلمه ای که خدا برای ازدواج بکار برده کرد. او آن را عهد نامیده است. در کتاب امثال ۲: ۱۷، خدا نسبت به زن زنا کاری که با حرفهای خود مردان را فریب می دهد هشدار داده است:

#### امثال ۲

۱۷: "که مصاحب جوانی خود را ترك کرده، و عهد خدای خویش را فراموش نموده است."

ازدواج عهدی است که خدا مقرر فرمود. از نظر خدا، عهد توافقی الهی است میان خدا و بنده او. این عهد را حاکم بر بنده خود وضع کرده، و در صورتی که حفظ گردد شامل برکت می شود و در صورتی که لغو گردد لعنت را ایجاد خواهد ساخت. وقتی شخصی وارد عهد ازدواج می شود، وارد بااستحکام ترین پیمانهای الهی شده است.

در کتاب ملاکی می بینیم که خدا از شکستن عهد چقدر بیزار است:

### ملاکی ۲

۱۴: "اما شما می گوئید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه جوانی ات شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده ای، با آنکه او یار تو و زوجه هم عهد تو می بود."

خدا ازواج را عهد میان زن و شوهر می داند و زن را "زوجه هم عهد" می خواند. خدا ازواج را مقرر فرمود، و نتیجتاً دلخواه و اختیاری نیست. ما نمی توانم آنچه می خواهیم را با ازدواج بکنیم، هر کاری که دلمان خواست و هر زمانی که دلمان خواست. این اولین و مهمترین اصل ازدواج می باشد.

دوم، چون ازدواج را خدا مقرر فرموده، ازدواج خوب است. خدا ازدواج را قبل از سقوط انسان بنیاد کرد. بعضی اشخاص طوری صحبت از ازدواج می کنند و آن را مسخره و بی اعتبار می کنند که گویا شیطان آن را عرضه نموده است. برایشان مشکل است قبول کنند که ازدواج خوب است. ولی ازدواج را خدا مقرر فرمود و روابط جنسی نیز خوبند. این را خدا به انسان داد تا برکت برای او باشد و او را خوشنود بسازد. زنی در يك کنفرانس الهیات بمن گفت: "فکر نمی کنید روابط جنسی تنفر آمیز است؟". خیر! روابط جنسی الهی، نیکو، و کاملاً پاک می باشند، در صورتی که با گناه آمیخته نباشند. ازدواج خوب است چون خدا آن را ایجاد کرده است. در کتاب عبرانیان می خوانیم که "زناشویی باید در نظر همگان محترم باشد و بسترش پاک نگاه داشته شود" (عبرانیان ۱۳: ۴). در کتاب افسسیان، پولس ازدواج را رابطه ای مانند رابطه عیسی با کلیسایش تشبیه نموده است (افسسیان ۵: ۲۲ تا ۳۳). ازدواج می تواند چنین باشد، و باید نیز باشد. در مکاشفه می خوانیم:

### مکاشفه ۱۹

۷: "به وجد آیم و شادی کنیم، و او را جلال دهیم، زیرا زمان عروسی آن بره فرا رسیده، و عروس او خود را آماده ساخته است؛

۸: "جامه کتان سفید و درخشان و پاکیزه به او بخشیده شد تا به تن کند."، جامه کتان نفیس، اعمال نیک مقدسان است."

۹: "آنگاه فرشته به من گفت: «بنویس، خوشا به حال آنان که به ضیافت عروسی آن بره دعوت می شوند.» و افزود: «اینها کلام راستین خدایند!»"

می بینید که ازدواج نیکو و مقدس است. و اگر نامقدس نیست، آیا بعض چیز بدتری است. مثلاً مجرد ماندن بهتر نیست؟ حرف های پولس در اول قرنیتیان ۷: ۲۶ و ۲۷ مورد سوء تعبیر بسیاری شده است. در آنجا پولس از برتری مجرد ماندن و ضعف ازدواج صحبت می کند، ولی تنها بخاطر موقعیت بخصوصی. او پیشبینی می کرد که آزار و اذیت زیادی بر کلیسا وارد خواهد شد. توجه به آنچه گفته بکنید:

### اول قرنیتیان ۷

۲۶: "به سبب بحران زمان حاضر، برای شما بهتر است در همان وضعی که هستید، باقی بمانید."  
۲۷: "اگر به زنی بسته ای، رهاش مکن، و اگر از زن آزادی، در پی همسر مباش."

منظور پولس آن نیست که مجرد بودن بهتر از ازدواج می باشد. او مجرد بودن را "به سبب بحران زمان" تجویز کرده است. قدر مسلم در بحران زمان برای مجردان زندگی ساده تر است تا برای خانواده ها. نگذارید کسی به شما بگوید که کلام خدا مجرد بودن را بهتر از ازدواج خوانده است. آنچه در این آیات گفته شده مربوط به دوره و زمان خاصی است.

وضعیت معمول و طبیعی ازدواج است، نه مجرد. مرد و همسرش در باغ عدن زندگی می کردند، نه اشخاص مجرد. مجرد استثنایی است، و هدیه خاصی را لازم دارد. در واقع خدا مخصوصاً اعلام کرد:

## پیدایش ۲

۱۸: "و خداوند خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازیم.»"

و در ادامه روال معمول را چنین شرح می دهد:

## پیدایش ۲

۲۴: "از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترك کرده، با زن خویش خواهد پیوست و يك تن خواهند بود."

خدا ازدواج را برای مقصود خودش بنا ساخت، و این مقاصد را در کلامش می توان یافت. در اینجا امکان ندارد تمام مقاصد خدا را برای ازدواج نام برد. اما آنانی که پایه و اساس آن را تشکیل می دهند را عنوان خواهم نمود.

همانطوری که در پیدایش ۲: ۱۸ دیدیم، خدا فرمود: "خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازیم." فکر می کنید چرا چنین حرفی را زد؟ چون "خوب نیست که آدم تنها باشد". اگر ازدواج بد بود، خدا هیچوقت چنین حرفی را نمی زد. البته اشخاصی هستند که عمر خود را بدون ازدواج سپری می کنند. افرادی هستند که هدیه مخصوص مجرد را دارند، و در این باره پولس در اول قرننثیان فصل هفتم صحبت کرده است. اما خدا زن را برای آدم آفرید چون "خوب نیست که آدم تنها باشد". در نتیجه بهتر است که مرد ازدواج کند.

حال زن را در نظر بگیریم. چرا او چنین آفریده شد؟ به چه خاطر و منظوری چنین آفریده شد؟ در درجه اول بطوری که در پیدایش ۲: ۱۸ دیدیم، او یار (معاون) مرد است. او مناسب و مکمل مرد است در تمام زمینه های زندگیش. زن مرد را تکمیل می کند.

خدا زن را آفرید چون مرد احتیاج به کمک داشت. این اساس دلالت افرینش زن است. اساس منظور زن بعنوان کمک و یار مرد در بسیاری از ازدواج های امروزه از میان رفته است. امروزه زنان خود را بعنوان کمک و یار مرد نمی بینند. بسیاری بعکس، خود را محتاج به کمک می دانند. زنانی نیز فکر می کنند که همپای و همردیف با شوهرانشان هستند. عقاید متفاوت زیادی وجود دارند، ولی به احتمال زیاد کمک و یار شوهر در میانشان نیست. ولی این تعریف خدا است از نقش زن.

اکثر گروه ها و جمعیت های زنان امروزه خواستار آزادی و برابری با مردان می باشند. اما چنانکه در ادامه بحث هایمان خواهیم دید، آزادی زن تنها در شناخت خود بعنوان کمک و یار مرد است که بدست می آید. تنها زمانی که زنی متوجه نقش خود چنان که خدا او را آفرید و در مقابل شوهر و خدا زندگی کرد، آزادی خود را بدست خواهد آورد. در غیر اینصورت در بردگی بسر خواهد برد.



کلام خدا راجع به ازدواج مرد و زن می گوید: "يك تن خواهند بود." (پیدایش ۲: ۲۴). وقتی بهم پیوستند، از لحاظ جسمی و فکری و احساسی بگونه ای تکمیل می شوند که قبلاً وجود نداشت. بهم آمیخته و جوش داده شده اند. پرتقالی را از وسط نصف کنید و خواهید دید که هر دو قسمت آن یکی می باشند. هنگامی که دو قسمت را بهم متصل می کنید، هر دو بهم می خورند و یکی می شوند. این منظوری است که در این آیه ابراز شده است. خدا یار و معاونی را برای مرد آفرید که کاملاً به او می خورد و هنگام پیوستن با هم، تکمیل شده و یکی می شوند.

مرد احتیاج به زن داشت تا تکمیل بشود. به همین خاطر است که خدا گفت: "خوب نیست که آدم تنها باشد." با وجود آنکه کلام خدا چنین نگفته، ولی زن نیز احتیاج به مرد دارد تا کامل بشود. وقتی خدا عطیه تجرد را می دهد، فیضی را نیز می دهد تا شخص بخصوص زندگی کاملی را بکند. آن شخص تنها در خدا تکمیل می شود. اما این استثنا است و راه معمول زندگی نیست.

آیا توجه کرده اید طرز فکر میان مرد و زن چقدر با هم فرق دارد. در بیشتر موارد بگونه مختلفی نگاه می کنند. مثلاً موضوع تربیت فرزندان و انضباط آنها را در نظر بگیرید. زن از دیدگاه محبت و حفاظت بی امان مادر نسبت به فرزندش به موضوع می نگرند. احتمالاً در صورتی که حس کند خطری فرزندش را تهدید می کند، قدرت جسمی خود را نیز نشان خواهد داد. اما پدر خواهان آنست که فرزندش وارد اجتماع بشود و از فراز و نشیب های زندگی آگاه گردد. او می داند که ضرباتی به او وارد خواهد آمد، و معتقد است که آن برای فرزندش خوب می باشد. وقتی هر دو این طرز افکار و نظریه ها را با توافق بهم آمیخته کنیم، توازی کامل را بدست می آوریم.

ضمناً، مورد دیگر لازم به گفتن دارد. کلیسا وظیفه مهمی را نسبت به والدین مجرد دارد. وقتی مادری مسئول نگهداری از فرزندش می باشد، زندگی برای آن بچه بسیار مشکل خواهد بود، خصوصاً اگر بچه پسر نیز باشد. آن پسر بدون پدر در کلیسا رشد خواهد کرد. کلیسا باید جای پدر را برای بچه پر کند. آن بچه احتیاج دارد نقش پدر را در زندگی تجربه نماید. او به مردان کلیسا محتاج است. او احتیاج دارد خانواده های مختلفی در کلیسا او را به منزل خود دعوت کنند تا رابطه خانوادگی را از نزدیک ببیند. او احتیاج دارد مردان کلیسا او را با خود به مسابقات مختلف ببرند، و با او در پارک و خوشگذرانی های مختلف وقت بگذرانند. آیا شما بچه ای را می شناسید که محتاج چنین محبت شما بوده باشد؟

حال ببینیم زن بعنوان همسر چگونه می تواند معاون (یار، کمک) شوهرش باشد. او با تکمیل کردن شوهرش یار او می باشد. خوب نیست که او تنها باشد. او به حرف های شوهرش گوش می دهد. مصاحب (رفیق، دوست، زوجه) را در امثال ۲: ۱۷ و ملاکی ۲: ۱۴، اساس دلالت بر ازدواج می بینیم. همه ما احتیاج به دوستی و صمیمیت داریم، و ازدواج چنین احتیاجی را بخوبی برآورده می کند. داشتن کسی که بتوان با او راجع به امور و مسائل زندگی بحث و گفتگو کرد، و جوانب مختلفی را شنید، بسیار خوب است. زن چنین امکانی را به مرد می دهد. ما همه احتیاج به کسی داریم تا بتوانیم آنچه در دل داریم را به او بگشاییم.

زن همچنین یار روابط جنسی شوهرش می باشد. روابط جنسی در کلام خدا رابطه قدوس، طبیعی، صحیح، خوب و مناسبی است. در اول قرن نهم تا ۱۷: ۲۱، پولس می گوید اگر شخصی هدیه تجرد را ندارد، لازم است که ازدواج کند. هیچ اشکالی در روابط جنسی میان زن و شوهر وجود ندارد. تنها زمانی از محدوده پاک و قدوس خود خارج می شود که از آن سواستفاده شود. رابطه جنسی تنها برای زمان عهد ازدواج منظور شده است. اما پس از ازدواج روابط جنسی میان زن و شوهر آزاد و حتی تشویق شده است. پولس در ادامه صحبت هایش می گوید که مرد و زن پس از ازدواج اختیار بدن خود را ندارند، بلکه

آن را به دیگری واگذار نموده اند. در نتیجه دریغ داشتن یار از روابط جنسی، و یا خود را در خفا ارضا کردن (جلق زدن) ممنوع شده و گناه شمرده شده است. خداوند ارضا تمایلات جنسی شخص را تنها از طریق "یار" جایز شمرده است. منظور نتیجه ایست که با هم از رابطه جنسی خود بدست می آورند، و آن ارزش بسیاری را دارد. کلام خدا می فرماید زن و شوهر "باید وظیفه زناشویی خود را ادا کنند". در نتیجه شوهر نمی تواند بخاطر تلافی زنش را محروم کنند، و یا زن نمی تواند آن را وسیله معامله با شوهرش قرار بدهد. منظور روابط جنسی یعنی خود را با محبت در اختیار یار خود قرار دادن بخاطر رفع نیاز های او. کلام خدا در مورد روابط جنسی آشکار صحبت کرده و آن را در محدوده ازدواج نجیب شمرده است. اما اشخاصی هستند که پا فراتر از آنچه کلام خدا گفته می گذارند و با رابطه خارج از ازدواج و یا نجیب نمای خود از آن سواستفاده می کنند.

بجز ارضای نیازهای جنسی، منظور از این رابطه بچه دار شدن نیز هست. خدا فرزند را می دهد. فرزندان برکتی هستند از جانب خدا.

### پیدایش ۱

۲۸: "و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید،»

جوانب بسیار مهم دیگری در ازدواج وجود دارند که نادیده گرفته شده اند و در نتیجه غم و اندوه را ایجاد کرده اند. در فصل دوم پیدایش می خوانیم:

### پیدایش ۲

۲۴: "از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترك کرده، با زن خویش خواهد پیوست و يك تن خواهند بود."

هیچ موضوعی در ازدواج مهمتر از ترك کردن خانواده و پیوستن به زوج خود نیست. خداوند می فرماید مرد (یا هر يك از طرفین) پدر و مادر خود را ترك می کند و با زن خود خواهد پیوست. منظور ترك رابطه موقتی (رابطه پدر و مادر با فرزندان) به منظور ایجاد رابطه ای دائمی است (رابطه فرزندان با همسران خود). ازدواج اساس جامعه بشری است، و اساس این رابطه نیز میان فرزند و والدین نیست، بلکه میان زن و شوهرش می باشد. خدا فرمود که مرد باید پدر و مادرش را ترك کند (بطور عملی و نه بطور کلی)، و در نتیجه رابطه ای که قبلاً در آن بود را ادامه ندهد. وقتی مردی ازدواج می کند، نمی تواند به رابطه قبلی که با خانواده اش داشت ادامه دهد. این رابطه باید تغییر کند. او باید نقش سر خانواده جدیدی را بعهده بگیرد. او نمی تواند با قدم برداشتن در نقش جدید خود، به آن پیوند های قدیم خود نیز ادامه دهد.

مورد مهم دیگر پیوستن دائمی مرد به زنش می باشد. خدا این پیوند را "يك تن" نامیده است، و منظورش این است که رابطه میان خود را بقدری نزدیک کنند تا نهایتاً یکی بشوند. باید در روح و جسم و جان یکی بشوند. رابطه ایست دائمی:

### مرقس ۱۰

۹: "پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد."»

در جوامع پیشرفته امروزه، و خصوصاً در کشور های غربی، رابطه فرزند و والدین از اهمیت بیشتری برخوردار است تا رابطه میان زن و شوهر. ولی خدا در ابتدا زن و شوهر را در باغ گذاشت و نه فرزند

و والدینش را. پدر و مادرها این روزها در واقع تنها بخاطر فرزندانشان زندگی می کنند. و تبلیغات جامعه نیز آنها را تشویق می کند تا بیشتر وقت و پول و جانانشان را به مصرف فرزندانشان بگمارند. جای تأسف اینجا است که با این کارشان فرزندانشان را بیشتر محروم می سازند. شرارت های بسیاری بخاطر مقدم ساختن رابطه اولاد و والدین بوجود آمده است. از چنین ضرر و زیانها نمی توان گریخت چون چنین کوششها بر خلاف راه خداست. بر عکس کردن روابط، پیامد های بی شماری دارد.

پدر و مادرانی که زندگی خود را به دور فرزندانشان ساخته اند معمولاً وقتی برای مشورت و کسب راه حل به کشیش خود رجوع می کنند که اولاد ارشدشان دارد از منزل خارج می شود. چون سال های بسیاری را بخاطر فرزندشان با هم سپری کرده اند، طریق صحبتشان، نوع خواسته هایشان، مصرف وقت روزانه شان، و در واقع تمام زندگیشان به دور فرزندشان ساخته شده است. آنوقت، هنگامی که فرزندشان از خانه بیرون می رود، به این حقیقت پی می برند که تنها چیزی که برایشان باقی مانده، يك دیگر است! حال بقیه عمرشان را باید با یکدیگر بسر کنند، و از آن هراس دارند. آنها موفق به ایجاد زندگی زناشویی مستحکم نشده اند. زندگیشان توسط فرزندانشان بهم متصل شده بود. تنها در يك جهت، سازنده بوده اند. آنچه میانشان با ارزش بود، فرزندانشان بود. همه چیز در محور فرزندان می چرخید.

زیان بار ترین آسیبی که والدین به فرزندانشان می توانند برسانند این است که زندگیشان را بدور آنها بسازند. اندرز خوبی هست که می گوید: "بهترین راه برای پدر خوب بودن اینست که شوهر خوبی برای مادرشان بود." این کاملاً صحیح می باشد. فرزندان احتیاج ندارند به آنکه والدین تمام مهر و محبتشان را به جانب آنها صرف کنند. درست نیست (حتی برای خود فرزندان) که والدین عمده وقت و علاقه خود را صرف فرزندانشان کنند. فرزندان احتیاج بیشتری به آن دارند که ببینند پدر و مادرشان چگونه با علاقه به یکدیگر زندگی می کنند. این ارزشمند ترین هدیه ایست که می توان به فرزندان داد. جز این چگونه خواهند آموخت تا زندگی زناشویی مستحکمی برای خودشان نیز بسازند؟ احتیاج دارند پدر و مادر خوب را ببینند، اما از آن مهمتر، زن و شوهر خوب را ببینند. هر فرزندی لازم دارد شاهد عشق و محبت پدر و مادرش به همدیگر باشد.

والدینی که زندگی خود را به دور فرزندشان ساخته اند، به هنگام ازدواج آن فرزند و خارج شدن او، چه خواهند کرد؟ اگر زندگی مادر تنها بخاطر فرزندش بوده، برایش بسیار مشکل خواهد بود که بتواند او را ترك کند. گذشته از مشکلات معمول جدایی، او مشکلات دیگری را نیز خواهد داشت. برای او بسیار سنگین خواهد بود، و به گونه ای دست فرزندش را رها نخواهد کرد، و آن در حالی است که دست دیگر فرزندش در دست زنش می باشد. اولاد ممکن است اجازه بدهد که آن دو او را تکه تکه کنند، با پیشآمد های مضرری که برای همه خواهد داشت. این دو زن ممکن است شروع به نزاع کنند. یا ممکن است رنج و دلخوری میان آن دو به فرزند نیز سرایت نماید. دلیل آنکه لطیفه های گوناگونی راجع به شوهر و مادر زنش وجود دارند چیست؟ شاید به این خاطر است که لطیفه گویان تنها جرعت شوخی با آن را دارند. اما کشیشان مشاهده کرده اند که مسئله به ندرت میان شوهر و مادر زنش می باشد؛ مسئله معمولاً میان زن و مادر شوهر است. در چنین رابطه ایست که کدورتها ایجاد می گردند. و معمولاً دلیل آنها نیز قصور در انجام اوامر خدا مبنای بر رها کردن و پیوستن می باشد.

وقتی مرد جوانی اجازه می دهد که مادرش از يك سو، و زنش از سوی دیگر او را در جهات خود بکشانند، بجای آنکه دستور خدا را اجرا کند، اجازه داده تا همه صدمه ببینند. اما اگر پدر و مادر را رها کرده و با همسر خود پیوند کند، با وجود اعتراض های بسیاری که داشته باشد، به نفع مادرش و زنش و خودش نیز خواهد بود. مادران مهم است بدانند که در چه موقعی باید فرزند را رها کنند. اول مانند عقاب،

مادر باید به او پرواز کردن را بیاموزد. بعد در وقتش باید او را از لانه بیرون کند. والدین باید توجه داشته باشند، که رابطه اصلی، رابطه ایست میان شوهر و زنش، و نه میان والدین و فرزندانشان.

حال چند کلمه را با جوانان شریک خواهم شد. اگر بهترین را برای خود و والدین خود می خواهید، وقت و علاقه زیادی را از ایشان نخواهید. سعی نداشته باشید توجه آنها را تمام وقت بر خود داشته باشید. آنها احتیاج دارند وقت و علاقه خود را به یکدیگر نیز برسانند. شاید لازم باشد از برادر یا خواهر کوچک خود نگهداری کنید تا والدین بتوانند وقتی را خارج از خانه تنها با همدیگر سپری کنند. شما باید سعی کنید والدین تان وقت کافی برای یکدیگر داشته باشند. آنها محتاج کارهایی با هم هستند. با این کارتان، نه تنها برکت به پدر و مادر خودتان رسانده اید، بلکه در دراز مدت، خودتان نیز از این کار برکت حاصل خواهید کرد.

وقتی زمان خارج شدن شما از خانه بسر می رسد، والدین تان باید از این بابت خوشحال بوده باشند. بله، باید اینگونه باشد. آنها خواهند دانست که شما توانایی ایجاد زندگی تازه ای را دارید، و خودشان نیز با امید به فردایشان خواهند نگرست. آنوقت می توانند بگویند: "اولادمان به سر و سامان رسید و حال می توانیم بقیه عمرمان را راحت و آرام کنار یکدیگر بپایان برسانیم." هنگامی والدین می توانند اینگونه فکر کنند، که فرزندشان نشان داده است که می تواند روی پای خود بایستد، و این را نیز تنها با عهده گرفتن مسئولیت های گوناگونی که گفته شد خواهد داشت.

فرزندان و پدر و مادرها باید توجه کنند که زندگی زناشویی تنها رابطه دائمی است. روابط دیگر موقتی می باشند. خدا فرزندان را موقتاً در دست والدین می گذارد، و بعد باید جدا شوند. آنها باید مایع نشاط باشند، ولی نباید پایه و اساس نشاط زندگی زناشویی باشند.

به این نکته باید اهمیت زیادی را داد. نمی دانم چطور می توانم اهمیت آن را بیشتر بیان کنم؟ شما زن و شوهران از خود بپرسید، زندگی شما چه خواهد شد اگر فرزندانان از شما به دلیلی جدا می شدند؟ جداً تصورش را بکنید، زندگی شما چگونه خواهد شد؟ اگر قرار باشد شما دو نفر تنها در خانه زندگی کنید، چه پیش خواهد آمد؟ آیا علاقمند به چیز هایی هستید که شبیه بهم باشد؟ آیا کارهایی را با هم انجام داده اید؟ چه انگیزه هایی را مشترکاً دنبال نموده اید؟ شبانه وقتی با هم تنها هستید، راجع به چه با هم صحبت خواهید کرد؟ چه خصوصیات مشترکی باهم دارید؟ سؤال اینجاست، اگر جواب خوبی ندارید، بهتر نیست برای رفع مسئله شروع بکار بشوید؟ زودتر از آنچه بنظر می رسد، فرزندان خانه را ترک خواهند کرد. یکدفعه، وقت دانشگاه سر می رسد، و بعد از آن دختر پر زنان از خانه به آشیانه خود پرواز خواهد کرد. آن پسر وارد صحنه شده و در يك چشم بهم زدن، دختر از خانه بیرون می رود. این اتفاق ها به همین صورت اتفاق می افتند، و هنگامی که اتفاق می افتند، شما خود را با همسر خود تنها خواهید یافت. حال می توانید نسبت به آن هراس داشته باشید، و یا برای آن نقشه و برنامه طرح کنید.

قبل از ادامه به خواندن این کتاب، راجع به این موضوع فکر کنید. شاید لازم باشد راجع به آن با همسرتان صحبت کنید. شاید لازم باشد که شما جوانان خانه به والدین خود بگویید: "پدر، مادر، شما می دانید که من روزی در آینده از خانه خارج می شوم و زندگی خودم را خواهم داشت. بمن بگویید حال برای شما چکار می توانم بکنم؟ من چکار می توانم بکنم؟" فکر آن را بکنید که به چه طریقی می توانید به آنها کمک کنید تا وقتی را با هم داشته باشند. اگر آشپزی را آموخته اید، شاید مسئولیت تهیه يك وعده غذا را بعهده بگیرید. شاید شام را زیر نور شمع با موسیقی ملایم و دلخواه برایشان فراهم کنید. تعجب می کنید؟ فکر می کنید فرزندان نباید عشق و محبت میان والدین خود را تشویق کنند؟ عشق و محبت از خدا است و برکات زیادی را دارد. اگر می بینید که والدین شما گرایشی نسبت به آن ندارند، ممکن است به این خاطر باشد که تمام

احساس و محبتشان را صرف شما فرزندان کرده اند. حال بهتر نیست پافشاری کرده، و اقدامی نسبت به بهبودی اوضاع نمایید؟ با جرأت پیشنهاد کنید. شاید لازم باشد ایشان را غافل گیر نمایید. حد اقل نشان داده اید که این موضوع برای شما اهمیت دارد.

شما پدر و مادر ها نیز راجع به این موضوع فکر کنید. آخرین باری که کاری را تنها برای همسران کردید کی بود؟ و قبل از آن نیز کی بود؟ فاصله زمانه میان این دو چقدر بود؟ آیا کاری هست که بطور مرتب برای او انجام می دهید؟ زن و شوهری برنامه ریزی کردند که هر شنبه برای صرف صبحانه از خانه بیرون بروند. هر چه مشکل بوده باشد، زن و شوهران باید زمانی را تنها با هم بگذرانند. مسئولیت این کار نهایتاً به شوهر بعنوان سر خانه واگذار شده، همانگونه که عیسی مسیح این وظایف را (بطوری که بعداً خواهیم دید)، بشما واگذار کرده است. شما باید اطمینان داشته باشید که روابط میان اعضاء خانواده شما بر طبق کلام خدا است. این امری است حیاتی. اگر مسئله ای را مشاهده کرده اید، بهتر نیست شام را با زن خود بیرون از منزل صرف کنید تا در خلوت راجع به آن با او گفتگو نمایید؟

### توزیع وقت و شرکت در تمایلات مشترک خانوادگی

در جدول زیر، برآوردی تقریبی از وقتی که صرف شرکت در تمایلات مختلف اعضای خانواده می کنید را درج نمایید. تعداد دفعات (کمیت)، یکی از نشانه های تشخیص مصرف وقت و تمایلات خود می باشد. در هر مورد سعی کنید کیفیت وقت و تمایلات را نیز درج بنمایید.

تمایلات مشترک		وقت برای	
فرزندان	شوهر / زن	فرزندان	شوهر / زن
			روزهای هفته:
			روزهای تعطیل:

از فرم بالا چند کپی تهیه کنید و در هفته سعی کنید صورت انجام کارهایتان شباهت بیشتری را با کلام خدا بگیرد. در این خصوص خوب است که با اعضای خانواده در رابطه باشید و این برنامه را به آنها نیز نشان بدهید.

## فصل پنجم افراد مجرد خانه

### پیدا کردن یار (مصاحب)

تا اینجا برای شما واضح شده که خدا ازدواج اشخاص بالغ را لازمه زندگی شمرده است. وقتی خدا آدم را در باغ عدن آفرید، منظورش این نبود که مجرد بماند. بعد از آنکه خدا او را آفرید، گفت: "خوب نیست که آدم تنها بماند". نتیجتاً، عیب ندارد که شخص مجرد دنبال یار باشد و بخواهد ازدواج کند. خواست خدا نیز همین است. هر شخصی عطیه خودش را از خدا بدست آورده است، چه آنکه زندگی مجردی را داشته باشد، و چه زندگی مشترک. اگر شخصی که عطیه زندگی مجرد را دارد، ولی ناراضی بوده و بخواهد ازدواج کند، گناه کرده، به همان دلیلی که شخصی که عطیه ازدواج را دارد ولی از آن دوری می ورزد. هر شخصی باید عطیه خود را پیدا کند و مطابق با آن زندگی نماید. عطیای خداوند تخیلی و بخاطر بوالهوسی نیستند، و استفاده از آنها نیز به اراده خودمان بستگی ندارد. وقتی عطیای خداوند مکشوف می شوند، باید در همان هنگام بخاطر خدمت به خدا و جلال به او مورد استفاده قرار بگیرند. خدا عطیای خود را برای مقصود خود و نیکویی فرزندانش پخش می کند. خدا عطیای خود را عادلانه توزیع می کند و فرزندان او باید چنین امری را قبول نمایند، حتی اگر بنظرشان آنطور نمی رسد. کلام خدا می فرماید:

### رومیان ۸

۲۸: "می دانیم در حق آنان که خدا را دوست می دارند و بر طبق اراده او فرا خوانده شده اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است."

مجردانی هستند که از زندگی خود ناراضی می شوند، و در صدد ازدواج گام برمی دارند. راجع به این مسئله چکار می توان کرد؟ ابتدا باید متذکر شد که کلیسا موضوع ازدواج جوانان را بطور جدی دنبال نکرده است. در این مورد توبه کلیسا کاری است بجا و سپس مطابق با خواست خدا: "کرداری شایسته توبه داشته باشند" (اعمال ۲۶: ۲۰ب) یعنی به نیازهای مجردان بیشتر رسیدگی کنند.

مجردان باید اول عطیای خود را شناسایی کنند. وقتی اول قرن نهم را مطالعه می کنیم، می بینیم که در دوران ظلم و ستم، پیشنهاد شده که مجرد بماند (آیات ۲۶ و ۲۷)، و عطیه خود را سنجیده ولی نگذارد میل جنسی او را به گناه بکشد (آیات ۲، ۸، ۹). اما در دوران عادی، چون ازدواج کاری طبیعی است، جوانان عطیه ازدواج را خواهند داشت. در اینصورت، دختران و پسران باید این عطیه خود را گسترش داده و از آن استفاده نمایند. راجع به این موضوع بیشتر صحبت خواهیم کرد. اگر به دختر یا پسری عطیه مجرد بودن داده شده، باید مایل به آن باشد، اقدامات لازم را برای انجام آن بدهد، و خود را برای خدمت در تاکستان خدا (که یقیناً برایش فراهم ساخته) آماده سازد. او نباید از آینده خود نگران باشد، و باید بخاطر داشته باشد که خدا هیچگاه کاری را از فرزندش نمی خواهد بدون آنکه قدرت آن را به او داده باشد تا بتواند با شادی آن را بانجام برساند.

حال در خصوص آن زن بیست و پنج ساله که نتوانسته شوهر مسیحی خود را پیدا کند چه؟ او چکار باید بکند؟ اگر دریافت کرده که عطیه ازدواج را دارد، باید سه کار را انجام دهد:

۱. در مورد ازدواج دعا کند. ممکن است بگویید: "من راجع به آن دعا کرده ام! فکر می کنید همیشه راجع به چه دعا می کنم؟" من می دانم دعا کرده اید، ولی آیا کار همین جا ختم می شود؟ مسیحیان بسیاری دیدگاه غلطی راجع به دعا دارند. فکر می کنند باید تنها به دعا اتکا داشته باشند، و هر اقدام دیگری خلاف

با خواست خدا است. وقتی برای نان روزانه خود دعا می کنید، آیا آنوقت زیر سایه درختی نشسته و انتظار دارید که نان روزانه شما با چتر نجات وارد دستهای شما بشود؟ البته که خیر. شما باید برای نان روزانه خود دعا کنید و کار نیز بکنید. وقتی این چنین دعا می کنید، در واقع می گوئید: "پدر: امکان کار، قوت کار، و برکت کار را نیز بمن بده". دعا باید همراه با عمل باشد:

### دوم تسالونیکیان ۳

۱۰: "زیرا حتی زمانی که با شما بودیم این حکم را به شما دادیم که «هر که نمی خواهد کار کند، نان هم نخورد.»"

این حقیقت دارد، حتی هنگامی که می گوئیم: "نان روزانه ما را امروز به ما عطا فرما". در خصوص زنان جوانی که دنبال شوهر می گردند نیز همینطور است. او باید دعا کند و کار کند تا برکت را بدست آورد

۲. خود را برای ازدواج آماده کند. اگر می دانید که خدا عطیه ازدواج را بشما داده، پس شروع به گسترش و پرورش آن نمایید. اولاً خود را در انجام امور خانگی کاملاً آماده بگردانید. یعنی، آشپزی، دوخت و دوز، بچه داری، و غیره را فرا بگیرید.

دوم، شکل ظاهری خود را تا جایی که ممکن است زیبا و جذاب بگردانید. اگر لازم است رژیم غذایی بگیرید، این کار را بکنید، اگر نمی دانید چگونه موی خود را درست کنید آن را فرا بگیرید. ولی نگذارید شکل ظاهر شما اهمیت باطنی شما را بپوشاند. از آنجایی که شما باید تا حد امکان جلوه زیبا و جذاب را داشته باشید (مکاشفه ۲۱: ۲ و مکاشفه ۷: ۱۹، ۸)، نباید از درجه اهمیتیتی که دارد غافل بمانید. در این خصوص امثال ۳۱: ۳۰ و اول پطرس ۳: ۳ تا ۵ را مطالعه نمایید.

سوم، شخصیت مسیحی خود را بنا سازید. آن زنی که زیبایی دلش می درخشد، برای مرد مناسبش (تنها نوعی که می خواهد) بیش از زیبایی بیرونی ارزش دارد. آن زنی که خانه دار است و زیبایی ظاهری نسبتاً مناسبی را دارد و مسیحی درخشانی نیز هست، زن بسیار جذابی خواهد بود.

۳. به جانب هدف حرکت کند. شاید بپرسید: "چرا باید برای پیدا کردن مرد، کاری را انجام دهم؟" من نیز از شما می پرسم "آیا کاری را برای دریافت نان روزانه خود باید انجام بدهید؟" زنی که می خواهد منشی باشد، نه تنها برای پیدا کردن چنین کاری دعا می کند و خود را برای انجام آن کار آماده می کند، بلکه دنبال چنین کاری نیز می گردد. شما باید دنبال چنین شوهری بگردید.

چطور؟ سوال اینجا است. در درجه اول بگذارید بشما هشدار را بدهم. به گروه های زنان مجرد ملحق نشوید، چون کار مثبتی برای شما نخواهند کرد. کاری که می کنند این است که تأسف و ناامیدی را با یکدیگر سهیم می شوند. شما وقت برای چنین کاری را ندارید، چون باید در جستجو باشید. اگر به چنین گروه ها طعلق دارید، سریعاً جدا شوید.

به اماکنی که مردان مسیحی هستند رجوع کنید. در جایی که مردان مسیحی کار می کنند کاری را بدست بگیرید، حتی اگر مزد کمتری را می دهد. در کنفرانس های مسیحی شرکت کنید، اما در چنین موارد بخصوص نگذارید هدف شما تنها بخاطر پیدا کردن مردی که با او ازدواج کنید باشد. نیت شما در صورتی خوب است که تنها یکی از دلایل شرکت در جوامع مسیحی بوده باشد. شاید لازم باشد که وارد دانشگاه الهیات شوید. "چی؟ به دانشگاه بروم چون می خواهم ازدواج کنم؟" بله، این باید یکی از مقاصد

عمده زنانی باشد که به دانشگاه الهیات می روند. از کشیش خود سؤال کنید در چه مکانی مردان مسیحی جمع می شوند. او ممکن است مردان مسیحی را بشناسد که دنبال زن مسیحی می گردند. خانواده های عضو کلیسا باید از نیاز شما اطلاع داشته باشند. ممکن است ترتیب آشنایی شما را با مردان واجد شرایط بدهند.

هر طریقی را دنبال کنید خوب است، ولی برای حل مسئله کار کنید. اما اطمینان حاصل کنید که آن کاری را که می کنید مطابق با کلام خدا است، و او را جلال می دهد. اگر اطمینان دارید که خدا عطیه ازدواج را به شما داده، و مهارت در انجام امور خانگی را بدست آورده اید، و به زیبایی خود رسیده اید، و تمام اینها را در ارتباط با روح القدس (دعا) انجام داده اید، می توانید اطمینان داشته باشید که خدا مرد مورد نظرش را در وقت کامل بشما خواهد داد. آنوقت است که می توانید استراحت کنید و در انتظار کار خدا باشید. خدا ممکن است باز شما را در راه هایی که درک آن برایتان مشکل است، آماده بسازد. ممکن است پس از امیدواری ناامیدی ایجاد گردد؛ اما اگر اطمینان دارید آنچه را که می توانید انجام بدهید را انجام داده اید، و بقیه را بدست خدا سپرده اید، مطمئن باشید که نتیجه حاصل جلال به خدا و برکت برای شما خواهد بود.

در خلاصه: عطیه خود را بشناسید، آن را گسترش بدهید، و از آن برای جلال خدا استفاده کنید.

### تصور خیالی سازگار بودن زن و مرد

با هم جور بودن (به هم می خورند) اصطلاح خطرناکی است. در کلام خدا اشاره ای به آن نشده، و بطوری که در جراید روزانه از آن استفاده شده، می توان گفت که مخالف با کلام خدا است. منظور از جور بودن چیست؟ معمولاً وقتی در صحبت های روزانه آن را به زبان می آوریم، منظور این است که دو نفر شخصیت، علاقه، و گذشته شان بهم می خورد (جور است)، و نتیجتاً زندگی زناشویی خوبی را خواهند داشت. اما در کلام خدا هیچ نشانه ای از آنکه چنین برداشتی حقیقت دارد موجود نیست. تصور آنکه چون زن و مردی از نظر دارایی در يك سطح قرار دارند، یا تمایلاتشان شبیه بهم است، این عوامل مشترك به استحکام ازدواجشان کمک خواهد کرد، نظری است که پایه و اساسی در کلام خدا ندارد. حال ببینیم کلام خدا در این رابطه چه می گوید:

کلام خدا در واقع می گوید شخصی نیست که با شخص دیگر جور، سازگار، و یا همساز باشد، صرف نظر از مقدار شباهتی که بهم دارند. ما همه در گناه به دنیا آمدیم، و به همین خاطر طبیعتاً مخالف یکدیگر می باشیم. اگر دو نفر بخواهند حقیقتاً با هم جور و سازگار باشند، لازم است که اول مسیحی بشوند، و بعد با فیض خدا در ایجاد آن کوشش کنند. مردم جور و همساز به دنیا نمی آیند، بلکه با برآورد کار روح القدس در زندگیشان با هم جور و همساز می شوند.

پس چگونه می توان یار زندگی خود را انتخاب کرد؟ تنها دو لازمه اساسی موجود می باشد: اول آنکه باید مسیحی باشد؛ و دوم، هر دو خواستار آن باشند که مسائل و مشکلات خود را فقط از طریق کلام خدا حل کنند، و شهادتی در این رابطه داشته باشند. البته عواملی چون اختلافات طبقاتی، اخلاقی، و غیره، ممکن است اثراتی را در زندگی مشترکشان بگذارند، ولی آنها عوامل فرعی می باشند و به هیچ عنوان ضرورت ندارند. در حقیقت خدا از وجود چنین مسائل و مشکلاتی است که استفاده می کند تا این زوج را باهم جور و سازگار نماید. تنها مورد واجبی که پس از آزادی از گناه وجود دارد، توانایی حل مسائل و مشکلات زندگی از طریق کلام خدا است. بدست آوردن چنین قابلیت، امکان آن را ایجاد می کند تا دو نفری که کاملاً با هم متفاوت هستند، زندگی ارزشمندی را داشته باشند. تفاوت ها (یا تشابه ها)، تنها



مربوط به پسند اشخاص می باشند، و ضرورتی ندارند. حتی اگر دو نفر هیچ فرقی را با هم نداشته باشند، اگر در گناه باشند با هم جور و سازگار نخواهند بود. تنها راه سازگار شدن، اجرای کلام خدا است.

در نتیجه، قبل از آنکه پیمانی را ایجاد کنید، خود را آزمایش کنید. آیا ما دو نفر مسائل و مشکلاتمان را آنگونه که خدا می خواهد حل کرده ایم؟ هیچ موردی مهمتر از این نیست. در تمام طول زندگی آینده تان، با چنین مسائل و مشکلاتی روبرو خواهید شد. موضوع هایی که پیش خواهد آمد این خواهد بود که علاقه مشترکتان چیست، و یا عقیده یکی با دیگری چقدر فرق دارد، بلکه: "آیا ما دو نفر می توانیم مسائل خود را از طریق کلام خدا حل کنیم؟" از اشخاصی که دوست ندارند مسائل را حل کنند، یا مسائل را کوچک جلوه می دهند، یا به راههای مردمی و جامعه توکل می کنند، و یا تمایلی نسبت به اجرای کلام خدا ندارند، دوری کنید. اگر نشانه ای واقعی از تمایل نسبت به حل مسائل از طریق کلام خدا را در شخصی نمی بینید، باید با کندی پیش بروید. اگر هیچ گونه نشانه ای از آن نمی بینید، و تغییری را نیز تا بحال مشاهده نکرده اید، از دواج را به تعویق بیندازید، و دلیلش را نیز به او بگویید. اگر تمایلی را نسبت به حل این مسئله نیز مشاهده نمی کنید، باید دست از او بکشید.

وقتی تمایل به حل مسائل از طریق کلام خدا را مشاهده می کنید، ولی توانایی اجرای آن را نمی بینید، دو دلیل ممکن است وجود داشته باشد:

۱. شخص مورد نظر یا واقعاً نمی خواهد حل مسائل را از طریق کلام خدا بیاموزد، یا اگر تمایل به آن را دارد، انگیزه پیگیری را تا زمانی که شاهد تغییری نبوده ندارد. اگر موقعیت چنین است، باید صبر کنید تا تغییری ایجاد بشود و مسئله ای میان شما از طریق کلام خدا حل گردد.

۲. شخص دیگر ممکن است نمی داند چگونه تغییری حاصل می شود. در این خصوص، مشاورت با کشیش کلیسا همراه با کوشش طرفین مؤثر خواهد بود. در چنین موقعیتی باید صبر داشته باشید و در حل مسائل کوشا باشید. ولی با این وجود، تا زمانی که تغییری ایجاد نشده و نشانه ای از کاربرد کلام خدا وجود نداشته، نباید تعهدی را بعمل بیآورید. فراموش نکنید؛ هر گاه خدا در کار باشد، نه تنها انگیزه کار، بلکه توانایی اجرای آن را نیز می دهد (فیلیپیان ۲: ۱۳).

البته نا گفته نماند که تمام این موارد ممکن است مربوط به شما نیز بشود. تا زمانی که شما نیز توانایی مقدماتی حل مسائل و مشکلات را از طریق کلام خدا ندارید، شما نیز برای ازدواج آماده نیستید.

### مشخصات شخص مجرد

در جدول زیر، برآورد صحیحی از صلاحیتی که برای ازدواج کردن دارید را بنویسید، و پیشنهادات خود را که بعنوان شخص مسیحی باید انجام بدهید تا صلاحیت بیشتری را بدست بیآورید را نیز ذکر بنمایید:

انگونه که هستم:
انگونه که خدا می خواهد باشم:

چطور آنگونه که خدا می خواهد خواهیم شد:	
پیشنهادات	
در مورد دعا	
در مورد آمادگی برای ازدواج	
۱. امور خانگی	
۲. شکل ظاهری	
۳. شخصیت مسیحی	
پیشرفت به جانب این اهداف	

### ضوابط لازم برای ازدواج

آیا _____ نجات یافته است؟ بله _____ نه _____ نمی دانم _____
آیا _____ و من واقعاً می خواهیم مسائل را از طریق کلام خدا حل کنیم؟ بله _____ نه _____ نمی دانم _____
آیا تا بحال چنین کاری را کرده ایم؟ بله _____ نه _____ نمی دانم _____
بدون علامت تصدیق "بله" در سه مورد بالا، ازدواج نباید صورت بگیرد.

در جدول زیر، پنج مسئله مختلف را که مشترکاً از طریق کلام خدا حل کره اید را بنویسید. این مسائل باید از گونه اختلاف نظر ها، تصمیم گرفتن راجع به مسائل مشکل، مشاجره ها، و یا ستیزجویی هایی که باید بر آن چیره می شدید بوده باشند.

مسئله	آیات استفاده شده	طریق حل مسئله
۱-		
۲-		
۳-		
۴-		
۵-		

## فصل ششم

### کلام خدا به زنان چه می گوید

فصل چهارم کتاب افسسیان را در خصوص ارتباط مطالعه کردیم، و اکنون به فصل پنجم آن رجوع خواهیم کرد. ارتباط میان زن و شوهری که مانند عیسی مسیح با کلیسایش عمل می کند، امر بسیار مهمی است. اگر ارتباطی وجود نداشت، نمی توانستند نقش خود و روابط صحیح خود را بعمل بیاورند. در فصل پنجم کتاب افسسیان، نقش صحیح زن و شوهر و جزئیات مربوط به آن را مشاهده می کنیم. این آیات از اهمیت زیادی برخوردارند، چون بر اساس فرمان آفرینش، مفهوم ازدواج مسیحی را گسترش می دهند. این آیات را می توان به دو قسمت ۲۲ تا ۲۴ و ۲۵ تا ۳۳ تقسیم کرد. در این فصل از کتاب به قسمت اول خواهیم پرداخت.

#### افسسیان ۵

- ۲۲: "ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید، همان گونه که تسلیم خداوند هستید."  
 ۲۳: "زیرا شوهر سر زن است، چنان که مسیح نیز سر کلیسا، بدن خویش، و نجات دهنده است."  
 ۲۴: "پس همان گونه که کلیسا تسلیم مسیح است، زنان نیز باید در هر امری تسلیم شوهران خود باشند."

در طول خدمت بعنوان مشاور روحانی کلیسا، مشاهده کرده ام که در میان همه زن و شوهرانی که مسئله و مشکلی را داشته اند، موضوع نقشی که طرفین باید داشته باشند نیز وجود داشته است. آنگونه که پولس نقش زن و شوهر را تعریف نموده، اجرا نشده است. وقتی نقش طرفین عوض می شود، نه تنها نمی گذارد مسائل دیگر حل شوند، بلکه خود آن نیز پایه و اساس مسائل بسیاری خواهد شد. مانند گردابی می ماند که انتهایی در آن نیست. وقتی مسائل و مشکلات حل نشده دیگری وارد صحنه ازدواج می شوند، نقش زن و شوهر را ضعیف تر نیز می کنند، و نتیجتاً طرفین بدون رضایت قلبی یا مجبور به آشتی با هم می شوند، و یا از یکدیگر جدا می شوند. وقتی نقش زن و شوهر در زندگی زناشویی واژگون می شود، امکان ایجاد مسائل و مشکلات را به بینهایت می رساند. پس دانستن آنکه نقش صحیح در زندگی زناشویی چیست، و چگونه می توان آن را ایجاد کرد و گسترش داد تا اینکه خانه شکل مسیحی خود را بدست بیاورد، از اهمیت خاصی برخوردار می باشد. اساس چنین موضوعی را می توان با مطرح کردن این دو سؤال از زن و شوهر بدست آورد:

۱. "شما بعنوان شوهر خانه، آیا زنتان را آنقدر دوست دارید که جانتان را برایش قربانی کنید؟"
۲. "شما بعنوان زن خانه آیا شوهرتان را آنقدر دوست دارید که برای او زندگی کنید؟"

این سؤالات مربوط به آنچه در قسمت آخر فصل پنجم افسسیان مطرح شده می باشند. شوهر باید زن خود را آنگونه دوست داشته باشد که مسیح کلیسایش را دوست داشت. شوهر باید در صورت لازم، مایل به دادن جانش برای زنش باشد. و از طرف دیگر، زن باید بقدری شوهرش را دوست داشته باشد، که مایل باشد که تنها برای او زندگی کند. او باید زندگی خودش را وقف یار خود کند. و این یعنی زندگی برای او، همانگونه که کلیسا برای مسیح زنده است. این شرایط بسیار بزرگ و سنگین می باشند، و با وجود آنکه دست یابی به آنها مشکل بنظر می رسد، شرایطی هستند که خدا وضع نموده است. آن که شرایط را برای ما وضع نمود، خود توانایی دادن قوت و قدرت لازم برای اجرای آن را نیز می دهد.

زنان، خدا از شما انتظار دارد که چنان شوهرانتان را دوست داشته باشید، که حاضر باشید تابع و تحت تسلط او باشید، همانگونه که کلیسا تحت تسلط مسیح است. ممکن است بگویید:

"صبر کنید ببینم، منظور شما این است که من در این دنیای مدرن، مطابق با آداب و رسوم قرون وسطی باید عمل نمایم! کدام زنی امروزه حاضر است آنگونه زندگی کند؟ امروزه زنان پیشرفت های بزرگی را کرده اند؛ مدیران شرکتهای بزرگی هستند، شغل های مهمی را در جامعه بدست آورده اند، و شما می خواهید برگردند به آن طریق عقب افتاده زمان پولس زندگی کنند؟ مگه میشه؟ خیر ما در جایی که زنان چند قدم پشت سر مردان راه می روند، زندگی نمی کنیم. دنیا فرق کرده، چشمانتان را باز کنید و ببینید واقعاً توجه دارید که چه می گوید؟"

بله، دارم.

"خوب این حرف ها مربوط به زمان بسیار قدیم بود، مربوط به دورانی قدیم و فرهنگی قدیم. تازه یادتان باشد که این نوشته پولس است، مردی که خودش مجرد بود. تمام این حرف ها زیر سر پولس می باشد. خودش نمی دانست چه می گوید. او زمانی که عضو شورای یهود بود یا زنی داشت که از دنیا رفت و او از یاد برد که زندگی زناشویی چیست، و یا همیشه مجرد بود و بگونه ای که مشخص نیست به آن شورا راه یافت. بهر حال، زمانی این حرف ها را زد که نمی دانست چه می گوید. این حرف ها را زمانی که مجرد بود زد."

مواظب حرف هایی خود باشید، چون خدای ما زنده است ممکن است این حرف های شما خطری را ایجاد نماید. آنچه نوشته شده الهامات کلام خدا است. پولس این آیات را تحت سلطه روح القدس نوشت. خانم عزیز، اگر خونتان بجوش آمده تقصیر با من نیست. پولس نیز تقصیری ندارد. این حرف را خدا زده است. تهمت های زیادی به پولس وارد می شود، و آن مایع رسوایی همان زنایی است که چنین حرف هایی را می زنند. در واقع هیچ نویسنده ای در عهد جدید، راجع به زنان باوقارانه تر از پولس یاد نکرده است. نظر به فصل آخر رومیان بیاندازید. همیشه از زنان تعریف کرده است. بدون شك، زنان بسیاری را می شناخت. وقتی پولس را ضد زن و مرد سالار نام می برید، نشان می دهد که حرف هایش را خوب نفهمیده اید.

پولس زنان را دوست می داشت. هنگام خواندن اول قرننیان ۱۴ و یا اول تیموتاوس ۲، فکر نکنید با انگیزه ستیزگرایی آن آیات را نوشت. دلیل بزرگتری را برای نوشتن آنها داشت. نباید آنها را حرف های مردی مجرد و کهن سال برداشت نمود. و نباید آنها را مربوط به زمان یا فرهنگ بخصوصی دانست. وقتی در اول قرننیان و اول تیموتاوس چنین استدلالی کرد که نقش زن در مقابل مرد در درجه دوم می باشد، استدلال او بر اساس آداب و رسوم زمانش نبود. بلکه به آفرینش و سقوط انسان از جلالی که داشت رجوع نمود. او گفت: "زیرا نخست آدم سرشته شد و بعد حوا". او نشان داد که مرد برای زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد آفریده شد. او توکل به نظم و ترتیبی که در آفرینش هست نمود. وقتی کتاب پیدایش را مطالعه می کنیم، به نظم و ترتیب آفرینش پی می بریم.

آنوقت دلیل دیگری را در اول تیموتاوس ۲ مشاهده می کنیم. نه تنها بخاطر رتبه و منظوری که زن دارد، او را زیر سلطه مرد نمود، بلکه اشاره به این می کند که اول مرد نبود که گناه کرد، زن بود. خدا نیز به زن می گوید: "و او بر تو حکمرانی خواهد کرد". بر چنین حساب هایی است که پولس نقش زن و شوهر را تشریح نموده است. اول مرد آفریده شد، و سپس زن برای یاری او آفریده شد. بخاطر آنچه حوا کرد، خدا فرمان داد که مرد ها بر زنانشان حکمرانی خواهند کرد. نتیجتاً، موضوع ربطی به فرهنگ جامعه ندارد، بلکه بر پایه و اساس آفرینش و سقوط انسان استوار شده است. حال که به اعتراضات موجود

رسیدگی شد، می توانیم به آنچه در این آیات موجود است، با مفهوم و دلالت امروزه آن رسیدگی نماییم. اما شتابزده نتیجه نگیرید، و ممکن است از آنچه کلام خدا راجع به تسلیم شدن گفته متعجب شوید.

پولس چنین شروع می کند: "ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید، همان گونه که تسلیم خداوند هستید." این اظهار پر قدرتی است. همانگونه که تسلیم خداوند می باشید، باید تسلیم شوهرتان باشید. و ادامه می دهد: "زیرا شوهر سر زن است، چنان که مسیح نیز سر کلیسا، بدن خویش، و نجات دهنده آن است." عیسی مسیح بر کلیسایش حکومت می کند و سر آن است. او کلیسایش را رهبری می کند و صاحب اختیار آن است. و سرانجام می گوید: "پس همان گونه که کلیسا تسلیم مسیح است، زنان نیز باید در هر امری تسلیم شوهران خود باشند." مردم در طول تاریخ سعی کرده اند این آیه را طوری دیگر بخوانند. سعی کرده اند از قوت و قاطعیت آن بکاهند. آن را عوض کرده اند و معنی دیگری را به آن داده اند. اما راه گریزی از مقصود واضح آن موجود نیست. موضوع تسلیم زن به شوهرش را بوضوح در این سه آیه می بینیم. زن خانه دار باید نسبت به شوهرش تسلیم پذیر باشد. در جای دیگری پطرس همین پیام را تکرار کرده است، و او خودش شوهر بود (اول پطرس ۳: ۱). هیچکس نمی تواند پطرس را ضد زن خطاب کند.

شما باید این را درک کنید، که تسلیم پذیر بودن یعنی اطاعت کردن، حال چه دوست داشته باشید یا نداشته باشید. منظور من خود شما است؛ شما بعنوان زن مسیحی باید از شوهرتان اطاعت کنید؛ عیسی مسیح گفته که باید چنین کنید. اختیار با شما نیست. او نگفته که خوب است که چنین کنید. او نگفته که به نفع همه است که چنین کنید. او نگفته که امور خانگی بهتر انجام خواهد شد اگر چنین کنید. او گفته شما باید اطاعت کنید. شما نه عمدتاً بخاطر منافی که بدست خود و خانواده تان می آید باید از شوهرتان اطاعت کنید، بلکه بخاطر نمایان ساختن رابطه عیسی با کلیسایش. با بهای هر قیمتی باید چنین رابطه ای را نکه بدارید. اگر شما چنین محبتی را نسبت به شوهرتان ندارید؛ نمی توانید محبت کلیسا را نسبت به عیسی مسیح نمایان سازید. این محبت را کلیسا با تسلیم و اطاعت از او نشان می دهد، و شما نیز باید چنین کنید.

ممکن است چنین موضوعی برای شما سنگین جلوه بدهد. بله کار مشکلی است. شاید با آنچه بیم آن را داشتید (یعنی تسلیم و اطاعت از شوهرتان)، دوباره روبرو شده اید. پولس بارها موضوع تسلیم شدن را تکرار می نماید. چه لزومی دارد این موضوع را بارها تکرار کند؟ چون بسیاری از مردم به آن گوش نمی دهند. شاید به همین خاطر است که پولس این موضوع را در سه جای مختلف، به سه شکل مختلف، سه بار تکرار کرد. او آن را مورد تأکید قرار داد تا خواننده از آن غافل نشود. راهی برای تغییر دادن معنی آن و یا دست نیافتن به مفهوم واقعی آن موجود نیست. نمی توان آن را دست کم گرفت و یا منظور آن را عوض کرد. تنها راهی که برای شما باقی است، این است که آن را قبول کرده و مطابق آن زندگی کنید. حال اگر به این حقیقت دست یافته اید، می توانیم به مطالعه موضوع ادامه بدهیم.

ابتدا باید سؤتقاهماتی که در این باره وجود دارند را از میان برداشت. تسلیم پذیر بودن، آزادی را از میان بر نمی دارد. بعکس، آن را امکان پذیر می سازد. قطاری را در نظر بگیرید. چه زمانی این قطار آزادی خود را دارد؟ آیا وقتی از ریل خود خارج شده، بر روی دست اندازهای دشت و بیابان پشتک زنان حرکت می کند، یا بر روی ریل خود، روان و بدون ناملایمات به راه خود ادامه می دهد؟ آزادی خود را وقتی دارد که در جایی که باید باشد قرار گرفته است و به کاری که برای آن در نظر گرفته شده مشغول می باشد. محدود شدن قطار به ریل است که آن را آزاد می گرداند، نه از ریل خارج شدن آن. تنها محبوس بودن قطار بر ریل است که امکان انجام کاری را که برای آن ساخته شده است را خواهد داشت. چیست که آزادی واقعی را بدست می آورد؟ در راه راست قدم برداشتن. در چه زمانی شخصی آزادانه می تواند پیانو بنوازد؟ آیا زمانی که بخود می گوید: "لزومی ندارد نواختن پیانو را بیاموزم و قواعد ملودی را اطاعت کنم"، و آنوقت بدون داشتن آشنایی به سبک موسیقی و یا فن نواختن، صداهای ناهنجاری بر پا کند.

و یا هنگامی که وقت کافی برای آموختن را صرف کرده تا صدای دلنشینی را عرضه نماید. اگر وقت کافی برای آموختن صرف نکرده باشد، نخواهد توانست پیانو بزند؛ او آزاد نیست تا پیانو بزند. او آزاد نیست، بلکه توسط نادانی خود در بند می باشد، بخاطر آنکه وقت کافی صرف نکرده تا حرفه انجام کار را بدست بیاورد، آزاد نیست تا پیانو بنوازد. اما شخصی که ساعات زیادی صرف آموزش کرده، و از اصول و قواعد آن اطاعت نموده، می تواند بجایی برسد که کتاب موسیقی را کنار گذاشته، و خود موسیقی بسازد. آزادی در خدا نیز خارج از اصول و قواعد او نیست. شخص وقتی واقعاً آزاد است که بگونه ای که مقصود خدا است، زندگی کند. امروزه صحبت زیادی از آزادی زن می شود. من نیز می خواهم زنان آزاد بشوند. راهی که واقعاً به آزادی زنان می رسد این است: تسلیم. تسلیم، او را قادر خواهد کرد تا روی ریل حرکت کند؛ او را قادر خواهد ساخت تا آهنگ دلنشینی را در خانه به ارمغان آورد.

وقتی زنی آنچه خدا از زن می خواهد را انجام می دهد، وقتی آنچه مقصود خدا از زن می باشد را می شود، آنوقت است که کاملاً آزاد می شود. در دنیای دایره شکلی که خدا ساخته نمی توان شکل مثلث را بخود گرفت و بدون آسیب ماند. عملی نخواهد بود. البته شما می توانید شکل دیگری را بخود بگیرید. شما می توانید خارج از ریل سعی کنید تا بر روی دست اندازهای دشت و بیابان پشتک زنان نیز حرکت کنید. شما حتی می توانید پای پیانو بنشینید، ولی آزاد نخواهید بود.

اصل تسلیم را در تمام ابعاد زندگی می توان یافت. تسلیم مربوط به روابط اشخاص در کلیسا می باشد، و مربوط به روابط در خانه (اول تیموتاوس ۲: ۱۱ تا ۱۵؛ اول قرنتیان ۱۴: ۲۴ تا ۳۵). زنان هیچوقت نباید نقش حاکم یا معلم را بر مرد بگیرند. به این دلیل این دو کاری که مشایخ انجام می دهند از او صلب شده است. این مستثنی بر شرایط فرهنگی و زمانه خاصی نیست، بلکه بر استناد اصول و قواعد آفرینش پایه ریزی شده است.

اما تسلیم شدن چه چیزهایی را در بر دارد؟ این مسئله را باید حل کرد. عقاید غلط بسیارند و خیلی از مسیحیان عقیده اشناهایی را از آن دارند. به این وسیله بار گرانی را بر دوش زنان گذارده اند. هدایای روح القدس را خفه کرده اند و خدمت به مسیح را پوچ و احمقانه جلوه داده اند. آنچه لازم است، شناخت واقعی کلام خدا راجع به تسلیم شدن است.

عقیده ای که رایج است می گوید تسلیم پذیر بودن زن، او را در ردیف مایمک قرار می دهد. جنسی است که متعلق به شوهرش می باشد تا هر کاری را که بخواهد با آن بکند. او باید در مقابل شوهرش تعظیم کند و زمین زیر پایش را بشوید، و هیچ شکایتی نکند. او حق باز کردن زبانش را ندارد، و نظرش به درد خودش می خورد.

اما کلام خدا این را نمی گوید. چنین تصویری را ممکن است در نقاطی از جهان مشاهده کرد، ولی چیزی نیست که از کلام خدا سرچشمه گرفته باشد. چنین تصویری نظر اصلی تسلیم پذیری را دگرگون کرده است. کلام خدا نمی گوید که زن مانند جنسی متعلق به شوهرش می ماند که هر کاری که بخواهد با آن بکند. هدایایی که از جانب روح القدس دریافت کرده را نباید نادیده گرفت و یا خفه کرد. در حقیقت کلام خدا تصویری عکس آن را نشان می دهد.

برای آنکه بتوانیم این موضوع را بهتر درک کنیم، لازم است اول به کتاب اول تیموتاوس ۳: ۴ تا ۵ رجوع کنیم و با نقش شوهر آشنا بشویم. در ایجا، پولس صحبت از صلاحیت مشایخ کلیسا می کند. مشایخ را باید از میان مردانی در کلیسا انتخاب کرد، که در زندگی خود، آنچه خدا از آنها می خواهد را انجام می دهند. این چگونه مردی است؟ در درجه اول باید شوهر خوبی برای زنش باشد و پدر خوبی برای فرزندانش.

اگر نمی تواند مانند يك مسیحی، رهبری خانه خود را عهده دار باشد، نخواهد توانست بر کلیسا رهبری کند. رهبر خوب خانه به چه شکل می باشد؟ پولس می گوید، امورات خانه را بخوبی اداره می کند و فرزندان را تحت اختیار خودش می گیرد.

کلمه ای که در زبان اصلی مصرف شده proistemi می باشد که در ترجمه هزاره نو "اداره" نام برده شده است. وظیفه شوهر اداره کردن خانواده اش می باشد. منظور ریاست را بعهدده داشتن است. تصویری است از مردی که صاحب اختیار است، ولی همه کارها را خود انجام نمی دهد. همانگونه که شیخ سرپرست و مدیر اعضای کلیسا است، شوهر نیز مدیر و سرپرست خانه خود می باشد. مدیر خوب می داند که باید افراد دیگر را بکار برد. او می تواند هدایای افراد را شناسایی کرده و آنها را گسترش بدهد و بکار بگمارد. شوهر نیز باید چنین کند.

شوهر بعنوان سر خانه مدیر آن است. او سر است و نتیجتاً کار را انجام نمی دهد. او باید توجه داشته باشد که خدا زن را به او داده تا یاری برای او باشد. مدیر خوب، به یارش نظر می اندازد و بخود می گوید: "این زنی که خدا بمن داده هدایای قابل ملاحظه ای دارد. اگر بخواهم مدیر خوبی برای خانه ام باشم، باید امکانات گسترش و استفاده هر يك از این هدایا را ترتیب بدهم." او نمی خواهد شخصیت زنش را خورد کند، بعکس آن را به منتهای درجه خود شکوفا نماید.

اگر با اعداد و ارقام میانه خوبی ندارد، خدا را شکر خواهد کرد که زنش چنین امکاناتی را دارد، و از آن کمال استفاده را خواهد کرد. اگر از هدایایی که خداوند به زنش عطا کرده کمال استفاده را نکند، مدیر ناموفقی خواهد بود. البته او مسئول عاقبت کار خواهد بود، و نتیجتاً باید بر هر آنچه مهم است نظارت کند. او مسئول اداره کلی است، و در جایی که اختلاف نظر میان زن و شوهر وجود دارد، او مسئولیت اتخاذ تصمیم را دارد. اما باز تکرار می کنم، استفاده نکردن از هدایای زن خویش حماقت است. حال می بینید که سر خانه بودن نشانه ای از زیر پا گذاشتن شخصیت و خصوصیات زن نیست. اتفاقاً بعکس، دلیل گسترش و استفاده آن برای جلال خدا و برکت به خانه خواهد بود.

"ولی شما صحبت از عهد جدید کردید. راجع به عهد قدیم چه می گوید؟"

عهد قدیم کتاب مقدس نیز همین را می گوید. نگاهی به امثال ۳۱:۱۰ تا ۲۳ بکنید:

### امثال ۳۱

- ۱۰: "زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟ قیمت او از لعلها گرانتر است."
- ۱۱: "دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج منفعت نخواهد بود."
- ۱۲: "برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی خواهد کرد و نه بدی."
- ۱۳: "پشم و کتان را می جوید، و به دستهای خود با رغبت کار می کند."
- ۱۴: "او مثل کشتیهای تجار است، که خوراک خود را از دور می آورد."
- ۱۵: "وقتی که هنوز شب است بر می خیزد، و به اهل خانه اش خوراک و به کنیزانش حصه ایشان را می دهد."
- ۱۶: "در باره مزرعه فکر کرده، آن را می خرد، و از کسب دستهای خود تاکستان غرس می نماید."
- ۱۷: "کمر خود را با قوت می بندد، و بازوهای خویش را قوی می سازد."
- ۱۸: "تجارت خود را می بیند که نیکو است، و چراغش در شب خاموش نمی شود."
- ۱۹: "دستهای خود را به دوک دراز می کند، و انگشتهایش چرخ را می گیرد."



- ۲۰: "کفهای خود را برای فقیران مبسوط می سازد، و دستهای خویش را برای مسکینان دراز می نماید"
- ۲۱: "به جهت اهل خانه اش از برف نمی ترسد، زیرا که جمیع اهل خانه او به اطلس ملبس هستند."
- ۲۲: "برای خود اسبابهای زینت می سازد. لباسش از کتان نازک و ارغوان می باشد."
- ۲۳: "شوهرش در دربارها معروف می باشد، و در میان مشایخ ولایت می نشیند."
- ۲۴: "جامه های کتان ساخته آنها را می فروشد، و کمربندها به تاجران می دهد."
- ۲۵: "قوت و عزت، لباس اوست، در باره وقت آینده می خندد."
- ۲۶: "دهان خود را به حکمت می گشاید، و تعلیم محبت آمیز بر زبان وی است."
- ۲۷: "به رفتار اهل خانه خود متوجه می شود، و خوراک کاهلی نمی خورد."

منظور از زن "صالحه" چیست؟ معنی لغوی کلمه که در زبان اصلی مصرف شده: "زنی که دارای خصوصیات زیادی است (قدرت، جوهر، منابع، ارزشمند)" می باشد. حال قدری عمیقتر به این خصوصیات بنگریم. این زن سیمای مختلفی را دارد. به عبارت دیگر، هدایای بسیاری را دارد که کامل گشته و مورد مصرف قرار می گیرند. زن آزادی را در اینجا می بینید؟ آیا نشانه ای از سرکوفتگی و نادیده گرفته شدن را در او مشاهده می کنید؟ خیر. این زن زندگی پربار و پر معنی را دارد. شوهرش توانسته تمام امکانات او را به ارمغان آورد. شوهرش مدیر خوبی است، و می داند چه کارهایی را به او محول کند. تمام هدایای او مورد استفاده خانه اش قرار می گیرند. این تصویری است از آنچه در "زنی که دارای خصوصیات زیادی است"، می بینیم. در این آیه می خوانیم: "دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج منفعت نخواهد بود". شوهرش می تواند بر خدمات و فرآورده های او حساب کند.

حال ببینیم زندگی این زن چگونه است. "برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی خواهد کرد و نه بدی". توجه کنید که تمایل او به شوهرش می باشد. او می داند که تکلیفش کمک به شوهرش است. او در سعادت و رفاه شوهرش ذینفع است، او را دوست دارد و تا آخر عمرش به او خوبی خواهد کرد. این زن حاضر است برای شوهرش زندگی کند. این موضوع را بطور واضح در این آیه مشاهده می کنیم. او تمایل به کار کردن در خانه را دارد.

حال ببینیم چه برداشتی از: "پشم و کتان را می جوید، و به دستهای خود با رغبت کار می کند" را می توانیم کسب نماییم. فرقی میان انجام "پار رغبت" کارهای خانگی ("پشم و کتان را می جوید")، و طریقی که امروزه انجام می گیرد وجود دارد. چرا زنان امروزه رغبت انجام کارهای خانگی را ندارند؟ برای آنکه نیاموخته اند از آن چگونه لذت ببرند. و چون کاری است که باید انجام بدهند، روز هایشان را با شکایت می گذرانند.

می گویند: "باز همان آش و همان کاسه! روزی سه چهار بار باید ظرف ها را بشویم، و باز تمامی ندارد! می شویم، باز کثیف می شوند، می شویم، باز کثیف می شوند. لباسها را می شویم، باز همان لباسها کثیف می شوند و دوباره باید آنها را بشویم. تمامی ندارد!". و نهایتاً چنین برداشتی به اینجا خواهد رسید: "باز همان شوهر و همان بچه ها!"

اما انجام کارهای خانگی قسمتی از زندگی است که خداوند فراهم نموده. چگونه می توان زندگی که توأم با شکایت و دلسوزی است را پذیرفت؟

زنی به من چنین شکایت کرد:

"شوهرم هر روز می تواند بیرون از خانه برود و با آدم های مختلفی روبرو بشود، و روزهای جالبی را بگذراند. اما من مجبورم تنها در منزل بمانم."

من در جواب گفتم: "از کجا معلوم است که روزهای جالبی را می گذرانند؟ او نیز کارهای خودش را دارد که باید انجام بدهد".

"شما خود چه می گوئید! شما که کشیش هستید هر روز با آدم های بسیار جالبی روبرو می شوید".  
 "بله! یکی پس از دیگری گوش هایم را پر از شکایت از آنکه زندگی در خانه چقدر بد است می کنند. منطقی فکر کنید. همه دارای مشکلات روزانه خود می باشیم. در دنیای گناه آلود، همه مسائل و مشکلاتی دارند. زندگی مردان ساده تر از زنان نیست. ماجراجویانه و رویایی تر نیست. آنچه اهمیت دارد این است که توانایی لذت بردن از کار را دارید یا نه، صرف نظر از آنکه مشغول به چه کاری هستید. و این موضوع مربوط به شوهرتان نیز می شود".

خداوند در کلامش زن آزاد را گونه ای تعریف کرده که آموخته چگونه کار خود را "بارغبت" انجام رساند. او شاید به شما آموخته که با زمزمه آهنگی بر زبان و یا خواندن سرودی ظرف های کثیف را بشویید. او از غذایی که ظرف را کثیف کرده شکر گذاری می کند.

شاید بخاطر آنکه خودم مرد هستم، نباید این پیشنهاد را بکنم، و ممکن است بنظر افکاری کاملاً مردسالارانه بنظر برسد، اما عمدتاً خطاب به زنان جوان باید آن را بگویم. اگر قرار بود از سن بیست سالگی تا سن هفتاد سالگی (بعنوان نمونه)، یعنی مدت پنجاه سال آشپزی می کردم، فکر می کنم آشپزی را بهتر از بسیاری از زنان امروزه می آموختم. البته منظورم ایراد گرفتن از غذا نیست. ولی بسیاری از زنان امروزه حتی نمی دانند چرا آب چوش می آید، چه رسد به آنکه ترکیب مواد غذایی با ادویه های مختلف چه اثری را دارد. اگر قرار بود هر روز من هم با دستور تهیه غذاهای مختلف کلنچار می رفتم، من نیز به سختی زمزمه می کردم و یا آواز می خواندم. اگر قرار بود تمام عمرم اینگونه کار می کردم، "رغبت" انجام کار برایم بسختی ایجاد می گردید. حد اقل کوشش می کردم چند دستور از غذاهای گوناگون را از بهر کنم. آنوقت امکان آنکه آشپزی کار دلپذیری باشد ایجاد می گردید. شروع هر کاری مشکل است، ولی با بردباری هر کاری آسان می گردد.

می گوئید: "این حرفی است که اکثراً مرد ها می زنند".

شاید اینطور است، ولی آیا نمی خواهید با يك کدام از آنها تا آخر عمر زندگی خوشی را داشته باشید؟ من پیشنهاد خودم را کردم. آشپزی کار بد و طاقت فرسایی نیست. اگر وقت لازم را برای آموختن آن صرف نمایید، خواهید دید که کار بسیار خوشایندی نیز هست. کتابی موجود است بنام کتاب آشپزی رُزا منتظمی. اینجا زنی را می بینید که هنر و دانشی را کسب نموده و در اختیار عموم گذارده است. من او را نمی شناسم، ولی اطمینان دارم از آشپزی لذت می برد. لزومی ندارد که هدیه آشپزی را داشته باشید، و یا از طفولیت به آن علاقمند بوده باشید، تا بتوانید آن را بیاموزید و "بارغبت" آن را انجام دهید.

سپس از زن "صالحه" چنین تعریف شده است: "او مثل کشتیهای تجار است، که خوراک خود را از دور می آورد." در روز های قدیم، زنان بخاطر بدست آوردن مواد غذایی باید به مکانهای دور دست می رفتند چون به فراوانی امروز نبود. به این خاطر این کارشان شباهت به کشتیهای تجاری را داشت. به این دلیل مجبور بود قبل از طلوع آفتاب برخیزد و "به اهل خانه اش خوراک و به کنیزانش حصه ایشان را می دهد".

می گویند: "اما این زن کنیزان خود را داشت! من هم اگر کنیزان خودم را داشتم مانند این زن کارها را انجام می رساندم".

"باز منطقی صحبت نمی کنید. شما کنیزانی دارید که او در خواب و خیالش نیز نداشت. شما یخچال دارید، اجاق برق یا گاز را دارید، ماشین رختشویی و خوش کن اتوماتیک دارید، ماشین ظرف شویی دارید، و غیره. در آشپزخانه شما برای هر کاری کلیدی موجود می باشد جز برای فرزندان! و باری، کنیزان شما جواب نیز پس نمی دهند. پس این بهانه ای برای شما نمی باشد".

این زن: "در باره مزرعه فکر کرده، آن را خریداری می کند، و از کسب دستهای خود تاکستان غرس می نماید". او در معاملات ملکی دخالت می کند. او در باره مزرعه فکر میکند، و او آن را می خرد. خصوصیات او بسیارند و شوهرش توجه به آنها می کند. چون شوهرش مدیر خوبی است، یقیناً موافقت کرده که تصمیم بر چنین اموری را به او بسپارد. آیا خصوصیات این زن را زیر پای گذارده می بینید؟ خیر. هدیه انجام امورات بازرگانی این زن تشویق گردیده و مورد استفاده خانه خود قرار گرفته شده است. توجه به این نکته نمایید: "از کسب دستهای خود تاکستان غرس می نماید". نه تنها مشغول به معاملات ملکی است، بلکه از عایدی آن برای ایجاد محصول نیز استفاده می کند.

زن "صالحه": "کمر خود را با قوت می بندد، و بازوهای خویش را قوی می سازد". اگر قرار باشد در تاکستان خود کار کند، باید چنین نیز بکند.

"تجارت خود را می بیند که نیکو است، و چراغش در شب خاموش نمی شود." او چنان "رغبت" به کار خود دارد که تا دیر وقت کار می کند تا فواید آن را بدست بیاورد.

"دستهای خود را به دوک دراز می کند، و انگشتهایش چرخ را می گیرد". و به این خاطر: "کفهای خود را برای فقیران مبسوط می سازد، و دستهای خویش را برای مسکینان دراز می نماید". این دو آیه بیت بسیار زیبایی را ساخته اند؛ دست را به کار دراز کردن امکان آن را می دهد تا دست را به جانب آنانی که به آن نیاز دارند نیز دراز نمود.

"به جهت اهل خانه اش از برف نمی ترسد"؛ چون: "به اطلس ملبس هستند". برای اهل خانه اش لباس دوخته است. "برای خود اسبابهای زینت می سازد. لباسش از کتان نازک و ارغوان می باشد". این زن به مغازه پارچه فروشی رفته، پارچه ایده آل خودش را خریده و در منزل با چرخ خیاطی لباسی را برای خود آماده ساخته است؟ لباسی است که از هر جهت به تن او می خورد و از همه جهات نیز از آن لذت می برد.

حال به شوهرش توجه کنید:

"شوهرش در دربارها معروف می باشد، و در میان مشایخ ولایت می نشیند." امیدوارم برداشت اشتباهی از این آیه نکرده باشید. مقصود آن نیست که به هنگامی که زنش مشغول به انجام تمام کارهایی که از آن صحبت شد می باشد، شوهرش در میان اشرافیان لم داده و مشغول به کیف کردن است. "دربار" در کتاب مقدس به معنی دولت و یا فرمانبرداری مصرف شده است. مقصود این است که بخاطر چنین زنی که دارد، شوهرش به درجه اعلایی رسیده است. تعریف از شوهر، بعد از تعریف از زنش آغاز شده و در دنباله آن صورت گرفته است. او عضو مشایخ شهر شده و در صدر جامعه خود قرار گرفته است. زنش فداکارانه کمک کرده تا او به چنین مقامی دست یابد.

زنش "جامه های کتان ساخته آنها را می فروشد، و کمربندها به تاجران می دهد." امورات او در داخل و خارج از منزل بسیارند. در معاملات املاک، تاکستان، دوختن لباس و کمر بند مشغول است. این زن به هیچ عنوان محدود به انجام کار های خانه، و یا زندانی در خانه نمی باشد. او با بکار بردن هدایایی که خدا به او داده، خود را به مقام زن شیخ درآورده است. توجه کنید، اساس شایستگی کارهایی که زن خانه دار انجام می دهد، تنها در این است که آیا به خانواده اش کمک می کند یا نمی کند.

"قوت و عزت، لباس اوست، در باره وقت آینده می خندد. دهان خود را به حکمت می گشاید، و تعلیم محبت آمیز بر زبان وی است" (۲۶ تا ۲۵). نمی توان گفت که این زن حمالی می کند و یا لزوماً معامله گر تیز هوشی می باشد. اما می توان گفت که او روشنفکر است، و نه تنها در بدست آوردن پول و مال، بلکه با بکار بردن حکیمانه افکارش برای خیریت مردم. در کلام خدا؛ حکمت، یعنی حکمت از خدا. آنچه را که این زن از آن برخوردار است را با حکمت الهی برای بنا و برکت دیگران استفاده می کند. دیگران می آیند تا از او بشنوند.

"به رفتار اهل خانه خود متوجه می شود، و خوراک کاهلی نمی خورد" (۲۷). این امر واضحی است چون:

"پسرانش برخاسته، او را خوشحال می گویند، و شوهرش نیز او را می ستاید. دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری. جمال، فریبده و زیبایی، باطل است، اما زنی که از خداوند می ترسد ممدوح خواهد شد. وی را از ثمره دستهایش بدهید و اعمالش او را نزد دروازه ها بستاید" (۲۸ تا ۳۱).

من می توانم با اطمینان به شما بگویم، که این ایده آل از عهد قدیم، نشانه زنی است آزاد. هر استدلالی را که به کار ببرید، و هر چه بحث کنید، نمی توانید انکار کنید که او زن خوشبختی است. این خوشی را در هر يك از آیات می بینید. او زنی است که به آرزوهایش رسیده. او از هر جهت زن کاملی است. هر هدیه ای که خدا به او داده توسعه و رشد یافته و مورد استفاده قرار گرفته است. شخصیت او خورد نشده. شوهرش موهای او را در دست نگرفته که به اینور و آنور بکشد. تصویر کلام خدا، زن آزادی را نشان می دهد که با کمال اشتیاق، خودش را سرسپرده شوهرش می کند، و در کنار او زندگی شاد و خوشبختی را دارد. او تنها یار شوهرش در امورات خانه نیست، بلکه در بینش و عقاید و افکار نیز یار او است. او از همه لحاظ یار شوهرش می باشد. اما زمانی که زن به شوهرش می گوید: "من فکر نمی کنم باید چنین کاری را بکنیم"، و شوهرش متقابلاً می گوید: "من فکر می کنم باید این کار را بکنیم"، شوهر تصمیم را باید بگیرد و زن باید مطیع او باشد. زمانی که تمام جوانب مورد بررسی هر دو قرار گرفته شد، و شوهرش کماکان معتقد است که باید آن را انجام داد، زنش خواهد دانست که تصمیم برای هر دو گرفته شده است. این یعنی "تسلیم". معنی آن این نیست که نباید راجع به موضوع حرف زد، پیشنهاد کرد، و یا حتی قانع نیز نمود (البته بگونه تسلیم پذیر). معنی آن این است که شوهر مسئولیت نهایی خانه را دارد، و زن آن را قبول می کند.

بالاخره يك نفر باید مسئول باشد. يك نفر باید مسئولیت تصمیم را در پیشگاه خداوند بدارد. خدا همه را مسئول نمی داند. در خانه، خدا شوهر را مسئول تصمیمات می داند. شوهر مسئول آن است که همه چیز برابر با آنچه خدا گفته انجام بگیرد، و زنش در این کار او را یاری می نماید.

بعنوان مدیر خانه، شوهر شما مسئولیت های خطرناکی را عهده دار می باشد. شاید بزرگترین مسئولیت او مدیریت خود شما بوده باشد! راجع به آن قدری فکر بکنید. اگر فکر می کنید "تسلیم" شدن برای شما مشکل است، به کاری که به او محول شده نظر بیاندازید. او مسئول مدیریت شما است. آیا امکان آن هست؟ آیا امکان دارد شوهری همسرش را تحت اختیار خودش داشته باشد؟ بله، و جواب را در فصل پنجم افسسیان بدست می آوریم، اما باید آن را به بعد موکول نماییم. آنچه در اینجا مورد سؤال قرار گرفته این است؟ صرف نظر از آنکه شوهر شما وظایف خود را بعهده گرفته یانه، شما بعنوان زن مسیحی، آیا مطیع و "تسلیم" شوهرتان هستید؟ خدا شما را مسئول چنین کاری نموده است.

شما باید تسلیم باشید، حتی اگر شوهرتان وظیفه خودش را انجام نمی دهد. پطرس این موضوع را در فصل سوم از رساله خود تشریح کرده است. ما بعداً به این موضوع نیز به طور کامل خواهیم پرداخت. شما باید از شوهرتان همانگونه که از خدا اطاعت می کنید، اطاعت نمایید، چه وظیفه اش را انجام می دهد و یا نمی دهد. تنها استثنایی که هست، در مورد اجبار کردن شما به انجام کاری است که خلاف خواست خدا است. تنها در آن مورد است که شوهر شما صاحب اختیار از خدا نیست. شاگردان عیسی نیز در زمانی که از شهادت دادن به خدا منع شده بودند، گفتند: "خدا را باید بیش از انسان اطاعت کرد" و به شهادت خود ادامه دادند. دو صاحب اختیار در اینجا نام برده شده اند: خدا، و انسان. در آن زمان، دولت اختیارش را از خدا نگرفته بود. اختیاری که خدا دارد تناقصی را ایجاد نمی سازد. زمانی چنین تضادی را می بینیم که دو قدرت و اختیار در کارند، نه یکی. خدا هیچوقت بر خلاف اقتدار و اختیار خودش عمل نمی کند. به عنوان مثال، زندگی زناشویی زوج بی ایمانی را در نظر بگیرید. زوج بسیار خوش گذرانی هستند که در گذشته دست به گناهان گوناگونی نیز زده اند. حال زن به عیسی مسیح ایمان آورده و روزی شوهر بی ایمان از زنش می خواهد که مانند گذشته دست به گناهان قبلی بزند. واضح است که او از زنش می خواهد قانون خدا را بشکند. در اینجا، زن باید مطیع خدا باشد، و در اطاعت از شوهرش سرپیچی نماید. البته این نباید بمنظور بهانه برای سرپیچی از شوهر قرار گیرد. منظور سو استفاده نباید بشود. تنها مربوط به زمانی است که خلاف اصول خدا بطور واضح نمایان شده است، و چنین اتفاقات به ندرت ایجاد می گردند.

آنچه خدا می خواهد آسان نیست، و گناه کاران از آن هراسانند. اما با فیض خدا، شما می توانید از آن شادی که همراه اطاعت از خدا و آزادی زن بدست می آید، برخوردار باشید. وقتی تسلیم شوهر خود شدن را آموختید، آنوقت آن نشاط نیز نسیب شما خواهد شد. شما از آن آزادی که در اطاعت از قوانین خدا موجود می باشد، برخوردار خواهید شد. چرا آن را خود آزمایش نمی کنید؟

### فهرست خود آزمایی زن خانه

آیا من واقعاً تسلیم شوهرم هستم، و مایلم زندگیم را به جانب او و به جهت او گرایش بدهم؟ در جدول زیر به پنج زمینه مختلف اشاره شده است. نمونه هایی از تسلیم به شوهرتان را در هر يك از این زمینه ها بنویسید.

مثال ها	زمینه ها
_____	کار های خانگی
_____	
_____	
_____	_____

_____ .۲ _____ .۳	تربیت فرزندان
_____ .۱ _____ .۲ _____ .۳	روابط جنسی
_____ .۱ _____ .۲ _____ .۳	روابط اجتماعی
_____ .۱ _____ .۲ _____ .۳	کارهای شوهر

اگر نمی توانید جدول بالا را با آسانی تکمیل نمایید، ممکن است لازم باشد نقش خود را دوباره مورد بررسی قرار بدهید. شاید توبه و گفتگو با شوهرتان راجع به آن لازم می باشد. در جدول زیر، آنچه خدا می خواهد تغییر بدهید را یادداشت نمایید.

آنچه باید تغییر کند	
_____ .۱	
_____ .۲	
_____ .۳	

## فصل هفتم رهبری همراه با محبت

در فصل ششم این کتاب دیدیم که آنچه در افسسیان ۵: ۲۲ ذکر شده را می توان با دو سؤال آشکار کرد: شوهران، آیا زنان خود را آنقدر دوست می دارید که جانتان را فدای او کنید؟ و، زنان، آیا شوهران خود را آنقدر دوست می دارید که تنها برای آنها زندگی نمایید؟ پولس ابتدا با زنان صحبت می کند، و بعد با مردان. ما نیز موضوع را مانند او دنبال نمودیم. به همین ترتیب، حال سؤال دوم را مورد بررسی قرار می دهیم.

رابطه شوهر مسیحی با زنش چگونه است؟ این موضوعی است دو جانبه. از جانبی تسلیم باید وجود داشته باشد. زن باید تسلیم شوهرش شود، همانگونه که کلیسا تسلیم عیسی مسیح می باشد. پولس چنین موضوعی را به سه طریق مختلف بیان می کند تا هیچ شکی در خصوص آن باقی نماند. خداوند این مسئولیت را بر دوش همه زنان مسیحی شوهر دار گذارده، برای خوبی خودش و خانواده اش. پولس می گوید زن باید به گونه ای تسلیم شوهرش بشود که شوهرش "سر" است، همانگونه که عیسی مسیح "سر کلیسا" است (آیه ۲۳). در دنباله بیان چنین اصولی است، که روی بر شوهران کرده و خصوصیتی که در آن نقش "سر" بودن وجود دارد را افشا می کند:

**افسسیان ۵: ۲۵:** «ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود،»

۲۶: «تا آن را به آب کلام بشوید و این گونه کلیسا را طاهر ساخته، تقدیس نماید،»

۲۷: «و کلیسای درخشان را نزد خود حاضر سازد که هیچ لك و چین و نقصی دیگر نداشته، بلکه مقدس و بی عیب باشد.»

۲۸: «به همین سان، شوهران باید همسران خود را همچون بدن خویش محبت کنند. آن که زن خود را محبت می کند، خویشتن را محبت می نماید.»

۲۹: «زیرا هرگز کسی از بدن خود نفرت ندارد، بلکه به آن خوراک می دهد و از آن نگاهداری می کند، همچنانکه مسیح نیز از کلیسا مراقبت می نماید.»

۳۰: «زیرا اعضای بدن اویم.»

۳۱: «از این رو مرد، پدر و مادر خود را ترك گفته، به زن خویش خواهد پیوست، و آن دو يك تن خواهند شد.»

۳۲: «این راز، بس عظیم است – اما من در باره مسیح و کلیسا سخن می گویم.»

۳۳: «باری، هر يك از شما نیز باید زن خود را همچون خویشتن محبت کند، و زن باید شوهر خویش را حرمت نهد.»

اگر زنانی فکر می کنند که فرمان خدا خطاب به ایشان بسیار سخت است، بگذارید نظری به فرمانی که به شوهران داده بیاندازند. در مقابل آن، تسلیم پذیر شدن بسیار ساده است. البته تسلیم شدن به شخص دیگر را باید آموخت، و این کار آسانی نیست. با طبیعت گذشته در تضاد می باشد؛ شخصیت پیشینه قیام می کند. با این حال، در مقایسه با آنچه خداوند از شوهران خواسته، کاری است آسان.

از جانب دیگر رهبری است. خدا به شوهران گفته که نمونه ای از رهبری او بر کلیسا باشند. قدری راجع به آن فکر کنید. فرمانی که به زنان داده شده این است که نمونه آن رابطه ای باشید که کلیسا با عیسی مسیح دارد. البته هر چند که رابطه کلیسا با عیسی مسیح باید کامل باشد، اما همه می دانیم که آنطور نیست،

و روزانه در تلاش است و در جهت آن گام برمی دارد. ولی رهبری عیسی مسیح بر کلیسا کامل هست. همیشه مناسب و درست است. همیشه پر از حکمت است. دائماً تمام فرامین خدا را مجسم می کند. و شوهران باید چنین نمونه ای باشند. این وظیفه ایست که خدا به شما شوهران محول کرده است.

بار زیادی است. شما خوب می دانید که نمی توانید چنین فرمائی را اجرا کنید. تنها زمانی که روح القدس شروع به کار کردن در زندگی شما می کند است که می توانید شباهتی از رهبری محبت آمیز مسیح نسبت به کلیسایش را بدست بیاورید. و در خصوص رابطه شما با زنتان، آرزوی شما به چیزی کمتر از آن نباید باشد. شما شوهران باید مسیح را در تمام راههای خود سرمشق قرار بدهید.

در خصوص رابطه شما با زنتان، شبیه عیسی شدن البته کار بسیار سختی است. ولی این خواست خدا است. اگر در این رابطه شکست بخورید، نه تنها در مقابل زن خود شکست خورده اید، بلکه در نمایان ساختن محبت مسیح نسبت به کلیسایش نیز شکست خورده اید. به همین خاطر وظیفه شما وظیفه موقری است. وقتی نمونه خوبی از او نمی باشید، نام او را خدشه دار نموده اید. از شما خواسته شده که در رابطه با امور خانگی خود عیسی مسیح را نمایان سازید.

خداوند به هر يك از زوجین فرمانی صادر کرده، و هیچ يك سخت تر از دیگری نیست. هر دو باید نقشی را بعهده بگیرند که خدا در فرمانش به ایشان داده. هر دو باید بگونه خود عیسی را نمونه خود سازند، خصوصاً در اجرای فرامین خدا. تنها فرقی که در میان می باشد، نقشی است که هر کدام باید بعهده گیرند. حال نگاهی به مسئولیت شوهر بیاندازیم. همانطور که قبلاً گفتیم، در خصوص سرپرستی از خانواده خود، او در برابر خدا مسئول می باشد. او سر خانه خود می باشد. سر، یعنی رهبر. منظور تنها داشتن چنین حق و امتیاز نیست. تنها صلاحیت اختیار را به معرض نمایش گذاشتن نیز نیست. و منظور تنها لباس رهبری را بر تن کردن و حرف آخر را در اختیار خود داشتن نیست. منظور تمام اینها است، همراه با مسئولیتی که هر يك از این موارد در خود دارند. شوهر باید وظایفی که مطابق با مقام رهبری است را بعهده بگیرد. انجام درست این وظایف است که در حقیقت رهبری خانه را انجام می رساند.

مقام رهبری نه تنها در نام است بلکه در عمل نیز هست. اختیاری که دارد تنها ظاهری نیست، او قدرت باطنی را نیز در اختیار دارد. نتیجتاً او مسئول هر چه در خانه اش می گذرد است. هیچ چیز نباید از اطلاع او خارج باشد. هیچ موردی مربوط به فرزندانش نباید از او پنهان باشد. زن او نباید حرف بزند و یا کاری انجام دهد که مطابق موافقت شوهرش نباشد. این اختیاری است که خدا در مقام رهبر خانه به شوهر داده است. البته بکار بردن چنین اختیاری آسان نیست. سر خانه باید زن و فرزندانش را کنترل کند، و این مشکل ترین کارها است! چگونه می توان زن خانه را کنترل کرد؟ این را باید بررسی نماییم. اما اول به این نکته توجه کنید، اعضای خانه او باید تابع او باشند (اول تیموتاوس ۲: ۱۱ تا ۱۳). قبلاً خصوصیات را که شیخ کلیسا باید دارا باشد نام بردیم. پولس می گوید مشایخ باید برای اعضای کلیسا نمونه باشند. به آنچه راجع به چنین مردی گفته توجه کنید: "نیز باید از عهده اداره خانواده خویش نیک بر آید"، یعنی از آن سرپرستی می کند، "و فرزندانش را چنان تربیت کند که با احترام کامل، اطاعتش کنند". در ادامه به آن پولس می گوید: "زیرا اگر کسی نداند چگونه خانواده خویش را اداره کند، چگونه می تواند کلیسای خدا را مراقبت نماید؟" (اول تیموتاوس ۳: ۴ تا ۵). در سه جا کلام خدا شوهر را مدیر خانواده اش نام برده است. یکی از آن آیات را خواندید. در آیه ۱۲ می بینیم که، از شما سان کلیسا نیز خواسته شده که مدیران خانواده خود باشند. منظور از خانواده، تمام افرادی است که در خانه زندگی می کنند، مانند زن، فرزندان، اقوام دیگر، مستخدمین، معلمین، و هر شخص دیگری که در خانه است. منظور این است که شوهر باید سرپرست همه باشد. خصوصاً فرزندان در این آیات نام برده شده اند. نتیجتاً هر کسی که در خانه هست، تحت کنترل شوهر باید باشد. او سر تمام اشخاص خانه می باشد.



در فصل قبل دیدیم که خصوصیات رهبر آن نیست که هنر و هدایایی که خداوند به زن داده را نادیده بگیرد، و یا آنها را پای مال کند. منظور آن نیست که تمام تصمیمات را بدون مشورت با زن و فرزندانش بدست بیاورد. علاوه بر این منظور آن نیست که زن هیچگونه اختیار تصمیم گرفتن را از خود نداشته باشد، و یا کاری را خود شروع نکند. کلام خدا دقیقاً عکس آنها را می گوید. مدیر خوب می داند افراد خانواده خود را به چه کار هایی بگمارد. یقیناً آن مردی که "در میان مشایخ ولایت" نشسته بود، مدیر خوبی بود. این مرد هدایای بسیاری را که از خدا است، در زن خود کشف کرده بود، و او را تشویق کرده و آنها را گسترش داده و مورد استفاده قرار داده بود. و زن او نیز این هدایا را برای خانه خود و دیگران استفاده می کرد. این کاری است که یک مدیر خوب می کند. او کوشش خواهد کرد که هیچگونه صدمه و لطمه ای بر زن و امکانات او وارد نیاید. ترجیحاً، آنها را به کمال رسانده تا استفاده از آنها نیز چنان بوده باشد. یک مدیر خوب خانه نیز، توجه خواهد داشت که خداوند زنش را بعنوان یار به او داده است.

**امثال ۱۸ ۲۲:** "هر که زوجه ای یابد چیز نیکو یافته است، و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است."

این زنی است که خدا به او داده، و شوهرش او را یار عالی و سودمند و پر برکت از خدا می داند. او یار شوهرش می باشد، و نتیجتاً شوهرش اختیار یار بودن را به او می دهد. در حقیقت شوهرش او را تشویق به یاری می کند.

مدیر خوب نظرش بر هر چه در خانه می گذرد است، بدون آنکه همه کار ها را خود انجام بدهد. بجای آنکه همه کار ها را خود انجام دهد، تصویر جامعی از همه چیز را دارد و همه چیز تحت تسلط او است. او از هر چه می گذرد آگاه است، و می داند چطور پیش می روند، و تنها زمانی دخالت می کند که لازم باشد و یا به کمک او احتیاج است. البته منظور این نیست که خودش نیز مسئولیتی را بعهده نمی گیرد. خصوصاً امروزه مدیریت خانه کاری بسیار مشکلی می باشد.

در گذشته، شوهران در ولایت و دهات زندگی می کردند. کارشان نیز در همان نواحی بود، و رفت آمد بقدر امروزه جریان نداشت. امروزه بسیاری از شوهران باید قبل از طلوع آفتاب از خانه بیرون رفته تا به کارشان برسند، و در تاریکی غروب است که برای خواب به منزل باز می گردند. این برنامه پنج روز هفته آنها است. نتیجتاً وقتی برای دیدن خانواده ندارند، مگر روز هایی که تعطیل هستند. هر روز مردم با وسایل نقلیه به اماکن دور دست سفر می کنند، و یکدیگر را مانند گذشته نمی بینند. در نتیجه شوهر باید از طریق زنش از آنچه در خانه می گذرد اطلاع کافی کسب نماید. باید وقت بیشتری را با او بگذرانند، و راجع به همه آنچه در خانه می گذرد اطلاع کافی کسب نماید. اطمینان از هر چه باید انجام بگیرد را باید حاصل بنماید، و ترتیب انجام آنچه نشده را بدهد. بخاطر تغییراتی که در اوضاع و احوال جامعه امروزه ایجاد شده، خدا مسئولیت شوهران را کم نکرده. ممکن است انجام این خواست خدا امروزه بسیار مشکل تر از گذشته بوده باشد، ولی با این حال، شوهران همان مسئولیت پدران خود را دارند. حال که امور سخت تر شده، شوهران باید بیشتر به مسئولیتی که دارند توجه نمایند.

رهبری خانواده یعنی اطمینان حاصل از آنکه اعضای خانواده بخوبی سرپرستی می شوند. معمولاً ضرورت های زندگی مانند خوراک و پوشاک و سرپناه فراهم می شوند، و گو آنکه با سختی است، ولی شوهران از این لحاظ کمبود چندانی را ندارند. زمینه ای که بیشتر شوهران در نقش رهبری خود با شکست روبرو می شوند، در عبادت و پرستش خانوادگی است. انتظار می رود که در این زمینه شوهران غیرت زیادی را داشته باشند، اما اکثر شوهران مسیحی در این مورد بسیار مهم کوتاهی ورزیده اند. بنظر

می رسد که تنها زن خانه چنین اموری را اجرا می نماید. اوست که تنها اهمیت و اشتیاق انجام آن را دارد. اوست که مدام مسائل روحانی را پیش می کشد و رفتن به کلیسا را تشویق می کند.

در کلیسای امروزه عیسی مسیح، رهبری چنین اموری بیشتر بعهده زن خانه می باشد تا شوهر. شوهر از این مسئولیت بسیار مهم خود، سرپیچی کرده و زنش آن را بعهده گرفته است. این واژگون شدن نقش طرفین، عوارض وحشتناکی را در بر دارد. بلایی که بر سر فرزندان می آورد را در نظر بگیرید. فرزندان خانه چگونه آموزش می بینند؟ در خانه چه چیز هایی را می آموزند؟ عمدتاً پدر و مادرشان الگوی آنها می باشند و از آنها سرمشق می گیرند. یاد می گیرند که کلیسا برای زنان می باشد. یاد می گیرند که مردان می توانند بدون کلیسا زندگی کنند. یاد می گیرند که مسیحیت برای مردان اهمیتی ندارد. ممکن است برای زنان و بچه ها اهمیت داشته باشد، ولی برای مردان خانه مهم نیست! این مشکل روزگار ما است. مردان امروزه فکر می کنند که مسیحیت چندان مربوط به مرد نمی باشد. عیسی مسیح را نحیف و ضعیف می بینند. مردانگی در او نمی بینند. یقیناً اگر عیسی مسیح واقعاً اینطور بود، نمی توانست آنچه در روز آخر بر سرش آمد را تحمل کند. اما می دانیم که ضعیف نبود. ولی برداشتی که از عکس ها و تصویر هایی که از عیسی مسیح در همه جا رایج می باشد، چنین حقیقتی را نشان نمی دهد.

انسان گریان و آزادی خواهان این جهان نیز به این مسئله افزوده اند. با مضحک و نحیف جلوه دادن عیسی مسیح، آن جلوه نجات بخشی که با متحمل شدن جرایم گناهان همه، بهای آزادی را پرداخت، با شیطان جنگید و پیروز شد، و بند مرگ و گناه را پاره نمود را واژگون کرده اند. تصویر و برداشتی که از او دارند، با جنبه مردانگی او تفاوت فاحشی را دارد. او را ضرب دیده، ظلم و اجحاف شده، شکست خورده و ناتوان می بینند. عیسی مسیح را مردی واقعی، و خدایی که هست، نمی بینند. کلام خدا او را تنها انسان خطاب نمی کند، او را خدا نام می برد. او کارش نجاری بود، و در نتیجه نمی توانست مرد ضعیفی باشد، و یقیناً عضلات قوی را داشت. روزی وارد معبد شد و همه آنان را که مکان مقدس را با کارهایشان آلوده می کردند را به تنهایی خارج کرد. این افراد مردی را دیدند که با شهامت و قدرتی که از خداست در مقابل ایشان ظاهر شده، و ترسیدند و فرار کردند. این تصویر مردی پر از شهامت و قدرت است. کسی نیست که فصل بیست و سوم انجیل متی را بخواند، در جایی که عیسی مسیح با فریسیان و علمای یهود روبرو شده و به ایشان می گوید: "وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار"، و فکر کند که عیسی مرد ضعیفی بود. قوت و قدرتی در او بود که می توانست شخصاً به تمام قوای شیطانی دست دراز کند. در او مردانگی دیگری نیز بود، و آن را در شفقت و حساس بودن او مشاهده می کنیم. عیسی مسیح مردی نبود که در برابر مردم بخاطر از دست دادن دوست خوبی، می ترسید گریه کند. بله عیسی مسیح مرد است. شوهرانی که می خواهند نمونه او باشند، باید مردانی چون او باشند.

مسیحیت مردانگی است. نجات دهنده ای دارد که مردانه زیست و جانش را داد. او از مرگ نترسید. با وجود تمام جوانب وحشت انگیز صلیب، شکنجه جسمی، و درد رد شدن از خدا، روی خود را به جانب اورشلیم معطوف گردانید و به خاطر آزادی فرزندان خدا و برادران خود، تمام جزای گناهانشان را بر خود گرفت. آنهایی که به او توکل می کنند، حیات را از طریق مرگ او بدست می آورند. او مردی با چنان محبتی بود که مایل به دادن جانش برای برادران و خواهران خود و کلیسایی که نمونه ای از زن مسیحی است شد.

سر بودن شوهر در خانه خود، باید محبت و سر بودن عیسی بر کلیسایش را منعکس نماید. پس سر بودن تنها ریاست و صاحب اختیار بودن نیست و نه تنها مسئولیت ها را بعهده گرفتن. بلکه علاوه بر این رهبری است که بقدری تحت تأثیر محبت مسیح قرار گرفته که توانایی ابراز عشق و محبت به زنش را تا به آن اندازه نیز کسب نموده است. یعنی بحدی که جانش را برای او فدا نماید. پولس می گوید:

## افسیان ۵

۲۳: "زیرا شوهر سر زن است، چنان که مسیح نیز سر کلیسا، بدن خویش، و نجات دهنده آن است."

منظور پولس توجه به شیوه "سر"، و صاحب اختیار بودن عیسی بر کلیسایش است. برای بدست آوردن این شیوه، باید به فصل اول افسسیان رجوع نماییم:

**افسیان ۱ ۲۲:** "و همه چیز را زیر قدمهای او نهاد، و مقرر فرمود که او برای کلیسا سر همه چیز باشد." ۲۳: "کلیسایی که بدن اوست، یعنی پری او که همه چیز را از هر لحاظ پر می سازد."

به عبارت دیگر، همه آنچه به عیسی داده شده برای خاطر کلیسایش به او داده شده، و رهبری را برای رساندن منفعت و برکت و نیکویی به کلیسایش بکار می برد. به او قدرت و اختیار و جلال و احترام داده شده تا در مقام رهبری کلیسا بکار برده شود. کلیسا بدن اوست، و او سر آن است. سر به بدن خوارک می رساند، آن را تغذیه می نماید و از آن محافظت می نماید. سر به تنهای دنبال امورات خانه نمی رود، چون توجهش بر بدن است. همیشه در حال تأمین رفاه و امنیت بدن خود می باشد. او دائماً در خدمت بدنش می باشد. رهبری شوهر بر زنش آنگونه است که هر چه را که لازم باشد برای زنش می کند. عیسی لازم بود جانش را برای کلیسایش بدهد، و آن را داد. پولس می گوید محبت شوهران نسبت به زنانشان نیز باید تا به این درجه رشد کند. اجازه رهبری مستبد و دل خواهانه به او داده نشده است. رهبری عیسی یعنی کمال محبت؛ یعنی دادن خود در راه ابراز محبت.

شوهر دیگر مجرد نیست، و نمی تواند برای خودش زندگی کند. البته مسیحی مجرد نیز باید اینگونه زندگی کند. شوهر مسیحی وظیفه مهم و جدی را نسبت به زنش دارد. وظیفه او این است که در همه چیز او را مد نظر بدارد. تصمیماتی که می گیرد باید در رابطه با زنش باشد. همانطور که عیسی بر اساس نیازهای کلیسا رفتار می کند، شوهر نیز باید بر اساس زنش رفتار نماید. باید از او حمایت و نگهداری نماید. باید عشق و محبتش به اندازه عشق و محبت مسیح بر کلیسایش باشد. نتیجتاً "سر" بودن شوهر، آنگونه که ابتدا در نظر زن زننده و نامطلوب بنظر می رسد، بعکس، نیکو و خیر خواهانه می باشد.

سپس پولس می گوید شوهر باید بگونه ای زنش را محبت کند که خود را محبت می نماید. کلیسا بدن مسیح است، و زن نیز مانند بدن خود شوهر است. چنین تشبیهی را او احتمالاً از پیدایش ۲: ۲۴ گرفته است. در این آیه می خوانیم که شوهر پدر و مادر خود را رها ساخته و به زوج خود می پیوندد، و آن دو "یکتن" می شوند. چنین پیوندی بقدری نزدیک می باشد که اگر مرد از زنش جدا شود، از خود جدا شده است. هر چه شوهر برای زنش می کند، بر خودش نیز اثر خواهد گذاشت. زنش بقدری نزدیک و جز خود می باشد که گویی قسمتی از بدن خودش است. این موضوعی است که پولس می خواهد روشن بسازد. به همین خاطر می گوید: "شوهران باید همسران خود را همچون بدن خویش محبت کنند. آن که زن خود را محبت می کند، خویشتن را محبت می نماید" (۲۸). رابطه بحدی نزدیک است که اگر به زنش صدمه برساند، به خودش صدمه رسانده است. و از طرف دیگر، هر کمکی که به زنش بکند، بخودش نیز کمک کرده است. چنین واقعیتی را می توان به صدها طریق مختلف دید. زن شاد، یعنی شوهری شاد. شوهری که عاشق زنش می باشد، عشق را متقابلاً نیز دریافت می دارد.

پولس ادامه می دهد: "زیرا هرگز کسی از بدن خود نفرت ندارد، بلکه به آن خوارک می دهد و از آن نگاهداری می کند، همچنانکه مسیح نیز از کلیسا مراقبت می نماید" (۲۹). شوهران بخوبی می دانند چگونه از بدن خود نگاهداری کنند، اینطور نیست؟ شبی از دستشان رها شده و روی پیشان می افتد، و

خون از زخم خارج می شود. با سرعت زخم خود را با آب می شوید، از آن "نگاهداری" می کند، و با دارو به آن "خوراک" می رسانند. شاید شش روز آینده را مشغول "نگاهداری" و "خوراک" رسانی به آن بشوند. مردان می دانند چگونه از بدنشان "نگاهداری" کنند.

با این حال تعداد کمی از آنها می دانند چگونه از زنانشان "نگاهداری" نمایند. پطرس نیز راجع به این موضوع چنین گفته است: "به همین سان، شما نیز ای شوهران، در زندگی با همسرانتان با ملاحظه باشید و با آنان چون جنس ظریفتر با احترام رفتار کنید،" (اول پطرس ۳: ۷ الف). شوهر باید توجه داشته باشد که زن "جنس ظریفتر" است، و باید با لطافت با او رفتار شود. نباید انتظار داشته باشد که زنش مانند مردان رفتار کند. از شوهرانی که گله دارند زنانشان لطافت زنانه ندارند باید پرسید، آیا با او با لطافت رفتار کرده ای؟ شوهر باید نقشی که خود و زنش در زندگی زناشویی دارند را رعایت کند. او باید با توجه به نقشی که زنش در خانه دارد، با ملایمت و لطافت با او رفتار نماید، تا زنش بتواند به درستی آنچه وظیفه او در مقابل خدا است را انجام رساند. در این رابطه، شوهر باید کوشش نماید تا جایی که توانایی آن را دارد آنچه مربوط به زنش می شود را از دریچه چشمان زنش ببیند، تا برداشت صحیحی از زندگی زناشویی خود بدست بیاورد. این کار ساده ای نیست، ولی منظور از "در زندگی با همسرانتان با ملاحظه باشید" یعنی این. باید در این رابطه با او با صراحت صحبت کنید تا بتوانید پای در کفش های او نیز بگذارید. طبیعتاً بطور دقیق اندازه نخواهد بود، ولی با این وجود، خدا می خواهد که شوهر نقطه نظر زنش را درک نماید تا زندگی زناشویی او مطابق با خواست خدا انجام گیرد.

زنان وقتی دوره قاعدگی خود را می گذرانند، دچار اختلالات جسمی و احساسی می شوند که فهم آن برای شوهران بسیار مشکل است. نمی فهمند، چون خودشان چنین مسئله ای را ندارند. با این وجود باید نهایت کوشش خود را بکنند تا در چنین مواقع رفتارشان با لطافت همراه باشد. زنان نیز با صحبت و شرح دادن از وضعیت خود، به او کمک خواهند کرد. برای مردان مشکل است بفهمند هر روز صبح تا شب با بچه ها سر و کله زدن، خوراک دادن و نظافت کردن، یعنی چه. شاید لازم باشد شوهر خانه مدت يك هفته کار زنش را انجام بدهد تا توانایی "در زندگی با همسرانتان با ملاحظه" بودن را بدست آورد. شاید لازم باشد روزی را با فرزندان صرف کند تا نظر و دیدگاه زنش را نیز بدست آورد. شوهر مسیحی باید نقش زنش را در خانه درک نماید، این ضابطه خوبی از رهبری است. اگر مقام رهبری شرکت و کمپانی را دارید، و یا شیخ کلیسا هستید، باید بتوانید پای درون کفش های کسانی که رهبرشان هستید بکنید تا بدانید با چه مسائلی روبرو هستید. در این مورد، کولسیان ۳: ۱۸ و ۱۹ موضوعات بیشتری را عنوان می کند:

**کولوسیان ۳: ۱۸:** "ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید، چنانکه در خداوند شایسته است."

۱۹: "ای شوهران، زنان خود را محبت کنید و به آنان تندی روا مدارید."

شوهران به سادگی از زنانشان رنجیده می شوند. می گویند: "چرا کارها را مانند من انجام نمی دهد؟ چرا آنقدر طول می دهد تا حاضر بشود؟ چرا باید همیشه منتظر او باشم؟ چرا در کارش عجله نمی کند؟ شوهران بخاطر این مسائل رنج بسیاری را کشیده اند. البته کار درست این است که به آنها کمک کنند تا سر وقت حاضر بشوند، ولی نباید در موقعی که دیر شده، از او رنجیده خاطر بشوید. وقتی شروع به "ملاحظه" او کنید، آنوقت دیگر رنجیده خاطر نخواهید شد. وقتی زن شما اشتباهی را مرتکب می شود، شما نباید از او برنجید. شما رهبر خانه هستید، و باید از خود بپرسید: "من چه اشتباهی را مرتکب شده ام، و برای رفع آن چه باید بکنم؟" شما مسئول خانه خود هستید. رساندن بموقع خانواده به هر جا، جز مسئولیت های شما است. شاید لازم باشد در مورد وقت لازم برای حاضر شدن تجدید نظر کنید. ممکن است به آماده شدن زن و فرزندان کمک کنید، بجای آنکه آماده نشسته و انتظار بکشید.

سؤال من از شوهران این است؟ آیا از همسران بقدر بدن خود نگاهداری می کنید؟ وقتی مسئله یا مشکلی دارد، آیا توجه لازم را به او می کنید؟ آیا به حرف هایش گوش می دهید؟ وقتی نگران می شود آیا شما نیز نگران می شوید؟ وقتی خوشحال نیست، آیا می توانید خوشحال بمانید؟ نزدیک و صمیمانه ترین رابطه ای که ممکن است میان دو انسان وجود داشته باشد، رابطه زن و شوهر می باشد. و محبت است که این رابطه نزدیک و حیاتی را حفظ می نماید.

محبت یعنی چه؟ پولس می گوید محبت دادن از خود به دیگری است. محبت بگونه ای که دنیا آن را دریافت کردن، تصور می کند نیست. احساس و نیاز هم نیست. چیزی نیست که اختیار آن را در دست داشته باشیم. محبت کاری است که ما برای دیگران می کنیم. در کلام می خوانیم:

**افسیان ۵ ۲۵ ب:** "مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود"  
**یوحنا ۳ ۱۶ الف:** "زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد"  
**غلاطیان ۲۰ ۲ ب:** "ما محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد."

**رومیان ۲۰ ۱۲ الف:** "اگر دشمنت گرسنه باشد، به او خوراک بده، و اگر تشنه باشد، به او آب بنوشان"  
**لوقا ۲۸ ۶:** "برای هر که نفرینتان کند برکت بطلبید، و هر کس را که آزارتان دهد دعای خیر کنید."

عشق و محبت با احساس شروع نمی شود، بلکه با دادن آنچه در خود نیکو است به دیگران شروع می شود. فیلم هایی که در تلویزیون و سینما می بینیم، محبت را تحریف کرده اند. موسیقی امروزه نیز آن را در قالب دیگری عنوان می کند. عشق و محبت را اتفاقی و بی اراده توصیف می کنند. می گویند: "ناکهان دلم به تاپ تاپ افتاد و عاشق شدم!" احساساتشان حکم آن را می کند که عاشقند. احساس گرایی، نه عشق و محبت گرا. انگیزه شان نیاز خودشان است، نه عشق و محبت. انسان عشق و محبت را در اختیار خودش دارد. دستور و فرمانی کاربرد آن نیز داده شده است. عیسی مسیح دستور داد: "دشمنان خود را محبت نمایید". شما نمی توانید احساس خوبی نسبت به دشمنان ایجاد کنید. احساسات اینگونه عمل نمی کنند. اما هنگامی که به دشمنان خوراک دادید، و یا اگر تشنه است به او آب دادید، آنوقت احساس شما نسبت به او نیز تغییر خواهد کرد. وقتی محبت را در دیگری سرمایه گذاری کردید، آنگاه احساس شما نیز تغییر خواهد کرد. احساسات باید بر اساس چیز مستحکمی استوار باشد. احساسی که از دادن وقت و مال و جان خود برای خیریت دیگران بدست می آید، حقیقی و دائمی است. اما احساسی که اساس آن تنها بر پایه عشق و محبت است، بوالهوسی و ناپایدار می باشد. ما احساس خود را همیشه تحت اختیار خود نداریم، اما عشق و محبت واقعی همیشه اختیارش در دست ما است. کلام خدا فرمان داده: "خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما؛ همسایه ات را همچون خویشتن محبت نما؛ و دشمنان خود را محبت نما". و اینجا به شوهر فرمان داده شده که زنت را محبت نما.

زن و شوهری برای مشورت پیش من آمدند. زن گفت: "من نمی دانم چرا پیش شما آمدیم. دیگر امیدی برای وضع ما وجود ندارد". شوهرش نیز تصدیق کرده گفت: "ما دیگر یکدیگر را دوست نمی داریم". معلوم بود هر احساس عشق و محبتی که زمانی برای همدیگر داشتند، از بین رفته بود. انتظار داشتند که من بگویم: "خوب اگر اینطور است کاری نمی توان کرد. اگر یکدیگر را دوست نمی دارید، امیدی برای زندگی زناشویی شما باقی نیست". اما آنچه گفتم این بود: "متأسفم چنین خبری را می شنوم. حال باید دوباره بیاموزید که چگونه یکدیگر را دوست بدارید". با تعجب بمن نگاه کردند! "چی؟ منظورتان چیست از بیاموزیم یکدیگر را دوست بداریم؟ مگر چنین کاری ممکن است؟" بله ممکن است. پس از هشت هفته مشورت و راهنمایی، آن دو برای آخرین بار، دست در دست یکدیگر با عشق و محبت جدیدی برای هم، از دفتر من خارج شدند. باید بتوانید این موضوع را درک کنید، که عشق و محبت چیزی نیست که ناکهانی ایجاد گردد. وقت و کوشش را لازم دارد تا رشد نماید. باید آبیاری شود، خوراک داده شود، و از آن

نگاهداری بشود. باید کِشت بشود، پرورش یابد، و بعمل آورده گردد. باید حَرَس نیز بشود تا مواد زائد آن سوا گردد. عشق و عاشقی دنیوی مسائل خودش را دارد، اما عشق واقعی می تواند رشد کرده و تنومند بشود، اگر از راه خدا کِشت شده باشد.

اگر عشق و محبت در خانه شما وجود ندارد، شوهر، تقصیر با شما است. مسئول اصلی ایجاد عشق و محبت در خانه بعهده شوهر می باشد، نه زن (البته زن نیز باید عشق و محبت را ابراز نماید). کلام خدا فرموده: "ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد" (۲۵). به کلام خدا در اول یوحنا ۴: ۱۹ توجه کنید: "ما محبت می کنیم زیرا او نخست ما را محبت کرد". منظور از "ما"، کلیسا است (و همچنین بیاد داشته باشید که زن کلیسا را نمایان می سازد). محبت ما نسبت به عیسی مسیح، از جانب او آغاز گردید. محبت او نسبت بما به این خاطر نبود که ما افرادی دوست داشتنی بودیم. خیر، زمانی که ما دشمنان او بودیم؛ گناهکارانی خبیث و جسور و نفرت انگیز بودیم، به ما محبت کرد و جانش را فدای ما نمود! با وجود ننگین باری که داشتیم ما را متحمل گردید، و مصمم بود تا محبتش را بما عرضه بدارد. در ما چیزی نبود که لایق محبت او واقع شود. اگر در زندگی زناشویی شما، عشق و محبت از میان رفته، شوهران، شما باید آن را تغییر بدهید. اگر می خواهید از کلام خدا اطاعت کنید و از محبت عیسی نسبت به کلیسایش سرمشق بگیرید، شما باید سبب آغاز آن باشید. ممکن است بگویید: "من نمی توانم به او محبت کنم، چون او مرا دوست نمی دارد". عیسی مسیح ما را زمانی محبت کرد که ما او را دوست نمی داشتیم. شما سر خانه خود هستید. اگر محبت در خانه شما کم شده و یا از بین رفته، مسئول آن شماست. خدا شما را مسئول ایجاد و بنای محبت در خانه خود نموده است. و خدا طریق آن را از طریق دادن از خود نشان داده است. شما باید وقت و جان و اقل و فکر و پول خود را بدهید. همین حال، شروع به برنامه ریزی کنید. برای هر روز از هفته آینده، برنامه ای برای ایجاد عشق و محبت به زنان ایجاد نمایید. این خواست خدا است. از همین حال شروع کنید.

باید در نظر داشته باشید، که صرف نظر از هر چه محبت به زنان می کنید، ممکن است او محبت متقابلی را از خود نشان ندهد. و این نباید اشکالی را ایجاد کند. خدا خود نشان داد که این راه موفقیت آمیزی است. عشق و محبت شما می تواند بر همه چیز غلبه نماید. اما به شرط آن که جا خالی نکنید، و اگر لازم شده تا پای مرگ پیش بروید.

شما شوهران مسئول ایجاد عشق و محبت در خانه خود می باشید. در افسسیان ۵: ۲۵، از شوهران خواسته شده که زنان خود را محبت نمایند. از زنان خواسته شده که تسلیم شوهرانشان باشند (افسسیان ۵: ۲۲). البته چون تنها شوهر مسئول ایجاد و حفظ عشق و محبت در خانه است، زن خانه را از ابراز آن معذور نمی کند.

"قرار بود شما بمن نشان بدهید چگونه زنم را کنترل کنم. شما راجع به مطالب زیادی صحبت کردید جز آنکه چگونه می توانم زنم را کنترل کنم".

من آن را نیز گفته ام. بگذارید دوباره آن را شرح بدهم. وقتی پولس می گوید زنان خود را محبت کنید، این همان طریق کنترل کردن آنها است. زن را با عشق و محبت می توان کنترل کرد. او را خدا چنان ساخته که محتاج به عشق و محبت شوهرش می باشد. وقتی بقدر کافی به او عشق و محبت وارد شود، او تحت کنترل خواهد بود. اگر اطمینان ندارید، خود آن را امتحان کنید.

## فهرست خود آزمائی شوهر خانه

آیا من حقیقتاً سر خانه خود هستم؟

۱. آیا از هر چه که در منزل می گذرد اطلاع دارم؟

۲. آیا من کنترل آنچه اتفاق می افتد را دارم؟ آیا من رهبر و پیشگام خانواده خود در مسیری که راه می رود هستم؟

۳. آیا کنترل زن و فرزندان من در دست من هست؟

۴. آیا من حقیقتاً به زنم عشق و محبت نشان می دهم؟ دو نمونه امروز از آن را تعریف کنید؟

۱.

۲.

۵. آیا من مسئولیت خانواده خود را عهده دار هستم؟

اگر جواب های شما بخوبی آنچه باید باشد نبود، باید ترکیب زندگی خود را تغییر بدهید. در قسمت زیر، ده نمونه از نشان دادن عشق و محبت به زنان را بنویسید. آنوقت از همین امروز، شروع به انجام دادن آن نمایید.

۱.

۲.

۳.

۴.

۵.

۶.

۷.

۸.

۹.

## فصل هشتم

### انضباط با وقار

#### افسیان ۶

- ۱: "ای فرزندان، از والدین خود در خداوند اطاعت کنید، زیرا کار درست این است."
- ۲: "پدر و مادر خود را گرامی دار،" که این نخستین حکم با وعده است:"
- ۳: "تا کامیاب شوی و بر زمین عمر طولانی کنی."
- ۴: "ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، بلکه آنها را با تعلیم و تربیت خداوند بزرگ کنید."

امکان ندارد همه آنچه مربوط به این آیات می باشد را بتوان در اینجا عنوان کرد، چون صحبت زیادی راجع به مسئله انضباط وجود دارد. روابط صحیح و سالم فرزندان با والدین گناه کار، بطور طبیعی ایجاد نمی شود. احتیاج به کار و کوشش زیادی دارد.

ما در اینجا از پدر شروع می کنیم، همانگونه که پولس در آیه ۴ به او اشاره کرده، و ضمناً نکته ای چند را خطاب به فرزندان و جوانانی که ممکن است این فصل را بخوانند، خواهم کرد.

اولین سؤالی که مطرح می شود آن است که چرا پولس در ابتدا با پدر صحبت کرده؟ چرا راجع به فرزندان با مادر صحبت نکرده؟ مگر مادر از همان سرآغاز زندگی همراه فرزند نبوده؟ مگر وقت بیشتری را با فرزندان صرف نمی کنند؟

حد اقل دو دلیل وجود دارد برای آنکه پولس در ابتدا با پدر ها صحبت می کند. دلیل اول ممکن است به این خاطر باشد که پدر ها مشکل خاصی را با فرزندان دارند، یعنی آن ها را "خشمگین" می کنند. اما این دلیل عمده نیست. هنگامی که پولس با پدران صحبت می کند، با مادران نیز دارد صحبت می کند. خطاب به پدران صحبت می کند، چون آنها مسئول هر چه زنانشان می کنند، می باشند. با خطاب به پدر، پولس دارد با کسی که خدا اختیار انضباط خانه را به او سپرده، صحبت می نماید. پدر سر خانه است. پدر در نهایت در برابر خدا پاسخگوی هر چه در خانه اش می گذرد می باشد. ما راجع به این موضوع در دو فصل گذشته صحبت کردیم. گفته شد که شوهر باید "از عهده اداره خانواده خویش نیک برآید و فرزندان را چنان تربیت کند که با احترام کامل، اطاعتش کنند" (اول تیموتائوس ۳: ۴).

وقتی پدر در حال اداره خانواده خود می باشد، لزومی ندارد که انضباط را شخصاً اجرا کند. او باید بیشتر از طریق زنش انضباط را اجرا نماید. در ایام قدیم، معلمین خصوصی و خدمتکاران خانه چنین وظیفه ای را نیز بعهده می گرفتند. امروزه پدران می توانند به معلمین خصوصی و معلمین کلیسا چنین اختیاری را نیز بدهند. پدران می توانند به طریق های مختلفی، اداره خانواده خود را بعهده بگیرند. با این حال، او باید بداند چه می گذرد و کنترل همه چیز را داشته باشد. خدا او را مسئول می داند. در نتیجه وقتی پولس می گوید "ای پدران"، او تنها با پدران صحبت نمی کند. او از مسئولیت پدران در تربیت صحیح فرزندان صحبت می کند.

البته شکی نیست که پدران نیز باید در تربیت فرزندان، نقش مستقیمی داشته باشند. آیاتی وجود دارند که دقیقاً این حقیقت را بازگو می نمایند. در تثنیه ۶، پدران را مسئول جواب به سؤالاتی که فرزندان راجع به ایمان دارند می کند. البته این به آن معنی نیست که مادران حق چنین کاری را ندارند (دوم تیموتائوس ۱: ۵؛ تیتوس ۲: ۳ تا ۵). پدران باید نه تنها جواب سؤالات فرزندان را بدهند، بلکه آنان را در خداشناسی آموزش



بدهند. باید فرامین و مقررات خدا را به آنها توضیح بدهند و حاصل آن را در نقش زندگی فرزندان نیز ببینند. تعلیم و تربیت خدا شناسی نه تنها به طریق رسمی باید انجام شود، بلکه به طریق غیر رسمی نیز می تواند انجام بشود. در وقت بازی، راه رفتن، غذا خوردن، و غیره، می توان از فرصت هایی که پیش می آیند استفاده کرد و زندگی خدا پسندانه را رواج داد. کلام خدا پدري را نشان می دهد که در تمام اوقات زندگی مشغول تعلیم و تربیت فرزندان در راه خدا است. در نتیجه، پدران نه تنها مدیر تعلیم و تربیت فرزندان می باشند، بلکه خود نیز در آن شریک هستند. خدا پدر را مسئول آنچه در خانه اش می گذرد می داند.

وضعی را مجسم کنید که پدر به یک کلیسا می رود، اما مادر و فرزندان به کلیسای دیگری می روند. در کلیسایی که پدر می رود، تنها به کلام خدا ایمان دارند و از آن پیروی می کنند؛ ولی در کلیسای مادر اینطور نیست. مادر، بی ایمانی را پیروی می کند، و فرزندان روش مردمی را آموزش می بینند. در اینجا، پدر عهده دار مسئولیت خود نشده است. او باید اقدام به ایجاد همبستگی و یکپارچگی نماید. او باید اصرار بر این داشته باشد که فرزندان در راه ایمان به خدا تربیت و تعلیم بگیرند.

حال ببینیم پدران چگونه باید فرزندان خود را تربیت کنند. در حله اول پولس می گوید فرزندان خود را خشمگین نکنید. پدران باید اطمینان حاصل کنند که هیچکس باعث خشمگین شدن فرزندان نخواهد شد. در آیه مشابهی که در کولسیان ۳: ۲۱ موجود می باشد، پولس می گوید: "ای پدران، فرزندان خویش را تلخکام مسازید، مبادا دلسرد شوند". نگذارید نشاط آنها از میان برداشته شود.

در میان جوانان امروزه روح خشم و تلخکامی را زیاد می توان مشاهده کرد. تقصیر آن نیز بیشتر بر گردن والدین می باشد. والدین از تعلیم و تربیت فرزندان دست کشیده اند. تکیه کلامشان معمولاً این است: "چه فرقی می کند؟" فرزندان در خشم خود پشت به والدین می کنند و گوش و مغز و دلشان را می بندند. حقیقتاً، دو کلمه خشم و تلخکامی نشانگر واقعی وضع آنها است. جوانان نسبت به انضباطی که از والدین خود بدست می آورند، آزرده و خشمگین و ناامید شده اند.

چه باعث آن شده است؟ چرا جوانان رنجیده و آزرده می شوند؟ چه باعث خشم آنها می شود؟ توجه داشته باشید که این آیه مربوط به انضباط می باشد. مسئله این است که انضباط غلطی مورد استفاده قرار گرفته شده است. آنوقت فرزند جوان تصمیم می گیرد که دیگر کافی است، دست کشیده و گوش نمی دهد. البته منظورم این نیست که جوانان حق دارند که خشمگین و دلسرد بشوند. ما همگی وظیفه داریم که مطابق با کلام خدا زندگی کنیم. ولی به هر حال وسوسه به خشمگین شدن وجود دارد، چون تحمل هر نوع انضباطی مشکل است، خصوصاً وقتی نحوه انضباط خارج از چهارچوب کلام خدا بوده باشد. حقیقت این است، که رنج و آزردگی در جوانان زمانی ایجاد می شود که انضباط استفاده شده مطابقت با کلام خدا ندارد.

### **کم انضباطی**

نتیجه جالبی که پس از مشورت با جوانان زیادی بدست آورده ام این است که مسئله انضباط نیست، و حتی مسئله انضباط زیادی نیز نیست، بلکه مسئله بی انضباطی است که جوانان را دلسرد می کند.

حال ببینیم حقیقت آن در کجا است. قوانینی که تنها زمانی که فرزندان مرتکب شکست آن ها می شوند، آشکار می گردند، باعث رنج و آزردگی می شود. این انضباط نیست. تصور کنید که به جوانی گفته می شود: "اگر فلان کار را بکنی، تنبیه خواهی شد". اما روز بعد فلان کار را می کند و تنبیه نمی شود. نتیجه چه خواهد بود؟ ثبات و پایه و اساس مستحکمی وجود ندارد. وقتی قوانین روز به روز تغییر می کنند،

فرزندان نمی دانند چگونه رفتار کنند. وقتی والدین قوانین خود را به هر نحو و زمانی که بخواهند تأکید می کنند، فرزندان گیج می شوند. این قوانین در واقع قانون نیستند. آنها را تنها می توان وسیله رنج و آزار جوانان خانه دانست. چنین قوانینی واضح نیستند، و مجازاتی که دارند معلوم نیست. وقتی قوانین مطابق با اوضاع و احوال والدین تغییر می کنند، فرزندان نیز ایمان و اعتقادشان وابسته به اوضاع و احوالی که خود دارند تغییر و تبدیل خواهد گردید. اما متأسفانه بیشتر انضباطی که اجرا می شود چنین است.

مریم کوچولو دوان دوان گل زیبایی را که از کنار رودخانه کنده بود، برای مادرش آورد. او با هیجان گل بدست وارد آشپزخانه می شود و با چشمان دوخته به مادر در انتظار نشاطی که بر چهره مادرش هست می باشد. ولی مادرش متوجه کفشهای گل آلود مریم کوچولو بود که زمین تازه و اکس زده آشپزخانه را کثیف کرده بود. مریم به سختی تنبیه شد. عکس العمل او نسبت به این رویداد چه بود؟ "من می خواستم مادرم را خوشحال کنم، ولی بجای آن کتک خوردم!" مادرش گفت: "من بقدری خشمگین شده بودم که نزدیک بود موهایش را از سرش بکنم؛ او سزاوار چنین رفتاری نبود". مادرش می توانست بعد از ملاحظه رفتار نادرستی که داشت، با مریم صحبت کرده و رابطه صدمه دیده میانشان را تصحیح نماید. ولی این کار را نکرد، و رابطه شان بدتر نیز شد. دفعه دیگر، مریم ممکن است به مادرش دروغ بگوید، یا جواب پس بدهد، یا هر نوع شورش دیگری. مادرش نیز ممکن است بخاطر آنکه دفعه قبل انضباط بیش از حدی را اجرا کرده بود، این دفعه همه چیز را نادیده بگیرد. دقیقاً بخاطر همین ناهماهنگی انضباط است که فرزندان دلسرد می شوند. معلوم نیست انضباط تا چه حد خواهد بود. شاید بستگی به حال پدر و مادر داشته باشد. حد و مرزها مشخص نیست. پدر و مادر می توانند هر طور که بخواهند رفتار کنند. نتیجتاً فرزندان نیز آنطور که می خواهند رفتار خواهند کرد، و نهایتاً برخورد ها ایجاد خواهند شد.

چرا والدین حد و مرزها را دائماً تغییر می دهند؟ چرا همه چیز بی ثبات است؟ یک دلیل تنبلی آنها است. نمی خواهند روی انضباط و تعلیم و تربیت کار کنند. انضباط نیاز به کوشش و بردباری دارد. اما والدین انتظار دارند فرزندانشان یک بار که شنیدند، عوض بشوند. اگر تغییری را نیز نبینند، نتیجه می گیرند که فرزندان قابل تغییر نیست. از یاد برده اند که تغییر یافتن خودشان چقدر بطول انجامید. والدین انتظار دارند دیگران آنها را تحمل کنند، اما خود تحمل فرزندانشان را ندارند. در نتیجه، پس از دو یا سه بار تذکر و اجرای انضباط (در جایی که شاید دو یا سه هفته نیاز داشته باشد)، منصرف شده و دست برمی دارند. آنوقت تعجب می کنند که چرا تعلیم و تربیتشان عمل نمی کند. باید بیاد داشت که تعلیم و تربیت فرزندان احتیاج به وقت و حوصله دارد. در ضمن، احتیاج به قوانین و مقررات اعلام شده و بدون نقص و تأکید شده باشد.

جوانان احتیاج به حد و مرز دارند. می خواهند بدانند قوانین و مقررات چه هستند. وقتی مقررات خانواده ای را من بر روی کاغذ نوشتم و جریمه حاصل از خلاف آن را نیز نوشتم، فرزندان نفس راحتی را کشیدند. حال می دانند در هر صورت چه خواهد شد. حال حتی پدر و مادرشان را مسئول اجرای قوانین نیز می دارند.

جوانان لازم دارند بدانند حد و مرزشان نه تنها نسبت به پدر و مادر چیست، بلکه در رابطه با فرزندان دیگر خانه چیست. حال وقتی بچه های دیگر می خواهند خلاقی را مرتکب شوند، او می تواند بگوید که طبق مقررات خانه چه بر سرش خواهد آمد، و خود را معذور بدارد. چنین مقررات ثبت شده به آنها آسایش و اطمینان را می دهد. البته چنین برداشتی را نمی توان از همه جوانان انتظار داشت، و بعضی احتیاج به تشویق یا تنبیه خواهند بود. اما هر کس که حتی کمی به آن فکر کند، امتیاز آن را درک خواهد نمود. مسئله در ابتدا، بی نظمی، نامرتبی، ناطمینانی است. (در انتهای این فصل، آیین نامه رفتار را

بعنوان نمونه فراهم ساخته ام. تنها در صورتی که در نظر دارید بدون وقفه و بی تناقض آن را اجرا کنید، از آن استفاده نمایید).

دلایل دیگری نیز برای رنج و آزرده‌گی فرزندان وجود دارد. یکی از آنها بی انضباطی است که حاصل از وجود مقررات زیادی است. بعضی از والدین فکر می‌کنند که ایجاد مقررات زیاد، انضباط را تضمین خواهد کرد. اما با ایجاد مقررات زیاد، والدین یا تبدیل به پلیس خانه خواهند شد، و یا (با احتمال بیشتر) در اجرای مقررات قصور خواهند نمود. هر دو امکان مضر می‌باشند. وقتی مقررات زیادی می‌باشند، باید دائماً مواظب بود تا هیچ یک از مقررات پایمال نگردند. هر قانونی را باید حفظ کرد، در غیر اینصورت تمام قوانین کلاً اعتبار خود را از دست می‌دهند. در واقع بهتر است آن قوانینی را که نمی‌توان حفظ و پاسداری کرد را ایجاد نکرد، تا آنکه ایجاد کرده و صدمه را وارد آورد. وقتی پدر یا مادری قانونی را که وضع کرده اند را حفاظت نمی‌کنند، نشان می‌دهند که جدی نیستند. همچنین نشان می‌دهند که قابل اعتماد نمی‌باشند. هر وقت میل و اشتیاق حفظ مقررات را داشتند، به آن عمل می‌کنند، و هیچکس نمی‌تواند پیش بینی کند کدام قانون در کدام زمان چنین واقع خواهد شد. این وضع بسیار نا مرتبی را برای فرزندان ایجاد می‌نماید. آنها هیچوقت نمی‌دانند که چه خواهد شد، و چه انتظاری را داشته باشند.

هر گاه قانونی را وضع کردید، در صورت عدم اجرای آن باید جریمه ای که به خاطر آن نیز وضع کرده اید را مطالبه نمایید. حال اگر تعداد بیست و یا سی قانون را وضع کرده باشید، باید تمام وقت در حال پاسداری از آنها باشید. وقتی را برای کار دیگری نخواهید داشت. اما اگر دو یا سه قانون را وضع کرده و در حفظ آنها کوشا باشید، طولی نخواهید کشید تا فرزندان منظور شما را از انضباط بدست بیآورند. آنها خواهند دانست که وقتی قانونی از جانب شما وضع شده، همیشه از آن حفاظت نیز خواهد شد. شما می‌توانید از طریق وضع یک قانونی که به گونه صحیح حفظ شده انضباط را بیاموزید، تا بیست عدد قانونی را که نمی‌توانید حفظ نمایید. وقتی نتیجه خوبی را از یک قانون بدست آوردید، آنوقت می‌توانید قانون دیگری را وضع نمایید.

اشکال کار در این نیست که والدین نیت بدی دارند، بلکه کار را به درستی به انجام نمی‌رسانند. و نتیجتاً فرزندان رنج می‌کشند و "تلخکام" می‌شوند. والدین در ایجاد مقررات بسیار توانا هستند، ولی در حفظ و پاسداری از آنها بسیار ضعیف می‌باشند. شما چه حالی را بدست می‌آوردید، اگر فرزندان مقررات بازی فوتبال را با شما دائماً تغییر بدهد؟ آیا شما نیز "تلخکام" نمی‌شدید؟

خدا برای زندگی سالم، تنها ده فرمان را داد. در باغ عدن تنها یک قانون وجود داشت. منظور آن اطاعت بود، و جریمه نقص آن نیز کاملاً مشخص شده بود. به آدم و حوا گفته شد که نباید از میوه آن درخت بخورند. این تنها قاعده ای بود که وجود داشت. جریمه نقص آن نیز بطور واضح به آنها شرح داده شده بود: "زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد". قبل از آنکه گناهی ایجاد شود، خدا گفت: "نکن، و اگر کردی، نتیجه آن چنین خواهد بود." و هنگامی که چنین واقع شد، خدا جریمه را نیز مطالبه فرمود. انسان مرد. همانگونه نیز با قوم اسرائیل رفتار شد، وقتی وارد به سرزمین موعود شدند. قوانین خدا همراه با جریمه نقص و پاداش حفظ آنها (موعظه سر کوه عیسی مسیح) مشخص گردید. همه چیز از پیش مشخص شده بود. خدا گفت که اگر گناه کنند، در میان امتهای پراکنده خواهند شد. او خبر محاصره وحشتناک شهر و خراب شدن آن را از پیش به آنها اطلاع داد. آنها کاملاً از جرائم اطلاع داشتند و می‌دانستند به چه دلیل پیش می‌آیند.

معمولاً قوانین و جریمه نقص آنها به هنگام جنگ و جدال روشن می‌شوند. این وقت مناسبی برای وضع کردن قوانین نمی‌باشد. وقتی مریم کوچولو دوان دوان گل زیبایی را که کنده بود، با کفشهای گلی وارد

آشپزخانه شد، مادرش در کمال خشم به او گفت: "تو برای مدت يك هفته حق نداری از منزل بیرون بروی!" او چه کسی را تنبیه کرده بود؟ آیا ممکن خواهد بود برای مدت يك هفته دختر کوچکش را از بیرون رفتن منع نماید؟ چنین تنبیهی جایز نیست، چون مریم قبلاً از وجود چنین تنبیهی خبر نداشت. این قانون را مادرش در حال بحران عصبی وضع کرده بود. حکمتی در آن نبود.

دلیل دیگری که برای بی انضباطی وجود دارد، اختلافاتی است که والدین در مورد قواعد و جرائم آنها میان هم دارند. بجای آنکه این اختلافات را قبلاً حل و فصل کرده باشند، می گذارند وقتی که دیگر دیر شده به آن رسیدگی نمایند. آنگاه فرض کنیم پدر بیشتر ناراحت شده و می خواهد فرزندش را شدیداً تنبیه نماید، ولی مادر دلش می سوزد و جلوی او را می گیرد. گنجی و هرج و مرج ایجاد می گردد. فرزند نمی داند حرف و رفتار کدام یک را قبول کند و چون هر دو در مقام اقتدار قرار دارند، گنجی و شک و تردید برایش ایجاد می شود. لازم است که والدین قبلاً مسائل را پیش بینی کنند و تصمیم بگیرند درمقابل آنها چه کار خواهند کرد. اگر چنین نکنند، بجای آنکه تنبیهی که مناسب با جرم بوده باشد را بجای آورده باشند، احتمالاً قانون شکنی فرزند را وسیله اختلافات بیشتر میان یکدیگر خواهند نمود (۴).

بچه ها زیرک و هشیارند. بخوبی می فهمند کی والدین با هم اختلاف دارند. حتی خواسته و یا ناخواسته به چنین آتش ها سوخت نیز می افزایند. بعضی بچه ها از اختلاف میان پدر و مادر سؤ استفاده کرده و بخاطر بدست آوردن آنچه می خواهند، آنها را بجان یکدیگر می اندازند. البته باید قبول کرد که فرزندان از این کار و پیش آمد های آن، خود نیز بیزارند. وقتی مادر و پدری پیرامون مسائل خود گفتگوی کاملی را انجام دادند، و با این وجود به توافق نرسیدند، زن باید مطیع شوهر بشود. او هیچ وقت نباید جلوی فرزند با پدر فرزند مخالفت کند. نشان دادن اطاعت از پدر و قبول کردن مقام اقتداری که خداوند به او داده موضوعی حیاتی است.

معمولاً وقتی تفرقه به میان می آید که مسائل و مشکلات از طریقی جز کلام خدا حل شده باشند. خصوصاً وقتی دو خانواده با هم زیر یک سقف زندگی می کنند، یکی سعی بر آن دارد تا حق خود را در مقابل دیگری محفوظ بدارد، و این خود ایجاد مشکلات می کند. در هر خانه ای یک سر خانه وجود دارد، و آن مرد و صاحب خانه است (البته در خانه ای که مردی وجود ندارد، مادر در مقام سر خانه محسوب می شود). او حتی سر پدر بزرگ و مادر بزرگی است که با او در یک منزل زندگی می کنند. البته در این خصوص، تقسیم مسئولیت ها لازمه زندگی موفق خواهد بود. وقتی فرزندان با والدین خود زندگی می کنند (و یا همراه با فرزندان خودشان در منزل پدر و مادرشان زندگی می کنند)، مشکل آنکه اقتدار و حرف آخر را چه کسی دارد یقیناً به میان می آید. وقتی منزل مال پدر بزرگ و مادر بزرگ می باشد، اقتدار از آن پدر بزرگ است. اگر والدین بخواهند فرزندان خودشان را مخالف با عقیده پدر بزرگ و مادر بزرگ تربیت نمایند، بیش از دو راه برایشان باقی نیست. یا باید نظر پدر بزرگ و مادر بزرگ را در خصوص طریق تعلیم و تربیت جلب نمایند، و یا از منزل آنها خارج شوند.

مادرانی که توکل به داد و فریاد زدن می کنند، بالاخره ناامید خواهند شد. بچه ها توانایی آموختن آن را دارند که در کنار آبهاری زندگی کنند و صدای آن را نشنوند. پس از مدت زمانی به داد فریاد ها عادت خواهند کرد و منظور آن از بین خواهد رفت. علاوه بر این ایجاد شکست و ناامیدی را خواهد کرد.

### انضباط بیش از حد

انضباط بیش از حد نیز ممکن است فرزندان را به خشم آورد. بعضی از والدین مسیحی به راه تعلیم و تربیت این دنیا واکنش نشان داده اند. ولی کلام خدا معیار و الگوی مسیحیان است، نه چیز دیگری. کلام

خدا همیشه تعادل را بر قرار می نماید و هیچوقت افراطی نمی گردد. واکنش نسبت به هر چیزی، خود نشانه نوسان افکار می باشد که نهایتاً سر انجام بدی را خواهد داشت. والدین نباید نسبت به این دنیا واکنش داشته باشند و باید کلام خدا را اجرا نمایند.

البته برداشت های غلط نیز باعث ایجاد مشکلات می شوند. بعنوان مثال، پدر وقتی متوجه می شود که خدا اقتدار خانه را به او داده، لباس رسمی خود را می پوشد، کلاه رسمی خود را بر سر می کند و چوب دستی خود را برداشته و در منزل شروع به رژه رفتن می کند. کهگاهی نیز بخاطر یادآوری با چوب بر سر فرزندانش می زند. چنین برداشت و استفاده از کلام خدا اختیاری است و جایز نیست. به رُخ کشیدن اقتدار خداوند به هر موردی اشتباه می باشد. حتی صحبت راجع به چنین قدرتی در جایی که دلیلی برای صحبت از آن وجود ندارد، کار اشتباهی است. معمولاً اشخاصی که میل دارند راجع به آن صحبت کنند، قوانین و احکام بسیار ناخوشایندی را نیز وضع می نمایند. اگر "احکام او باری گران نیست" (اول یوحنا ۵: ۳)، چرا مال ما باید چنین باشد.

زمینه دیگری که والدین مسیحی توجه کمی به آن می کنند، برنامه های روحانی دسته جمعی است. و معمولاً خانواده هایی که آن را انجام می دهند، طوری آن را انجام می دهند که گویی تنها به خاطر فرزندانشان می باشد. برنامه های روحانی باید خانوادگی باشد و بخاطر همه اعضای خانواده باشد. وقتی خانواده مسیحی باهم کلام خدا را می خوانند و چگونگی رابطه آن را با زندگی خصوصی خودشان مقایسه می کنند، آنگاه همه در بحث شرکت می کنند و آنوقت کلام خدا و موضوع آن به تمام خانواده مربوط می گردد. به این صورت است که کلام خدا جای عملی و سودمند خود را در زندگی روزانه افراد خانواده پیدا خواهد کرد. در این رابطه باید متذکر شد که فرزندان باید اختلاف نظر و اختلاف عقیده والدین خود را ببینند (چنین مسائلی را نباید از چشم فرزندان دور نگاه داشت). اما همچنین باید ببینند که این اختلافات چگونه از طریق کلام خدا حل می شوند. درسی که فرزندان می گیرند سودمندی کلام خدا در زندگی روزانه است، و به ویژه، حل مسائل زناشویی از طریق کلام خدا.

همراه تنبیه بیش از حد، تنبیه غیر منصفانه نیز جای دارد. مانند آن است که برای کوبیدن سوزن نازکی از چکش سنگین استفاده نماییم. چنین کاری بچه ها را دچار وسوسه خشم و طغیان خواهد کرد. نتیجه چنین رفتاری تربیت ابلهانه ای را همراه خواهد داشت. شخصی که تنبیه بیش از حدی را انجام می دهد، فرقی را تشخیص نداده است. بطور مثال فرزندی را در نظر بگیرید که به والدین خود جواب پس می دهد. البته هر گاه چنین رفتاری از آنها بسر می زند، باید با چنین جراتی که نشان دادند مقابله کرد. او را باید تنبیه کرد. باید به او آموخت که چنین رفتاری بی حرمتی به والدین است و گناه در برابر خدا. نه تنها باید آن را به او گفت، بلکه باید عواقب رنج و درد چنین رفتاری را نیز بچشد. حال ببینیم چگونه باید آن را انجام داد. ابتدا، والدین باید توجه داشته باشند که با وجود عشق و دلسوزی که نسبت به اولاد خود دارند، چشیدن عواقب درد و رنج گناه، نه تنها ضروری است، بلکه باید توأم با توافق و خواست کامل والدین بوده باشد. اگر چنین نباشد، آنوقت مسائلی چون نفاق و دودستگی، جواب پس دادن لجوجانه، و نهایتاً شکست ارتباط سالم میان فرزند و پدر و مادرش ایجاد خواهند شد. بزرگترین مسئله ای که می تواند ایجاد گردد شکست ارتباط سالم است. ارتباط سالم میان والدین و فرزندانشان حیاتی است. پس از طرفی باید توانست جواب پس دادن لجوجانه فرزندان را در معرض تنبیه منصفانه قرار داد، و همچنین راجع به مسئله ای که فرزند به میان آورده و مشکلی که آن ایجاد کرده بحث و گفتگو کرد. فرزندان نیاز دارند از دلیل و برهان والدین خود آگاهی داشته باشند، و باید به درستی نقطه نظر ها را در بحث و گفتگو برای ایشان فاش نمود. از طرفی بحث و گفتگو ممکن است ثابت کند که به دلیل ندانستن اطلاعات کامل، والدین در واقع در اشتباه بوده اند. آنوقت بحث و گفتگو نیاز به داشتن ارتباط سالم را ثابت نموده و صلح و آشتی را به میان خواهد آورد.

وقتی فرزند عقیده ای دارد که ارزش شنیدن دارد، باید اجازه آن را به او داد (البته باید از او خواست که با روح سالم آن را عنوان کند). دلیل آنکه فرزندان از معاشرت و ایجاد ارتباط با والدین خود دست بر می دارند معمولاً به این خاطر است که والدین به حرف های آنها گوش نمی دهند. وقتی با "خفه شو" و یا حتی بی اعتنایی مواجه می شوند، فرزندان دچار وسوسه قطع روابط خواهند گردید. بخود می گویند "چه فایده"، و در غضب خود تصمیم می گیرند که با اشخاص دیگری صحبت کند. نتیجتاً والدین باید بیاموزند که میان جواب پس دادن لجوجانه که نیاز به تنبیه دارد، و ابراز عقاید معتبر فرزندان که نیاز به تشویق دارد، بخوبی بتوانند تشخیص دهند.

ممکن است بپرسید "چگونه می توانم چنین تشخیصی را بدهم؟ سؤال بجایی است و کاری است مشکل. اما چرا تنها شما باید فرق را تشخیص بدهید؟ بگذارید فرزند تشخیص میان این دو را خود بدهد. وقتی آنقدر بزرگ شده اند که فرق میان جواب پس دادن و عقیده معتبری داشتن را می توانند تشخیص بدهند، مسئولیت آن را به آنها واگذار نمایید. حتی فرزندان کوچک نیز می توانند همکاری کنند و نشانه ای از نیاز به ایجاد ارتباط صحیح را ابراز نمایند. می توانید راجع به چنین نشانه ای با آنها گفتگو کرده و به توافق برسید. یا می توانید با اصطلاح "عرضی دارم" توافق کنید که نشانه نیاز به گفته گوی صحیح و لازم میان شما بوده باشد. در این صورت، هر گاه در موقع تنبیه، فرزند چنین اصطلاحی را (عرضی دارم) عنوان می کند، اطمینان دارد که به او گوش داده خواهد شد. نه تنها کاربرد چنین نشانه ای، به فرزندان امکان شنیده شدن را می دهد، بلکه به والدین نیز فرصت فکر و تصمیم راجع به رفتار یا گفتار بعدی را خواهد داد. و بهتر از همه، مسئولیت تشخیص میان آن دو را به فرزند واگذار کرده است. درحقیقت مسئولیت آن به او تعلق دارد. البته باید او را هشدار داد که این امتیازی است که به او داده شده تا برای خیریت خودش بکار برده شود، و نه آنکه از آن سوء استفاده بگردد. مثلاً نباید از آن برای استفاده جواب پس دادن لجوجانه بشود. او نباید از آن استفاده کند تا تنها احساسات خودش را عنوان نماید. این امتیازی است که به او داده شده تا بتواند حرف صحیح و سالمی را که راجع به مورد پیش آمده می خواهد عنوان کند را بزند. راهی است برای حفظ ارتباط فرزند با پدر و مادرش و تنها به این منظور باید استفاده گیرد.

بخش دیگری که تنبیه بیش از حد به آن مربوط می شود، اهمیت شناخت میان قواعد و مقرراتی است که باید مورد تأکید قرار گیرند، و آنچه که باید اجازه داد تا فرزند خود بیاموزد. وقتی بچه کوچکی به سنی می رسد که آماده آموختن تاب سواری است، تاب برای او جذابیت زیادی دارد. او می خواهد یاد بگیرد، اما بچه بسیار کوچکی بنظر می رسد. ولی تاب گویا برایش همه چیز در این دنیا شده. مادر از خود می پرسد "آیا بگذارم این بچه ای که با سختی راه می رود سوار تاب بشود؟". او نمی خواهد چنین کاری را بکند. می داند که اگر بگذارد آنوقت بچه به زمین خورده و آسیب خواهد دید. خون ریخته خواهد شد. نتیجتاً دست کشیده و آن را به روز دیگری موکول می کند، اما وقتی آن روز شوم فرا رسید، چه کار خواهد کرد؟ اگر حکیم بوده باشد، بچه را روی تاب گذاشته و آموزش می دهد که چگونه تاب بخورد و چگونه تاب نخورد. با او خواهد ماند تا یاد گرفته باشد، ولی بالاخره وقت آن می رسد که باید بچه را ترک کند و او را به حال خودش بگذارد. نمی تواند برای همیشه کنار فرزندش بماند. در نتیجه صحنه را ترک کرده و با ترس و لرز منتظر فریاد اجتناب ناپذیر می شود. وقتی فرا رسید، و آن حتمی است، بچه زخمی خواهد شد. ولی بچه باید از زخمها نیز درس خود را دریافت کند.

اما اگر همان فرزند به سوی اجاق گاز روانه شد تا آتش زیبایی که روی آن است را با دست خود بگیرد، مادرش چه کار خواهد کرد؟ آیا بخود می گوید "بگذارم از زخمها درس خود را دریافت کند!" البته که نه. او سریعاً بر روی دستش می زند و می گوید نه. بخاطر او، او را از صدمات جدی حفظ می نماید.

والدین باید تشخیص میان نوع مواردی چون تاب سواری و دست به آتش زدن ها را بیاموزند. و بیاد داشته باشید که همیشه در سنین کوچک ساده تر است و بعد رفته رفته مشکل تر می شود. حال از خود بپرسید "شلوار جین پوشیدن و موی سر را بلند نگاه داشتن مانند موضوع تاب سواری است و یا موضوع دست به آتش زدن"؟ چنین سؤالی را باید از خود بکنید. یا فرض کنید فرزند پانزده ساله شما می خواهد مواد مخدر را امتحان کند. آیا این مانند موضوع تاب سواری است یا موضوع دست به آتش زدن؟ آیا فرقی میان بلند نگاه داشتن موی سر و مصرف مواد مخدر وجود دارد؟ آیا زخم هایی هست که در موارد خاص اجازه آن را باید داد، و در خصوص موارد وخیم باید ایستادگی کرده و "نه" گفت؟

مثال دیگری از تنبیه بیش از حد، "نه" گفتن به همه چیز است. این موضوع بسیار مهمی است که ارزش فکر کردن راجع به آن را دارد. بعضی پدر و مادر ها حرفی جز "نه" را با فرزندانشان بکار نمی برند. فرض کنید هر بار با همسر و یا شخصی که با او نزدیک هستید صحبت می کنید، در جواب به شما بگوید "نه" و یا "نکن". فرض کنید هیچ حرف تشویق آمیز و قدر دانی برایتان وجود نداشت. فرض کنید در محل کارتان همه با پرخاش گفتار و رفتار شما را ملامت می کردند. تنها چیزی را که مشاهده می کردند، اشکالات شما بود. فرض کنید هیچوقت در محبت اشکالات شما را نادیده نمی گرفتند. هر گاه چیزی را می خواستید، اشکالی را در آن پیدا می کردند و بالاخره "نه" را در لابلای بدگویی ها می گنجاندند. حال و احوال شما پس از آن چه خواهد بود؟

اما با این وجود خود می دانید که پدر مادرانی هستند که دقیقاً اینگونه با فرزندانشان رفتار می کنند. هیچوقت صحبت از کار های خوب آنها نمی کنند. از تشویق کردن فرزندانشان امتناع می ورزند. بعکس، سر و صدا ها و شکستن ها و کثافت کاری ها است که نظر آنها را جلب می نماید. البته این ساده ترین راه است. نکات منفی جلب توجه می کنند. پدر مادر می خواهند آن نکات منفی را از میان بردارند تا خیالشان راحت باشد. اما پدر مادران مسیحی نباید چنین روشی را در خود راه بدهند. آنها نباید زمانی را که فرزندانشان اطاعت کردند و رفتار صحیحی را داشتند فراموش کنند. زمانی را که باعث ناراحتی و خجالت زدگی پدر و مادر نشدند را نباید از خاطر دور کنند. ستایش کردن آنچه نیکوست، به مراتب مشکل تر از محکوم کردن بدی ها است.

حکم "پدر و مادر خود را گرامی دار" (افسیان ۲:۶) حکم جالبی است چون مثبت می باشد. مانند "دزدی مکن" و یا "قتل مکن" که منفی هستند نمی باشد. همه احکام خدا منفی نمی باشند؛ ولی تعدادی هستند. ولی بیاد داشته باشید که حکمی که به فرزندان داده شده مثبت می باشد "پدر و مادر خود را گرامی دار". نکته مثبت دیگری را که پولس به آن اشاره می کند این است که آن اولین حکمی است که وعده ای را به همراه دارد: "تا کامیاب شوی و بر زمین عمر طولانی کنی". این وعده ای است همراه تشویق و پاداش. پدر مادران مسیحی باید بیش از هر کس دیگری از محاسن ایجاد انگیزه و پاداش برای تربیت فرزندانشان اطلاع داشته باشند.

روانشناسانی که پیرو رفتارگرایی هستند نیز صحبت از پاداش می کنند، اما در حقیقت نوعی دست کاری توأم با حيله بیش نیست. آنها هیچ اهمیت و احترامی نسبت به شباحت خدایی که در بچه هست ندارند. در تغییر و تبدیلی که در بچه رخ داده هیچ جایی برای کار روح القدس وجود ندارد. جایی برای عیسی مسیح که به دنیا آمد و با ریختن خون خود کفاره گناهان گردید نمی باشد. اما بچه هایی نیز هستند که علاوه بر بزرگسالان، ایمان به عیسی مسیح دارند. نه تنها دلشان پاک شده، بلکه روح القدس نیز طبیعت گناه آلودی را که با آن به دنیا آمدند را پاک نموده. از روح القدس قدرت می گیرند و احکام خدا را بجای می آورند و پاداش آن را نیز بدست می آورند. رفتارگرایان این دنیا ارزشی برای انسان آنطوری که خدا دارد، را ندارند. با این وجود بیش از مسیحیان (بطریق اشتباه) صحبت از پاداش می کنند. حکم عنوان شده خدا

بخوبی نشان می دهد که خدا چگونه بچه ها را تشویق می کند. او پاداش را جلوی رویشان می گذارد. پاداش ها تنبیه ها را منع نمی کنند. ولی جالب اینجا است که در این حکم، تمرکز بر پاداش می باشد.

حال لازم است موضوع مهمی را روشن کنم. تنبیه با ترکه کتاب مقدسی است. استفاده از ترکه در امثال سلیمان به دفعات دفاع شده. بچه را باید در موقعی که ضرورت دارد، با ترکه تنبیه کرد. "حماقت در دل طفل بسته شده است، اما چوب تأدیب آن را از او دور خواهد کرد" (امثال ۲۲: ۱۵). همانگونه که مسیحیان در استفاده از پاداش کوتاهی کرده اند، از ترکه بعنوان طریق تنبیه کتاب مقدسی نیز غفلت کرده اند. استفاده از ترکه، نوعی تنبیه سریع و رحیم است. البته بچه ها در خصوص رحیم بودن آن شک می کنند. اما رحیم ترین راه تنبیه ترکه است. البته کتاب مقدس از صدمه و جریحه وارد کردن صحبت نمی کند و منظور این آیه نیز آن نیست. اما کار برد ترکه از روی حساب، با قصد و منظور، و همراه محبت، رحیم ترین راه تنبیه است. امروز زندانیان را می بینیم که سالیانی را در حبس عمدی بسر می برند بدون آنکه اصلاحی در ایشان صورت گرفته باشد. شاید ۳۹ عدد شلاق بی فایده نباشد. امکان دارد زندانی را بتوان زودتر رها کرد تا زندگی دوباره خود را دنبال کند.

اما در خصوص بچه ها، وقتی آنها را در مقابل دو نوع تنبیه مختلف جسمانی و یا تحریم امتیازات گوناگون قرار می دهیم، همواره تنبیه جسمانی را که سریع انجام می گیرد را بر تنبیه طولانی تحریم امتیازات ترجیه می دهند. کیست که می گوید ایجاد تحریمات مختلف رحیم تر است؟ روزانه باید او را تحت کنترل قرار داد، و روی سرد و خشنی را به او ارائه داد. آیا چنین محدودیت زمانه ای که عذاب را همراه دارد را می توان رحیم دانست؟ خیر، چیزی جز شکنجه طولانی نیست.

بهترین راه این است که از او خواسته شود تا خم شده و ترکه را احساس نماید. ترکه را نیز باید سخت و با منظور زد. کوچکترین شک و تردیدی نسبت به منظور و هدف از استعمال از آن، آن را بی فایده خواهد نمود.

تنبیهات سریع و بجا، چنین اجازه ای را نیز می دهند تا روابط حسنه دوباره برقرار گردند. وقتی تنبیه پایان رسید، دیگر لزومی ندارد دلچرکی ادامه یابد. در وقت تنبیه، او داد و فریاد می زد، ولی پس از آن می توانید او را در آغوش خود بگیرید و محبت خود را دوباره ابراز نمایید.

### تعلیم و تربیت

در افسسیان ۶ : ۴ پولس اختار می کند، که فرزندانان را خشمگین مسازید "بلکه آنها را با تعلیم و تربیت خداوند بزرگ کنید". خدا نه تنها به ما گفته چه کار نکن، بلکه گفته چه کار بکن و چگونه آن را بکن. خدا به والدین فرمان داده که فرزندانان را در راه او تربیت کنند. ایشان را عقیم نگذاشته و نه به راههای خودشان رها کرده.

ابتدا توجه داشته باشید که تربیت از خدا است. هر نوع اختیار واقعی تعلیم و تربیت از خدا است : "تعلیم و تربیت خداوند". ثانیاً همه تعلیم و تربیت باید از او باشد، بطوری که منعکس کننده تعلیم و تربیتی که خود والدین نیز از خدا داشته اند بوده باشد. اگر شما فرزند حقیقی خدا هستید، تأدیب خواهید شد (عبرانیان ۱۲: ۵ب). شما نیز کتک خواهید خورد. اگر حقیقتاً فرزند خدا نیستید، تنبیه خدا را دریافت نخواهید کرد. اگر حکم خدا را نادیده گرفته باشید، روزی تأدیب خدا را خواهید چشید. اما اگر فرزند خدا هستید، برکات تأدیب و انضباط خدا را در همین دنیا دریافت خواهید نمود. نتیجتاً طریق انضباط والدین نیز باید بگونه خدا باشد. آنها باید پرورش و سرزنش (یا تعلیم و انضباط) را بکار برند. این همان تعلیم و تربیتی است که



خدا بکار می برد. در تثبیه ۱۱:۱ اب می خوانیم: "و ودیعت . . . او را در همه وقت نگاهدار". آن را مطالعه کنید و بفهمید، و استفاده نمایید.

حال ببینیم این تعلیم و تربیت خداوند چیست. منظور از "تعلیم"، آموزش سازمان یافته می باشد. این آموزش دارای برنامه ای است که به هدف مشخصی می رسد و از شیوه خاصی استفاده می کند تا به آن برسد. صبر و شکیبایی توأم با کوشش مصرانه را در بر دارد تا تعلیم مورد نظر، زندگی درستی را در بچه پدید بیاورد. آموزشی است که ترکه را به دنبال دارد. ولی آموزشی است که موفقیت ها را نیز پاداش می رساند. مد نظر، نیاز هشیارانه و تلاش حساب شده ای است تا تغییری را در بچه ایجاد کند، و یا موردی را وارد زندگی بچه نماید. منظور از تعلیم این است، و کلام خدا معیار اینگونه تعلیمات می باشد. حرف بعدی، "تربیت" یا "تأدیب"، یعنی مشاهده کردن چیزی در بچه که می دانید درست نیست و باید تغییر داد. در این خصوص باید بچه را با آنچه درست نیست آشنا ساخت و آنچه کلام خدا در خصوص آن می گوید را به او فهماند. پدر و مادر باید در واقع از فرزندشان بخواهند آموزش لازم را فرا گرفته و انضباط را خود در دست بگیرد. اگر چه این کلمه صحبت از انضباطی می کند که از خارج وارد می گردد، به نظر افرادی منظور انضباط درونی است که از طریق مجاب شدن او ایجاد می شود. منظور سرزنشی است که وارد دل می شود و در مد نظر او می ماند.

در اینجا است که روانشناسان لغزش می خورند. رفتارگرایان بچه ها را همانگونه تعلیم می دهند که ما سگها را تعلیم می دهیم. رفتار گرایی و مکتب مسیحی دو نوع تعلیمی هستند که مجزا از یکدیگرند. بچه ها را نمی توان آموخت چطور مانند سگ غل بخورند و جفتک بزنند. مسیحیان باید به روابط فرزندشان با خدا و همچنین با خودشان اهمیت زیادی بدهند.

با مرور زمان، تکیه بر انضباط باید از انضباط خارجی به انضباط درونی تبدیل گردد. والدین باید مربی فرزندانشان باشند، ولی بدانند چه وقت عقب نشسته و بگذارند مسئولیت را فرزندشان خود بعهده بگیرد. برنامه "درس فرا گیر/ امتیاز کسب کن" که در انتهای این فصل مشاهده می شود، وسیله ایست برای ایجاد چنین تغییرات.

در نتیجه، انضباط با وقار نه تنها برنامه سازمان یافته ایست که هدف مشخصی را به ارمغان می آورد، بلکه مجاب شدن بچه را در انجام آنچه خدا گفته در اولویت بیشتری قرار می دهد. او به شکل خدا آفریده شد، و باید در دلش با کلام خدا تماس حاصل نماید. این آن پیغامی است که صحبت از محبت خدایی می کند که خودش را برای قوم خود فدا کرد، که ابتدا باید به دل فرزندان ما بنشینند تا آنها را به توبه و ایمان هدایت نماید. پدر و مادر ها باید آنها را نسبت به گناه مجاب سازند، به توبه راهنمایی کنند، و به جانب منجی هدایت نمایند. سپس نیز باید بطور مداوم آنها را به آنچه خدا از آنها می خواهد آشنا کنند، و نه تنها با ترکه بلکه با تشویقی که از صلیب سرچشمه می گیرد آنها را هدایت کنند.

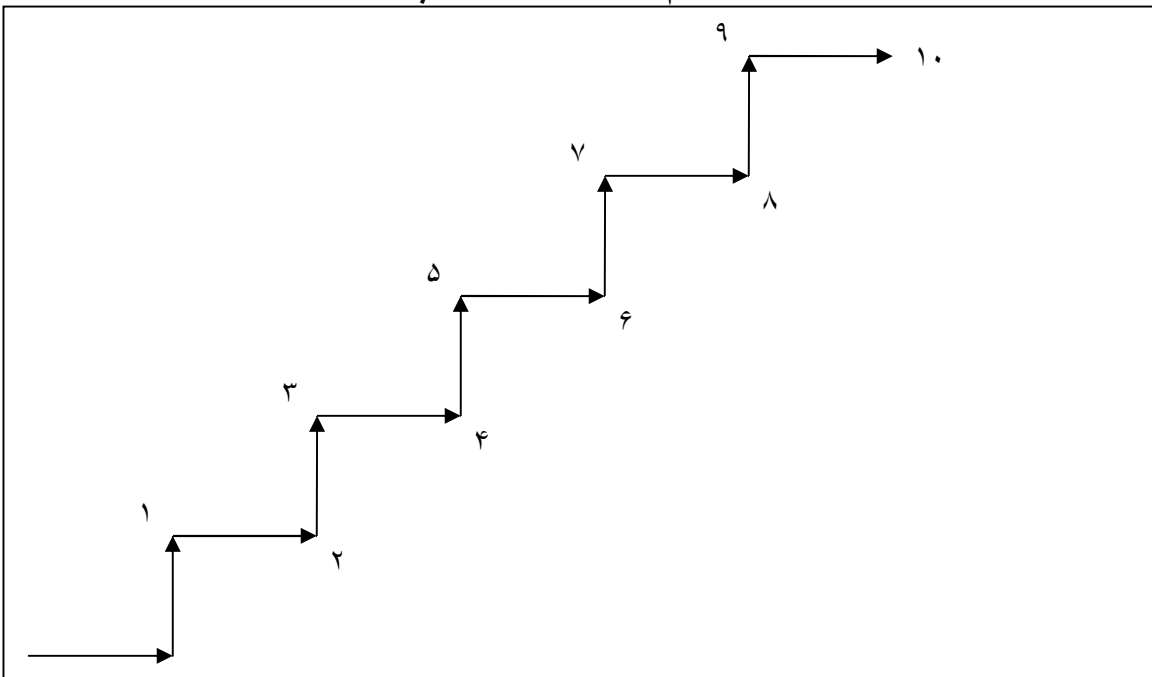
خدا وقتی ما را مورد انضباط خود قرار می دهد، کار های بسیاری را انجام می رساند. مواردی از این انضباط کامل را عنوان کردیم خصوصاً در مقابل با کم انضباطی و انضباط بیش از حد. اما در خلاصه بگذارید اینگونه بیان کنم: خدا خواست خود را واضح به ما گفته. او احکام را بیان کرده و جزای شکست این احکام را نیز قبلاً بیان کرده. وقتی حکمی شکسته شود، او دنباله آن را اجرا می کند. این مبنای انضباط ثابتی است که در کلام خدا می بینیم. با وجود شکستهای گناه آلودمان، باید فرزندمان را هر چه بیشتر در راه خدا تعلیم و تربیت نماییم.

## قواعد ادبی

جرم	تنبيه	مجری آن	در چه زمانی
سرپیچی کلی			

در جدول بالا قوانین و مقرراتی را که والدین با توافق به آن رسیده اند را همراه تنبیه ها و غیره، یادداشت کنید. وقتی این نوشته مورد تأیید پدر و مادر قرار گرفت، آن را به فرزند خود داده و به او توضیح دهید. اگر سؤالی یا پیشنهادی دارند، بگذارید بازگو نمایند و آنرا ضمیمه جدول بنمایید. اقتدار با شما است، و لزومی ندارد آنچه که پیشنهاد سازنده ای نیست را قبول کنید. وقتی جدول مورد نظر کامل شد، آنرا اجرا کنید. در ابتدا با بیش از سه قانون شروع نکنید (بهتر دو قانون است). اطمینان حاصل کنید که هر خلافی تنبیه مورد نظر خود را بدنبال داشته است. کپی این قوانین را در مکانی که در رویت عموم واقع می شود بگذارید.

## انجام مسئولیت / دریافت پاداش



دریافت پاداش (امتیاز)	انجام مسئولیت (کار)
.۲	.۱
.۴	.۳
.۶	.۵
.۸	.۷
.۱۰	.۹

در  
گرد  
هم  
آیی  
خانوا  
دگی،  
والد

ین باید برنامه "انجام مسئولیت / دریافت پاداش" را به فرزندشان توضیح بدهند. اساس این برنامه بر

اصل کتاب مقدس مبنای بر آنکه انجام مسئولیتی، امتیاز مسئولیت بیشتری را خواهد داد استوار می باشد (متی ۲۵: ۲۱، ۲۳، ۲۹). ابتدا والدین جویای ده امتیازی که مورد پسند فرزندشان می باشد می شوند. سپس پنج عدد از این امتیازات را انتخاب کرده و در مقابل اعداد ۲ و ۴ و ۶ و ۸ و ۱۰ می نویسند. سپس والدین در مقابل اعداد ۱ و ۳ و ۵ و ۷ و ۹ می توانند پنج مسئولیت (کاری) را که می خواهند فرزندشان انجام آنها را بیاموزد را یادداشت نمایند (در این مورد لازم است که قبلاً والدین به توافق رسیده باشند). مسئولیت ها باید از ساده ترین شروع بشود و به مشکل ترین ختم گردد. امکان بدست آوردن بالا ترین (و پسندیده ترین) امتیاز ها انگیزه زیادی را در فرزند بوجود می آورد. هر مسئولیتی را فرزند باید قبلاً آموخته باشد تا امتیاز آن را دریافت کند. این به آن معنی است که هر مسئولیتی چند بار بطور دائم باید انجام بشود تا امتیاز آن داده شود. رفتن به پله بالا تر نیز در صورتی امکان پذیر خواهد بود که مسئولیت هایی که در پله های پایین تر وجود دارند بطور دائم در حال انجام شدن می باشند. در این صورت لازم است که امتیاز ها نیز بزرگتر از امتیاز پیشین خود بوده باشند، و هر امتیازی، امتیازی بزرگتری را ایجاد سازد.

## فصل نهم

### چگونه باید با شوهر بی ایمان زندگی کرد

در طول تاریخ کلیسا، زنان بسیاری بوده اند که شوهرانشان بی ایمان بوده اند. در روزگار مسیح، زنان پای صلیب ایستادند، در حالی که مردانشان پا به فرار گذاشتند. این تفسیر جالبی است از زنان شاگردان مسیح رفته بودند، ولی زنان ماندند. آیا از خود پرسیده اید که شوهران این زنان که بودند و کجا بودند؟ در روز رستاخیز نیز زنان بودند که صبحگاهان به آرامگاه آمدند. نتیجتاً بنظر می رسد که از ابتدا، کلیسا با موضوع زنان ایماندار که شوهرانشان ایماندار نبودند روبرو بوده است. موضوع بقدری عادی است که کلام خدا در آن رابطه سخن گفته است.

ابتدا باید متذکر شد که خدا ازدواج ایماندار را با بی ایمان تشویق و پشتیبانی نمی کند. در اول قرن‌تین ۳۹:۷، پولس می گوید که مسیحیان باید ازدواجشان تنها "در خداوند باشد". معنی این عبارت در ایمان مشترکی است که مسیحیان به عیسی مسیح دارند و آنها را قسمتی از بدن مسیح می سازد. نتیجتاً می توان گفت که با هم "در مسیح" و یا "در خداوند" می باشند. هیچ جایی از کلام خدا تخفیفی راجع به وصلت ایماندار با بی ایمان داده نشده. مسیحیان تنها با مسیحیان دیگر می توانند ازدواج کنند. در نتیجه وقتی کلام خدا را می بینیم دستوراتی را به زن ایماندار که شوهرش بی ایمان است داده، منظور آن نیست که ازدواج ایماندار را با بی ایمان تصدیق کرده است. ویژگی را بیان می کند که یکی از طرفین ازدواج ایماندار شده است. این امری عادی است. و معمولاً نیز زنان هستند که ایمان می آورند و نه شوهرانشان.

دلیل چنین رویدادی را مشکل می توان یافت. امروزه در کلیسای Reformed Presbyterian که این نویسنده آشنایی زیادی را با آن دارد، مردان در اکثریت هستند. به این خاطر ما خدا را شکر می کنیم. خدا ما را با مردان بسیاری برکت داده. کلیسا های دیگر ممکن است این مشکل را بیشتر از ما داشته باشند. به این دلیل همگی باید از آنچه خدا در این رابطه می فرماید با اطلاع باشیم. و در این زمینه از مطالعاتمان، می توانیم مواردی را که مربوط به بشارت دادن به بی ایمانان می باشد را نیز بیاموزیم. اما اساساً قواعد زندگی مسیحیان در خانه خود را می آموزیم. هیچ کدام از این نصایح را نمی توان از دیگری جدا کرد، و اصول آنها شامل یکایک تجربیاتی که ما مسیحیان داریم نیز می گردد. در نتیجه، از آنجایی که این فصل مربوط به اشخاصی است که شوهرانشان بی ایمانند، پیام آن برای همه ما نیز می شود. شوهرانی که نشان بی ایمان هستند، می توانند با طریق "رهبری محبت آمیز" که در فصلی به همان نام شرح داده شده استفاده نمایند.

باید این نکته را تأکید کرد که کلام خدا زندگی ایماندار را با بی ایمان، در صورتی که شخص بی ایمان بخواهد به زندگی مشترک ادامه دهد را واجب می داند. یک مسیحی نباید زوج بی ایمان خود را رها کند. خدا اصرار دارد که او باید به زندگی زناشویی خود ادامه دهد. این حکم واضح خدا است. پولس در اول قرن‌تین ۷: ۱۶ تا ۱۲ راجع به این موضوع صحبت کرده است. در آیه ۱۲ می گوید: "به بقیه می گویم - من می گویم نه خداوند . . ." (منظور او این نیست که با اقتداری که از خداوند گرفته صحبت نمی کند. آنچه قبلاً نوشته بود انعکاسی بود از آنچه عیسی مسیح خود در زمان حیاتش به شاگردانش گفته بود. اما آنچه حال می گوید ما را صحبت‌های عیسی مسیح است. او راجع به موضوعی صحبت می کند که عیسی راجع به آن چیزی نگفت. عیسی مسیح تنها در مورد ازدواج دو ایماندار صحبت کرد. ولی باید در نظر داشت که در اینجا عیسی مسیح است که از جانب پولس دارد صحبت می کند).

## اول قرنتیان ۷

۱۲: "به بقیه می گویم- من می گویم نه خداوند - که اگر برادری همسر بی ایمان دارد و آن زن حاضر است با او زندگی کند، آن برادر نباید زن خود را طلاق گوید."

۱۳: "همچنین اگر زنی شوهر بی ایمان دارد و آن مرد حاضر است با او زندگی کند، آن زن نباید از شوهرش جدا شود."

۱۴: "زیرا شوهر بی ایمان به واسطه همسرش تقدیس می شود و زن بی ایمان به واسطه شوهرش در غیر این صورت، فرزندان شما ناپاک می بودند؛ اما چنین نیست، بلکه آنان مقدسند."

۱۵: "اما اگر آن که بی ایمان است بخواهد جدا شود، مانع مشوید. در چنین وضعی شوهر یا زن مؤمن اجباری ندارد با او زندگی کند. ولی خدا ما را به صلح و آشتی خوانده است."

۱۶: "زیرا ای زن، از کجا می دانی که باعث نجات شوهرت نخواهی شد؟ و ای مرد، از کجا می دانی که همسرت را نجات خواهی داد؟"

از این واضح تر نمی توان صحبت کرد. پولس می گوید که اگر بی ایمانی بخواهد به زندگی زناشویی خود ادامه دهد، زن یا مرد ایماندار حقی در برابر خدا ندارد که از او جدا شود.

چرا پولس چنین حرفی را می زند؟ او نه تنها دستور را می دهد، بلکه دلیل آن را نیز می دهد. ایماندار باید بخاطر فرزندان و همسرش، به زندگی زناشویی ادامه دهد: "زیرا شوهر بی ایمان به واسطه همسرش تقدیس می شود و زن بی ایمان به واسطه شوهرش در غیر این صورت، فرزندان شما ناپاک می بودند؛ اما چنین نیست، بلکه آنان مقدسند". در اینجا امکان ندارد وارد بحث آنچه مقدس و ناپاک است شد. اما حد اقل می شود گفت: آن شخص دیگری که با ایماندار در یک خانه زندگی می کند، رابطه بخصوصی را با خدا دارد، و این رابطه را نمی داشت اگر آن ایماندار در آنجا نبود. این رابطه در چه اندازه ای است؟ چیست که آن ایماندار به بی ایمان می دهد (چه به شوهرش یا فرزندش)؟ این سؤالات را نیز مشکل می توان پاسخ داد. واضح است که بودن ایماندار پاکی را ایجاد می سازد و جدا می گرداند (در پیدایش ۱۸: ۲۲ تا ۳۳ گفته شده که حضور نیکان تأثیر حفاظت را دارد). بخاطر حضور ایماندار در خانه، همسر بی ایمان و یا فرزندش موقعیت خاصی را دارند. لاقال می توان با اطمینان گفت که انجیل خداوند در دسترس آنان می باشد. و همچنین می توان گفت که میوه روح القدس که در ایماندار زندگی می کند، وارد خانه شده است. کار او را می توانند بچشند و قدرت او را می توانند ببینند (عبرانیان ۶: ۵و۴). فرا تر از آنچه گفته شد را مشکل می توان بیان نمود.

پولس در ادامه می گوید اگر بی ایمانی زندگی زناشویی را رها کند، وضع تغییر یافته است (آیات ۱۵و۱۶). بی ایمانی که با بی ایمان دیگری ازدواج کرده بود و حال همسرش ایماندار شده، با وضعیت تازه ای روبرو شده که انتظار آن را در ابتدا نداشت. حال همسرش کتاب مقدس را می خواند و دعا می کند و به کلیسا می رود. دیگر دروغ نمی گوید و بسیاری از کارهایی را که مشترکاً می کردند نمی کند. از دیدگاه او، ممکن است همسرش به شخص رنج آوری تبدیل شده باشد. ممکن است بگوید: "تو آن شخصی که با او ازدواج کردم نیستی. تو به آن چیزهایی که من اعتقاد داشتم اعتقاد داشتی، و زندگی تو مانند زندگی من بود. ولی حالا که ایماندار شده ای عوض شدی و دیگر از تو خوشم نمی آید". اگر بی ایمان بخواهد جدا شود، کلام خدا می گوید بگذارید جدا شود. در اینصورت ایماندار دیگر در عهد با او مشترک نیست، اما خدا ما را به صلح دعوت کرده است. در چنین صورتی ایماندار می تواند طلاق بگیرد و دوباره ازدواج نماید(ه). او آزاد است (آیه ۱۵).

اما اگر بی ایمان بخواهد به زندگی زناشویی خود ادامه دهد، امکان ایماندار شدنش هنوز موجود است. پولس می گوید: "از کجا می دانی که باعث نجات شوهرت نخواهی شد؟" (آیه ۱۶). یکی از دلایل ادامه زندگی زناشویی، امکان نجات زوج بی ایمان می باشد. این مهمترین موضوعی است که باید در فکر شخص مسیحی باشد. شخصی که برای شما آنقدر اهمیت داشت که با او ازدواج کردید (حداقل در زمان گذشته)، عیسی مسیح را نمی شناسد، باید چنان آرزویی در شما برانگیخته کرده باشد که فکر چیز دیگری را نداشته باشید. پولس می گوید که اگر جدا شوید، چنین امکانی را از دست داده اید. این امکان مادامی که بی ایمان به زندگی زناشویی ادامه بدهد وجود دارد.

حال، ببینیم همسر باایمان چگونه باعث نجات زوج خود می شود. عملاً چطور می توان همسر خود را به سوی مسیح هدایت کرد؟ در اول پطرس ۳: ۱ به زن ایماندار چنین گفته شده: "به همین سان، شما ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید تا چنانچه از ایشان برخی به کلام ایمان نداشته باشند، بی آنکه سخنی بر زبان آورید، در اثر رفتار شما جذب شوند". پطرس تأکید بر رفتار ایماندار می کند.

### اول پطرس ۳

۲: "زیرا زندگی پاک و خداترسانه شما را مشاهده خواهند کرد."

۳: "زیبایی شما نه در آرایش ظاهری، همچون گیسوان بافته و جواهرات و جامه های فاخر،"

۴: "بلکه در آن انسان باطنی باشد که آراسته و زیبایی ناپژمردنی روحی ملایم و آرام است، که در نظر خدا بس گرانبهاست."

۵: "زیرا زنان مقدس اعصار گذشته که بر خدا امید داشتند، خود را بدین گونه می آراستند. آنان تسلیم شوهران خود بودند،"

۶: "چنانکه سارا مطیع ابراهیم بود و او را سرور خود می خواند. شما نیز اگر نیک کردار باشید و هیچ ترس به دل راه ندهید، فرزندان او خواهید بود."

و به شوهران می گوید:

### اول پطرس ۳

۷: "به همین سان، شما نیز ای شوهران، در زندگی با همسرانتان با ملاحظه باشید و با آنان چون جنس ظریفتر با احترام رفتار کنید، چرا که همپای شما وارث هدیه سخاوتمندانه حیاتند، مبادا دعاهایتان مستجاب نشود."

در خلاصه می گوید:

### اول پطرس ۳

۸: "باری، همه یکدل و همدرد و برادر دوست و دلسوز و فروتن باشید."

۹: "بدی را با بدی و دشنام را با دشنام پاسخ نگوئید، بلکه در مقابل، برکت بطلبید، زیرا برای همین فراخوانده شده اید تا وارث برکت شوید."

آن شش آیه اول رفتار زن ایماندار را در زندگی زناشویی با شوهر بی ایمان پایه گذاری کرده است. چنین مردانی به کلام خدا توجه نمی کنند. معمولاً آخرین کسی که به حرفش گوش می کند، همسرشان است. همه شوهرانی که زنان ایماندار دارند می دانند که زنشان کامل نیست. با وجود آنکه زنشان مسیحی است، گهگاهی باعث آزار و اذیت می شود. بعضی زنان ایماندار هر موردی را وسیله ای برای وعظ کردن می شمارند. ولی هر بار چنین می کنند، آزار ایجاد شده اثر بیشتری از حرفهایشان بجای می گذارد. وقتی

زنان به نطق کردن و وعظ کردن مبدردازند، بجای آنکه روابط زناشویی را بهتر کنند، شوهرانشان را آزرده خاطر کرده و آن‌ها را از خدا و کلامش عاجز می‌نمایند.

بعضی از زنان ایماندار جلسات مطالعه کتاب مقدس را در منزلشان راه می‌اندازند تا به این وسیله شوهرانشان را به دام بیاندازند. زنان دیگری کتابچه‌های مسیحی را در گوشه و کنار منزل پخش می‌کنند تا دائماً در معرض دید شوهرشان بوده باشد. ولی شوهران رنج‌دیده که با چنین مواردی روبرو می‌شوند، بالاخره موضوع را می‌فهمند و خوششان نمی‌آید. بنظرشان عیسی مسیح بزور خود را تحمیل کرده است.

زنان مسیحی نباید به شوهران بی‌ایمانشان نطق و وعظ کنند و یا دائماً بخواهند تا به کلیسا بروند. نباید او را فریب بدهند، و او را دائماً در معرض عیسی مسیح قرار بدهند. زنان مسیحی چنین رفتارهایی را از ایام دیرین بکار برده‌اند و غالباً با شکست مواجه شده‌اند و شوهرانشان را از انجیل خدا رانده‌اند. بدترین کاری که زن ایماندار می‌تواند بکند نق زدن به شوهرش راجع به عیسی مسیح است. شوهرانی که چنین زنانی را دارند خود را کنار می‌کشند.

اما چیزی که شوهر نمی‌تواند کنار بزند، و حتی نمی‌خواهد کنار بزند، زن بامحبت است. این است که پطرس به آن تأکید می‌کند. نه با زبان بلکه با رفتار. طرز زندگی او زمینه را برای مسیح فراهم می‌سازد. البته منظور این نیست که بالاخره زنش یا شخص دیگری نیازی برای صحبت کردن از عیسی مسیح را ندارد. خیر، هیچ‌کسی بدون شنیدن و ایمان آوردن به عیسی مسیح، نجات را کسب نکرده است (رومیان ۱۰:۱۷). منظور این است که نق زدن و بطور مدام راجع به عیسی مسیح صحبت کردن احتمال پذیرش او را کم می‌کند. رفتار زن مسیحی کلید اصلی ایمان آوردن شوهرش می‌باشد. بگذارید از شما بپرسیم: شما چگونه زنی هستید؟ شما در خانه خود چگونه زندگی می‌کنید؟

مریم برای مشورت پیش کشیش خود آمد و گفت: "شوهر من هیچوقت ایمان نخواهد آورد. او اهمیتی به من نمی‌دهد". کشیش راجع به زندگی او از او سؤال کرد. نهایتاً مریم خودش متوجه اشتباهات خود شد. او در وظایف زنانه نسبت به شوهرش، و بعنوان مادر نسبت به فرزندانش کوتاهی کرده بود. او متوجه شد که باید رفتارش را تغییر بدهد، ولی نه بعنوان راهی که باعث ایماندار شدن شوهرش بشود. این هیچگاه انگیزه اصلی نمی‌تواند باشد. تغییر رفتار او تنها باید به خاطر اطاعت از خدا باشد. او باید تغییری که خدا از او می‌خواهد را بجا آورد، صرف نظر از اینکه شوهرش ایمان بیاورد یا نیآورد. انگیزه باید اطاعت از فرمان خدا باشد که می‌گوید: "بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و انجام اراده او باشید" (متی ۶:۳۶ الف). دلیل اصلی همیشه باید این بوده باشد. مریم متوجه شد که در وظایف زنانه خود در برابر خدا قصور ورزیده است. او به گناه خود اعتراف کرد، و از خدا خواست که کمک کند تا رفتارش را عوض کند و زن بهتری برای شوهرش بشود.

کشیش از او پرسید: "با چه کار کوچکی می‌خواهی شروع کنی؟" اما او کاری بنظرش نمی‌رسید (خیلی وقت بود که راجع به محبت به شوهرش فکر نکرده بود). کشیش به او پیشنهاد کرد که امشب بر سفره شام، چند عدد شمع روشن کند. "بگذار ببیند که به او اهمیت می‌دهی و می‌خواهی زندگی زناشویی بهتری را ایجاد کنی. او خواهد دید که می‌خواهی رفتارت را تغییر بدهی". اما زن گفت: "بمن خواهد خندید". کشیش از او پرسید: "راه بهتری بنظرت می‌رسد؟" گفت: "نه". کشیش گفت: "پس همین کار را بکن، صرفنظر از آنچه پیش بیاید". می‌دانید هفته بعد که آن زن پیش کشیش آمد، چه گفت؟ شوهرش وقتی شمع‌ها را روی میز شام دید، دوید و رفت تا دوربین را بیاورد و از همدیگر پای سفره عکس بگیرد. او متوجه منظور زنش شده بود. زنش حرفی نزده بود، اما کاری را کرده بود.

رفتارش در آن شب، ارزش بیشتری از تمام مدتی که مسیح را به زبان آورده بود، داشت. اما این کوچک ترین کاری بود که انجام داده بود. موارد بیشتری بود که باید به آنها نیز رسیدگی می نمود. اما شروع خوبی بود.

رفتار است که مؤثر واقع می شود، نه گفتار. او راجع به عیسی مسیح صحبت کرده بود و از او خواسته بود که به کلیسا بیاید، ولی فایده نکرده بود. اما وقتی کاری را انجام داد، وضع تغییر یافت. یک روز شوهر بی ایمانی پس از جلسه کلیسا پیش من آمد و گفت: "من آدم اینجا تا ببینم شما با زن من چکار کرده اید. او عوض شده و حال از من معذرت می خواهد و می گوید که می خواهد تسلیم من باشد. من در تعجب مانده ام". بالاخره شوهرش بخاطر تأثیری که رفتار زنش به جای گذاشته بود، به عیسی مسیح ایمان آورد. پطرس می گوید: "به همین سان، شما ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید تا چنانچه از ایشان برخی به کلام ایمان نداشته باشند، بی آنکه سخنی بر زبان آورید، در اثر رفتار شما جذب شوند".

شوهر شما راجع به شما چگونه فکر می کند؟ اگر شوهر شما بی ایمان می باشد، راجع به شما بعنوان زنش چه فکر می کند؟ آیا بنظر او زنی هستید که مدام راجع به مسیح نق می زنید؟ یا شما را بعنوان نمونه یک مسیحی خوب می بیند؟ آیا شما را بعنوان شخصی که ایمانش باعث ترقی او شده می بیند؟ و نتیجتاً آیا به جایی رسیده که بخواهد ببیند این ایمان چه کارهایی را برای او نیز می تواند بکند؟ آیا می بیند که مسیح در شما کار کرده است. آیا در شما زنی را می بیند که صرف نظر از کوتاهی هایش، همیشه در تلاش آن است که زن خوبی برای شوهرش باشد؟ آیا در شما عشق و محبت را می بیند، حتی در زمانی که او خشن و بدون ملاحظه رفتار می کند؟ آیا ایمان شما باعث محبت به او می گردد؟ آیا آن روح زنده خداوند را در شما مشاهده می کند؟ رفتار یک مسیحی است که مسیح را در او نشان می دهد، نه فقط صحبت از او.

جالب است که پولس از کلمه "پاک" استفاده کرده تا طرز رفتار زن را نشان بدهد. بعضی زنان مسیحی رفتاری را دارند که باعث بدگمانی شوهرشان می شود. شوهران بسیاری بخاطر بی احتیاطی زنانشان از مسیح رانده شده اند. زنان مسیحی بوده اند که شیفته کشیش یا شیخی شده اند که به مراتب بهتر از آن شوهر پست و بی ایمانشان که در خانه است بوده. وقتی زنی چنین افکاری را بخود راه می دهد، چشمان ولگردی را بدست می آورد. در درون گناه را می پروراند و وسوسه به رویت باغ همسایه بیشتر می شود. آنوقت بخود می گوید: "داشتن شوهری مانند کشیش حافظ چقدر خوب است". ممکن است راجع به او خیالبافی نیز بکند و باعث شک و تردید شوهرش بگردد.

اما در آن زنی که به هر صورتی خواهان انجام وظایف زنانه خود باشد، چنین خطری وجود ندارد. او به هیچ دلیلی، حتی عصبانیت، از عشق ورزیدن به شوهرش دست نخواهد کشید. به عکس، مطابق اول قرنیتان ۷: ۱ تا ۵، او با غیرتی بسیار خواهد خواست تا برای شوهر خود زنی مطیع و دلربا و رضایت بخش باشد. شوهرش هیچ دلیلی برای شک و تردید نخواهد داشت. او "برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی خواهد کرد و نه بدی" (امثال ۳۱: ۱۲). او سعی خواهد کرد تا رضایت شوهرش را کسب نماید و همیشه شادمان باشد تا "از زن جوانی خویش مسرور" بماند (امثال ۵: ۱۵ تا ۲۰). بسیاری از زنان مسیحی در خصوص روابط جنسی با شوهرشان کوتاهی کرده اند و از این رو نه تنها بار گران وسوسه را بر دوش شوهران بی ایمانشان نهاده اند، بلکه باعث بدنامی عیسی مسیح نیز شده اند.

در خاتمه، برای زن ایماندار که شوهرش بی ایمان است، تنها یک پیام موجود می باشد: او را از طریق زندگی فتح نما.



## فهرست من

اگر زن ایمانداری هستید که با شوهر بی ایمان زندگی می کنید. از خود بپرسید، "راجع به این موضوع چکار می کنم؟" آنگاه در آن رابطه دعا کنید و هر اقدام لازمی را که بنظرتان می رسد انجام دهید.

۱. چه کار درستی را انجام میدهم؟

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

۲. چه کار اشتباهی را انجام میدهم؟

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

۳. خدا از من چه می خواهد تا رفتار من درست بوده باشد؟

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---



---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

---

### **فهرست زیر نویس ها**

- (۱) به اشعیا ۱:۵ و ۶ رجوع نمایید.
- (۲) پولس همین مطالب را با تأکید دیگری در کولسیان ۱۸:۳ تا ۱:۴ بیان نموده است. ترتیب مطالب در هر دو یکی است، و نشانه از اولویت های زندگی است: رابطه زن و شوهر؛ سپس رابطه والدین و فرزندان؛ و در آخر رابطه کارمند و کارفرما. همسر و فرزندان و شغل شخص باید با چنین ترتیب اولویت را نگاه بدارند، و در صورتی که این اولویت ها تعویض شده و ترکیب دیگری را بگیرند، با مصیبت های زیادی روبرو خواهد گردید.
- (۳) به ویژه به آیات مشابه در کولسیان ۸:۳ تا ۱۲ رجوع کنید، که در آن به موضوع آنچه در مسیح هستید تأکید بیشتری شده است.
- (۴) معمولاً وقتی ارتباط میان والدین و فرزندان مختل می شود، ابتدا ضروری است که والدین ارتباط میان همدیگر را تصحیح نمایند و بعد به موضوع فرزندان بپردازند (و البته دلیل اصلی ترمیم روابط، خشنودی خداست). پس از رفع اختلافات و ترمیم ارتباطات میان زن و شوهر، اولین چیزی که فرزندان متوجه آن می شوند یگانگی میان والدین است و یگپارچگی تنبیه و تربیت آنها. ضمناً شک و تردید حاصل از عدم توافق نیز از میان برداشته می گردد.
- (۵) به کتاب من " Marriage, Divorce رجوع نمایید.
- (۶) برای بحث بیشتر در این مورد، به کتاب من Competent to Counsel، صفحات ۲۳۱ تا ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۰.